

المکرر الاثار

حرف

ک - ی

تألیف

فاضل مازندرانی

«کن»

درالواح و آثار بسیار رمز از کاشان
واز کرمان میباشد و در کتاب بیسان
است قولیه :

(کن)

« و داخل جنت اللہ میشوند که اعظم از هر جنت است و از ذکر
کاف نجات مییابند » الخ که در آن کفر میباشد و در آثار بسیار
از بیمه اسلامیة فارسیه « کن » با کاف و نون رمز از کلمه « کن »
خلقت و حیثیت و برای جادوی ازاسی مذکور در قرآن قیلسند :

(انما امره اذا اراد شئاً ان یقول له کن فیکون)

میباشد و در کتاب اتمین است قولیه :

« قبل ان یقتون الکاف هر که النسون » و در آثار و الواح بسیار
بر این طریقی مذکور گردید از آن جمله در لوح زیارت سید الشهدا
حسین بن علی است قولیه :

« لولاک باظہر حکم الکاف والنسون »

مؤتلفی مطبوعات امری
۱۲۹۱ بیع

میس لیلیان کاپس امریکائی بسرای

کاپس

تعلیم انگلیسی در مدرسه شهید

Lillian Frances

بهاثیان طهران سال ۱۳۲۹ هـ ق

Kappes

از امریکا با ایران آمده در آن مدرسه معلمه شد .

بالحاق کاف حرف تصغیر بکاخ بمعنی

قصر و نام معموره ای از توابع گناباد

خراسان که بعضی از اهالی بهائیی

(کاخک)

و مذکور در الواح اند . در لوحی است قوله :

" جناب ملا محمد تقی هوالمقدر علی مایشاه ما ابدع قلمی

الاعلیٰ الخ و در لوحی دیگر :

" یا محمد علیک بهائی از برای اهل کاخک عنایت خواستی

یک صحیفه مبارکه از ملکوت علم الهی نازل و ارسال شد .

کاسه عربی قدح و پیاله آبخوری . کووس

جمع در لوحی است :

(کاس)

" انان شکون الذین اختلفوا فی امر الله

و بهم تکدر صافی کاس عرفانی "

در خطاب وصایای عهد :

" بین مخالف سباع ضاربه و ذناب کاسره "

(کاسره)

الخ استخوان شکننده و خورنده .

شهر معروف ایران و از مراکز اولیّه امر

بدیع و مشروح و مفصل در تاریخ مذکور

و بکرات در توابع الواح و آثار از آنجمله

(کاشان)

باین عناوین در الواح :

" ک جناب محمد بهک بسمی العلیم کتاب الله نزل بالحق تنزیلا

من لدن علیم حکیم الخ و قوله :

" ک جناب سید فرج الله " ک جناب سید نصرالله آقاغلامعلی

آقاسید محمد کاروانسرادار آقا محمدعلی مخمل باف آقا

رجبعلی آقا شعبانعلی آقا محمد هاشم مشکی باف آقا محمد

علی قمصری آقا محمد آقاسید نصرالله ابن الذی فاز "

" ک جناب سید باقر " و " ک جناب حاجی میرزا جانی جناب

حاجی محمد حسین جناب نواب جناب میرزا القاسم جناب

استاد حسین عموزینل " و در آثار غصن اعظم عبدالبها " باین

عناوین :

" کاشان جناب خواجه ربیع " و " کاشان بواسطه جناب خواجه

ربیع جناب آقاغلامحسین دریندی جناب آقا رحمن کلیمی

جناب آقا یهودا و آقا سلیمان ولدان ملا اسمعیل جناب آقا علی

اکبر آقا باقر جناب آقا میرزا هاشم و ابن ایشان جناب آقا

یهودا و آقا میرزا الیاس و آقا میرزا نورالله و جناب حق نظرو

جناب آقا میرزا داود ولد ابراهیم علیهم بهاء الله الابهی " و نیز

جناب عموزینل " ایضا :

" کاشان بواسطه حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه بهاء الله الابهی

حضرات مؤسّسین مدرسه وحدت بشر جناب میرزا اسحاق

جناب آقا میرزا رحمان جناب آقا ربیع جدید جناب آقا رحمن
جناب آقا میرزا یوسف علاقه بند جناب آقا شموئیل جناب آقا
یوسف شالوم جناب آحسین پهلوان جناب آقا میرزا الیاس آشور
جناب حاجی غلامرضا جناب آقا دوزرگر جناب حاجی داو
طلبهم بهاء الله الابهی " ایضا :

" جناب آقا میرزا اسحق جناب آقا صموئیل جناب آقا میرزا عنایت الله
جناب آقا هاشم پشته باف جناب آقا محمد هاشم جناب استاد
حسین نجار ک جناب حاجی محمد حسین جناب لقاء سی
جناب میرزا الیاس " عبدالعیثاق میثاقیه پسر آقا از مؤمنین آنجا
و باو چنین فرمودند :

" لقب خاندان میثاقیه است و این منقبت الی الابد باقی " و نامها
بسیاری از بهائیان دوره های اسبق و از آنجمله آقا شیرعلی
و استاد حسینعلی نعلبند در تاریخ ظهور الحق ثبت است .

حاجی سید کاظم رشتی در آثار امر جدید
کثرت ذکر یافت و در کتاب رهبران بزرگ
و رهروان و در اسرار الآثار عمومی

(کاظم)

تفصیل داده شد و در این کتاب شمه ای ذیل شرح نامهای باب
و حسین و علم و سلوک و بقره و جواد و غیرها ثبت است و در کتاب
تفسیر کوثر چنین مذکور میباشد قولیه :

" ولا محیی لهم الا ان یکفروا بکاظم واحمد صلوات الله علیهما
لان الذین صدقونی من ابطال تلك الفئة لیکون النص من
عندهما فی حقهم " و قوله :

" وان کنت من اصحاب کاظم سلم الله علیه لتعلم سر القول الخ
و قوله :

" و اننی حامل علم مثل کاظم فان اظهر الله امرأ فهو قرّة عینی
والآ لا دعیته ولا اقول اننی حامل امر دون ذلك " و قوله :

" وعلیک و علی کل من اتبعنی حق بان یزور اثمة المدل هنالك
منی ثم مرقد کاظم سلام الله علیه " و در بیان است قوله :

" زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای روی ارض
را پشت بازده و در اشخاصی که تصدیق حجیت آیات نموده اند
چه از این طائفه چه غیر اینها نزد هیچکس شبهه ای در هر
فتوای ایشان نبوده و نیست " و در ذیل نامهای علم و سلوک و بقر
بعضی از مواردی که ویرا بنام " معلّم " و " سیدی " ستودند
مذکور است . دیگر از کاظم نامان کثیر الذکر در آثار این امر :

ملا کاظم طالخونچه ای (قریه ای از اصفهان) که بشهادت رسید
و در بسیاری از الواح مذکور میباشد از آنجمله نبذه ای ذیل نام
حسن ذکر است . دیگر :

شیخ کاظم سمندر قزوینی که ضمن نام سمندر مذکور و در آغاز

لوح فستواد * ك ظ * رمز از اوست . دیگر :

حاج محمد کاظم اصفهانی که پنج برادر بودند و نوبتی سه برادر را با پسر حاجی که بعداً ارباب معروف شد با مـــــ
 ظلّ السلطان در اصفهان حبس کردند و چون ظکرافخانه آنجا
 بملاحظه از ظلّ السلطان مغایره امر برخلاف میل وی بطهران
 نمیکرد آقا میرزا محمد حسن اصفهانی (سلطان الشهبان) *
 حاجی عبد الله نجف آبادی را فرستاد و دستور داد زنان بها
 در کاوشان بتکرافخانه رفته شکایت بطهران کردند تا محبوسین
 آزاد شدند ولی بقاء در اصفهان سخت بود لا جرم پسزوار رفته
 مقیم گشتند چنانکه ذیل نام نصره ذکر است و ذکر :
 آقا میرزا کاظم بن شهید یعنی پسر میرزا محمد یا قرش پسر شهید
 هراتی در الواح و آثار بسیار است و نیز در بعضی آثار ضمن اعظم
 عبد البها ذکره
 سید کاظم یزدی مجتهد مفتی مذبحه سال ۱۳۲۱ هـ ق است
 و ذیل نام آسیه هم ذکری از کاظم نام میباشد .
 اصل کلمه هندی و مستعمل در عربی و
 فارسی نام درخت و ماده و روغن
 خوشبوی معروف در قرآن است :
 " ان الا برار شربون من کاس کان مزاجها کافوراً " در مجمع البحرین

است :

" ای مائها کافوراً وهو اسم عین فی الجنة مائها فی بیاض الکافور
 و راحت و برده " و در قاموس است :

* که کافور چشمه ای در بهشت میباشد * و شیخیه از اینجسا
 اصطلاحی گرفته بر عالم و مقامی معنوی اطلاق کردند چنانچه
 حاجی سید کاظم رشتی نام کافور از آیه مذکوره را گرفته بر عالمی از
 عوالم الهیه اصطلاح نمود که نزد پیروانش شهرت یافت چنانچه
 از حضرت نقطه در توقیع خطاب بمحمد شاه است :

* ولا يزال یعلو کافوریت کینونیت ذات ازلی خود است * از حضرت
 بهاء الله در لوحی است :

" بحر الاحدیة المنفجرة من جبل الکافور " .

اصل کلمه روسی و اطریشی و مستعمل در
 (کالسکه) عرف فارسی میباشد . در رساله مدنیه
 است قولیه :

" محتاج بکالسکه آتشی نبوده نیستیم * که مراد اطاق قســـــرار
 مسافری در قطار راه آهن میباشد .

(کامل پاشا) یوسف کامل پاشا که در ایام اقامت ابهی
 باسلامبول بملاقات و پیام دولتی آمد در ظهور الحق و اسرار الآثار
 العمومیة بتفصیل ذکر است .

(کب)

وسط آسمان . در دعا و ذکر محمد

(کبد السماء) تقیخان تاگری از حضرت عبدالبهاء :

" فی هذه النيران الملتهبة الى کبد

السماء "

در کتاب بیان است :

(کبر - استکبر) " الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن

اذن ان یکبرن علی النقطة خمس وتسمین

مره فی اولیها و آخریها فخص این باب آنکه امر شده

که در حین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول نمود

و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در غیر آن پنج تکبیر زیاده اذن داده

نشد " الخ و در آثار امربهائی جمله " کبر علیه من قلبی " بسیار

است یعنی بر او در حین ملاقات از جانب من تحیت " الله ابهی "

یا " الله اکبر " و مانند آن برسان چنانچه در عرف مسلمانان

است که سلام را با و برسان " الله ابهی " مرابا و ابلاغ دار . و

در آثار مرکز عهد ابهی بسیار است که " از جانب من تحیت ابدع

ابهی برسان " و در لوح رئیس است :

" ویکبر عليك آل الله " و در لوح صلوة است :

" ثم یکبر ثلاث مرات " که معمولاً طبق انتخاب فصن اعظم

عبدالبهاء " الله ابهی " گفته میشود و اصلاً در کتاب بهمان

چهار جمله :

" الله اکبر الله اعظم الله اجل و الله ابهی است و

در آثار مولی العزیز عبدالبهاء تفصیل بیان گردید که در کتاب

امر و خلق مسطور است . و در دعا " يدعوه محیی الانام است :

" کبر اللهم یا الهی طی نظاهر الشهادة الذین انفقوا

ارواحهم واجسادهم الخ که مفادش چنین میشود خدایا بر

شهادت بهائی الله ابهی گو و شاید مراد لازم الله ابهی گذتن

یعنی بذل احترام و رحمت و عنایت باشد و در لوح رئیس است :

" انه استکبر علی الله " او بر خدا بزرگی کرد .

عربی قید و بند . کبول جمع . در خطای

است :

(کبل)

" والکبول اثر لقبولی فی عتبة البهاء "

و در زیارت محمد تقیخان تاگری : " ثقلت علیهم الکبول "

در لوح فواد است :

(کبیر)

" قد اخذ الله کبیرهم " مراد از آن چنانچه

در ذیل فواد بیان میباشد فواد پاشا

صدر اعظم دولت عثمانی است .

در کتاب اقدم است :

" ان اول ما كتب الله على العباد " وقوله : (كُتِبَ)

" كتب في قلوبهم الايمان " وقوله :

" قد كتب عليكم الصلوة " وقوله : " قد كتبنا عليكم الصيام " الخ

و در همه اینها بمعانی تقدیر کرد - فرمان داد - جمع کرد - فرض کرد - حتم کرد میباشد . و از بیانات غضن امظ - عبد البها - برای جمعی راجع بکیفیت کتابشان است :

" من بیشتر مکاتیب بدست خود مینوشتم و لکن چون سه انگشتان دستم از کثرت کتابت از کار افتاد . محتاج شدم که کاتبی بگنهم تا آنکه دستم براه افتاد و من تا قبل از صعود جمال مبارک با حدیث از احباب مکاتیب مینوشتم تا آنکه میرزا آقا شهباز نزد م آمد از مدتی نامه فرستاد که جوابی ندادم و بالاخره به میرزا آقا جان بنسوخ شکایت از من نوشت که نمیدانم سبب عدم کتابت ایشان چیست پس جمال مبارک مرا طلبیده سؤال کردند چرا برایش نمینویسید ؟

بنویس پس جوابی برایش نوشتم باین مضمون ای حضرت ورفا ! آیا ندانم ملاء اعلی را شنیدید پس چرا منتظر و متوقفتید صدای بعوضه هستی الی آخره و نویسی جمال مبارک مرا طلبیدند و گفتند که بالا باشم و در اطاقندان بخوابم پس فرمودند عرائض بسیار شد چه تدبیری میکنی گفتیم من برای جواب نویسی

حاضریم پس جمال مبارک هارتی باین مضمون نوشتند که فلانسی متمسک و متکفل جواب عرایض کردید همان شب پنجاه جساب نوشتم و از آنوقت تا حال بهمه مکاتیب جواب مینویسم "

در قرآن مصطلح بر منزل من جانب الله میباشد (کتاب) قوله تعالی :

" ذلك الكتاب لا ريب فيه هُدًى للمتقين " وقوله :

" تنزل الكتاب من الله العزيز الحكيم " وقوله : " هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق " وقوله : هو الذي انزل عليك الكتاب وقوله : ومن يكفر بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخرة فقد ضلّ سبيلاً بعيداً و در سوره نوح جمال ابراهیم نیز بر سبب آیات مذکور قرآن بسیار میباشد قوله ج ع : " تنزل الكتاب من اللسان " وقوله : " هذا كتاب من لدی المظلم " و در توحید آیات و آثار اولیه حضرت نقطه مراد و معنی را از لفظ " الكتاب " تفسیر فرموده یوسف بود . کتاب نیز بمعنی مفروض و مجموع در قرآن است :

" ان الصلوة كانت على المؤمنين كتاباً مرفوعاً " در کتاب اقدم است " قدر لذیذ ریاتکم من کتاب الطاء من کتاب الخاء " الخ یعنی از مفروض یا مجموع طاء و خاء و غیرهما . و اهل کتاب در آثار اولیه باب اعظم بر مسلمان خصوصاً انبی عشره و پیوزده ملاحایشان میباشد . کتاب حضور آثار و افواه این امر و مؤمنین را در میرزا آقا جان خادم است که در نام آقا و خادم تفصیلی است .

مکتب ' در کتاب اقدس است :

" اذا اراد مطلع التوحيد مكتب التجريد قل انا دخلنا
مكتب العماني والتهبان انا دخلنا مكتب الله " الخ
مراد تبیین کلمات نقطه راجع بمن يظهره الله موعود است که
در حقیقت ذکر مکتب و مدرسه فرمودند و با بیان مدرک اعتراض
و انکار خود نسبت بمقام ایهی قرار دادند .

مکاتیب نام مجموعه هائی از آثار غصن اعظم عبدالبهاء
بدستورش گردید که شیخ فرج زکی کردی در قاهره مصر فراهم
آورد ، طبع نمود .

کتابسب در خطاب و مناجاتی است :

" وانصرهم في كل الاحوال بملائكة قدسك التي هم جنود لا
يرونها وكتائب غالبية على جيوش الملأ الا دني " الخ جمیع
کتبیه دسته آرسپاه

عربی تلریگ در لوح رئیس است :

" بحيث ينوح الكتيب في الهضاب "

(کِثِيبُ)

بجائی رسید که تلریگ در تپه هابناله

ومویه افتد .

و کتیب احمر تل ریک سرخی در طریق اعمال حج حاجیان و
دعائی دارد که در احادیث امامی ذکر است و حاجی سید کاظم

رشتی اصطلاحی از این گرفته در درجه و مقام عرفانی رمزی
بمبوسته نام برد و بر همین وتیره از نقطه اولی در شرح البهاء است
قولیه :

" وانت اليوم لولم تلق ما في يمينك والشمال من سبحات
الدقائق و اشارات الرقائق لم تقدر ان تسلك الى الله فسي
ارض كتيب الاحمر " و در توقیعی است قولیه :

" وان كتيب الاحمر والرفرف شأن من مقامات الجنان " الخ
و در ضمن نام رضوان و نیز حسن از توقیعی نقل است . و در
لوحی است قولیه :

" ان يا حاء اسمع ندا البهاء الذي ينطق في الكتيب الاحمر
مقام الذي انقطع عنه حكم القدر " و در لوحی دیگر خطاب
بشیخ سلمان :

" فطوبى لمن يمشى على كتيب الاحمر " و از غصن اعظم
عبدالبهاء است قولیه :

" وارض حمرا " و کتیب احمر مقصد مقام قضا است زیرا در اصطلاح
اهل الله بیضا مقام مشیت است و خضرا مقام قدر است و حمرا
مقام قضا است و صفرا مقام امضا است پس ارض حمرا مقام
شهادت کبری است " و در توقیعی دعای الف است قولیه :
ولذا قد نسب محمد رسولك صلواتك عليه واله له في مقام الظاهر

رتبة القضاء الى نفسه وجعل حاملها حجتك الشهيد حسين
بن علي آية وحدانيتك الخ چنانچه در نام حمزة ورضا نیز
شبهه ای ثبت میباشد .

بضم و سکون عربی کود و خرمن : در لوج

بحاجی محمد کریمخان است :

(کُدس)

* اگرچه هر طبری از کدس رحمت رحمانیه

و خرمن حکم صدائیه نصیب نبرده * الخ .

و کَرِب عربی دلگیری و مشقت در لوجسی

بحاجی زبیح کاشی قوله :

(کُرْبَة)

« جناب زبیح علیه بهاء الله بنام خداوند

یکتا ظم اعلی شهادت میدهد در بفریت و کریمت و بلاهای توفیقی

سهیل الله رب العالمین * الخ

شهر معروف در عراق بنام و عنوان ارض ^{طف}

و ارض مقدسه و کربلا و غیرها در الواح

(کُرْبَلَا)

و آثار تکرارذ کریافت از آنجمله در خطایی

در حق زین المقربین است :

* فاضطرّ الى الهجرة والجلاء الى ارض الطّف فتحمّل کلّ کرب

وبلاء الى بقعة کربلاء * الخ و تمام احوال مرتبطه باین امر در

آنجا در تاریخ ظهور الحق مسطور است و مدفن مادر باب اعظم

در آنجا میباشد و شبهه ای در ذیل نامهای طف و حسن ذکر است :

عربی بمعنی رجعت و حمله در لوجسی

بحاجی زبیح کاشی :

(کَرَة)

* قلبا قوم قد جاءت کَرَة اخری واتى الرحمن

بسلطان عظیم *

(کَرَة - اکثرش) ذیل نام اکثر ذکر است .

از نظر احوال عمومی در امرار الاثار العموم

(کَرْد - کَرْدستان) و از نظر واقعات امریهائی در مابین کردها

و کَرْدستان در تاریخ ظهور الحق و مخصوصاً

در ضمن شرح اقامت جمال ایهی در سلیمانیه و در این کتاب نیز

در ذیل نام سلیمانیه و عید وادین و غیرها مسطور میباشد و آشکار

و نامه های ایهی مرتبطه بآنجا و آن مردم بسیار است که به نفسی

از آنها مانند قوله :

* دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کزدیو و در طولم و

انسانم آرزوست * الخ معروف و از مردم آنجا که مؤمن و ماحسب

باین امر بودند عده ای در الواح و آثار ذ کریافتند و مخصوصاً

میرزا اسد الله اصفهانی و ذوالفقار خان و شیخ فرج الله زکّتی

و شیخ محیی الدین از اهل سنندج و حوالی در آثار ضمن اعظم
 عبدالبهاء نامبرده اند و تفصیل گشته شدن سید اعمی هندی
 در آن خطه در تاریخ ظهور الحق ثبت است . و چون فرهاد
 میرزا معتمد الدوله عم ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ هـ ق بحکو
 مت
 آن خطه منصوب گشت که تا سال ۱۲۹۰ برقرار بود و شاه در
 آنسال خواست باروهای رود و اورا برای نیابت سلطنت بطهران
 خواست و معتمد الدوله در ورود بکردستان دانست که حسن
 سلطان اورامی از اهل اورامان با دو برادرش بهرام بیگ و
 مصطفی بیگ سالهاست که بر حکام اورامان یاغی اند پس بصوب
 خاک مریوان حرکت کرد و آنها را بتدبیر گرفت و حسن سلطان را
 کشت و برادران مذکورش را با خود بار دوی سنندج آورد و حسن
 سلطان مذکور موافق اطلاعی که بدست رسید قاتل ابوالقاسم
 همدانی همراه جمال ابهی در سلیمانیه بود و تفصیلی از چگونگی
 آن ایام در کردستان بواسطه دکتر نقشبندی از بومیان معروف
 آنجا که از سلاله شیخ نقشبندی است و بواسطه حسن حقیقی
 خلف میرزا اسدالله اصفهانی نامبرده نقل شد که خلاصه اش
 اینست :

جمال ابهی در ماه محرم ۱۲۷۱ بیاباغ کون در سرحد طویلعه و
 بیاره بخانقاه شیخ سراج الدین ورود کردند و شیخ محمد

ارشد اولاد شیخ سراج مذکور در آن خانقاه محض پذیرائی
 ایشان حجره ای معین و مستخدم دائمی مقرر کرد و شیخ محمد
 خود شبانه روز بحضور بود و اهالی آن منطقه جمال ابهی را
 بنام درویشی محمد میخواندند و مدت اقامت بدین طریق دو ماه
 به پایان رسید و ابوالقاسم نام گماشته ابهی رهسپار ایران شد و
 همینکه از آنجا بگراوید و لر رسید در آنکوه ها بدست سارقین با
 ارّه سر بریده گردید و خبر بشیخ عبدالرحمن برادر شیخ محمد
 مذکور رسید و تعقیب کرد و خبر بشیخ محمد داد و او دستور کفن و
 دفن صادر کرد و دفن نمودند و این واقعه در چهار فرسنگی
 خاک عراق در قریه ای در بلوک اورامان کردستان که تا سنندج
 تقریباً ۲۱ فرسخ است واقع شد و همینکه خبر بحضرت بهاء الله
 رسید بهمراهی شیخ محمد مذکور بطرف سلیمانیه حرکت کردند
 و بخانقاه شیخ مولانا خالد وارد شدند و مولانا خالد در کوه
 سرگومنزلی راتپیه کرده ایشانرا در آنجا پذیرائی نمود که تا
 شش ماه مهمان وی بودند و بعداً جمال ابهی بهمراهی شیخ
 مولانا به بغداد حرکت نموده و شیخ محمد رالقب شیخ بهاء الدین
 دادند که شاید مثنوی فارسی خطاب با و است و او به بیاره عودت
 کرد و حجره ای که جمال ابهی بدو فرسخی سرحد در خاک
 عراق منزل داشتند دستور داد مهر و موم کردند و مقبره آقا زمان

در گراویدول بدستور بهاء الدین و محیی الدین و شیخ عبد الرحمن
تأسیس شده .

(کُرُسیّ)

عربی صندلی و تخت و آنچه بر آن نشینند
کُرَاسِیّ جمع و کُرُسیّ نیز مرکز و پایتخت . در
قرآن بتجلیل و تعظیم قدرت الهی است
"وسع کرسیه السموات والارض" که بنام آیه الکرسی شهرت یافت
و در کتاب اقدس است :

"علی الکرسی الموضوع علی السریر" که مراد صندلی میباشد .
و در لوح رئیس است :

"ندا مینمودند که سلطان میآید کرسیها را بگذارید" و در لوح
حکماست :

"فانظروا فی الیونان انا جعلناها کرسی الحکمة فی برهة طویلة"
که مراد پایتخت و مرکز است . و در لوحی است :

"اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیعه و اعراض منیعه جالس باشند"
الخ که ظاهر عبارت بتمام المناسبه میرساند اکراس جمع کرسی
استعمال شد و نیز ممکن است اکراس جمع کُرُوس و بمعنی مبانی
و یا آشیانه ها باشد .

(کُرُکُول)

شهری مشهور در کردستان . شرح عبود
ابهی از آنجا و دیگر اوضاع آنجا مرتبط

باین امر در تاریخ ظهور الحق ثبت است .

در خطابی است :

(کَرَم)

"تعلق قلبک . بکلمة الله و خدمتک فی
کَرَم الله حتی تخدم فی کَرَمه العزیز"

الخ باغ پر درخت .

(کَرَمَان)

استان شهر جنوب شرقی ایران و شهر
کرسی آن مرکزی در عصر بیان برای امر
جدید بود و بنوعی که در ذیل نام یحیی

و حرف ک است در آثار نقطه بیان برمز "ارض کاف" مذکور
گردید و تفصیل احوال آنجا در ظهور الحق ثبت است و در این
کتاب هم ذکری در ذیل نام صادق میباشد و از مؤمنین آن عصر
حاجی محمد ابراهیم بن حاجی اللهویری که آثارش در بلخ
موجود است دیگر :

آقا میرزا محمد علی امین الرعایا که بنام حاجی امین معروف بود
و نیز برادرش حاجی محمد روغنگر و غلامرضا و حاجی حسین
عصّار که گفتند در طهران مفقود و مقتول گردید . و در دوره
ابهی نیز گروهی بودند که در الواح مذکورند و کرمان برمز "ک"
ثبت میباشد از آنجمله در یکی از آثار و یا مضامین خادم است
قولہ :

* انسان متحیر است که جمیع اهل بیان کذب و مفتریات اهل
 فرقان را دیده و شنیده اند و در یوم الهی ظاهر شد آنچه که
 مستور بود آیا مجدداً چگونه با وهامات قبل اعتکاف نموده اند
 گاهی مرآت میگویند گاهی وصی میگویند گاهی ولی میگویند
 صد هزار امثال این نفوس بلکه ای خلق شده و میشوند لا ینفعم
 الا سماء و ما عند هم و ما ینفعمهم هو رجوعهم الی الله المہیمین
 انقیوم بمثابة اطفال باغب طین مشغول اند سبحان اللہ
 باب کذب و در «کتب و روایات» شده که عالم متحیر است و کذبات
 خدعه و حیلله دیگر صدق اللہ العلیّ العظیم . در کتاب اقدس
 در ذکر آن ارض نازل شده آنچه متیقّین را کثایرت می نماید
 موقن باین امر عظیم عالم را بمثل کف تراب مشاهده مینمایند
 حق عباد بیچاره را حفظ نماید چه که مجدداً ارباب عمایم بر
 اعراض قیام نموده اند الخ و در کتاب اقدس این خطب
 است :

* یا ارض الکاف والراء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک
 ما لا اطلع احد الا الله العلیم الخبیر و نجد ما یمرنک فی
 سرّ السرّ عندنا علم کثی فی لوح مبین لا تحزنی بذلک سوف
 یطهره الله فیک اولی باس شدید یدکرونی باستقامة
 لا تمنعهم اشارات العلماء ولا تحجبهم شبهات المریین و در

لوحی است قوله :

* ارضك و هم لازم است شخص عاقلی بکمال حکمت در آن ارض
 گاهی مرور نماید و بقدر امکان در آنجا توقف کند و بکمال حکمت
 رفتار نماید چه که جعفر کذاب در آن ارض ظاهر فی الحقیقه
 جعفر کذاب این است نه آنکه از قبل با ونسبت داده بودند
 ابتناش اخبث از او الخ . مراد ملا جعفر بابی ازلی کرمانسی و
 پسرانش شیخ احمد روحی و برادرانش اند که بتفصیل در
 ظهور الحزب مستور است و از معارف مؤمنین این دوره حاجی
 محمد رحیم با اخوانش - آقا محمد کریم و آقا محمد رفیع و سلاله
 حاجی محمد رحیم بنام رحیمی اکنون در جامه هستند . دیگر
 استاد عسکر دیگر دستور رستم پاریسی و نیز میرزا بهرام و سید
 اسد الله تارزن و کربلائی حسینعلی معروف بکربلائی حسین
 عبد الرشید و گشتاسب ساسان پاریسی و ارباب خدا داد پاریسی
 کیخسرو آبادی و نیز میرزا محسن معروف بمیرزا صادقی فسراش
 پست و تلگراف و از سلاله هریک اکنون در اهل بها موجودند
 و نیز بهرام جان بود و از معارف اهل ایمان جوانی زاد معوضعلی
 درویش بنام حاجی عوض در حدود سال ۱۲۸۰ ه. ق . ایمان
 آورد و باقلیلی از مؤمنین معاشرت کرد و با میرزا باقر (شهید)
 غالباً شبها احتفال انس داشتند و خبری سمع حاجی محمد رحیم

خان بن حاجی محمد کریمخان رسید و بواسطهٔ زوجهٔ کربلائی که
 انتسابی بعید داشت و تطمیع کردند از موقع اجتماع شبی در آن
 خانه آگاه گردید و کسان حکومت بفرستاد تا دستگیر کردند و از
 آنجمیع احمد پسر ملاً جعفر و احمد پسر مشرف بوعده و وعید رها
 شده در رفتند و کربلائی حسینعلی و میرزا باقر و حاجی عوض
 را بحبس انداختند و حاجی سید جواد شیرازی الاصل امام جمعه
 که میرزا باقر برایش بخط خوش مشهور خود قرآن و غیره نوشت
 شفاعت کرد و حاکم شیخی نامبرده نیز دریافت و امام جمعه وعده
 و نوید بحبسبان داد تا جلویشانرا باز گذاشت و آنها گریختند
 و عذر آورد که بسمعی و زور خود در رفتند و کربلائی حسین و حاجی
 عوض خلاص شدند ولی میرزا باقر را حسب تعقیب و ابلاغ حاجی
 محمد رحیم خان در رفسنجان بدست آورده بحبس کرمان
 برگرداندند و بدستوری کار آنمظلوم را در سجن بسرانجام
 رساندند و جسد را از آنجا بیرون انداختند و حاجی سید جواد
 که بقصد استخلاصش قدم برمیداشت واقعه را بچشم دیده زهی
 متأسف و متأثر گردید و حاجی از همان زمان از ایران گریخته
 بعکارت و بنام درویش معروف گردید و شیرینی بیبهایان
 آنحدود داد تا نام درویشرا از آغاز اسم وی متروک کرده
 حاجی نیاز خواندند و از دوبرادرش نیز یکی بایمان بهائی

وارد شد . دیگر از معارف اهل بها ساکن کرمان حاجی
 محمد طاهر اشراق یزدی الاصل مشهور بقندهاری بود که
 عاقبت در شهر کرمان درگذشت و خاندان اشراقی از او برقرارند
 و در الواح مذکور میباشد از آنجمله قوله :

" یا محمد طاهر یذکرک المظلوم قد سمعنا نداءک و ما
 انشأته فی ذکرک المظلوم " الی آخرها . و در آثار غصن اعظم
 عبدالبها " هده بسیار مخاطب شدند قوله :

" کرمان جناب آقا حسن آقا طینقی آقا نصرالله معاون حاجی
 آقا بیک آقا سیف الله بیک آقا محمد رضا و غلامحسین آقا علی
 اکبر قناد آقا علی اکبر بقال آقا محمد علی از تعذبات تقی
 شقی مرقوم نموده بودید که مانند استر شرور رفوس (بمعنی
 لگدن) و شمس و خرون و جفول (بمعنی رنده) است و رفوس
 متناهیست بجان آزادگان متواصل این نفوس بقرب صفت
 افعسی سیرت ما رفتارند و رعیت حتی حکومت بشرشان گرفتار
 ولی غافل از اینکه خداوند منتقم هرچند صبور است ولی شیور است
 عنقریب چنان تیشه بر ریشه این ستمکاران زند که اشجار
 آمالشان از بیخ برافتد ان ربک لبالعاصد " الی آخرها
 و قوله :

" کرمان جناب آقا شیخ یحیی سردار نصرت آقا سید سلیمان

آقامیرزا حسن وکیل آقامیرزا علیخان و نجل عزیزشان جناب حاجی محمد رحیم جناب آقامیرزا محمود روضه خوان جناب استاد علی عسکر نخود بریز کربلائی حسن اخوی حاجی محمد قالی باف کربلائی اسد المذائر میرزا ماشاء الله زائر آقا محمد آقا تاجر یزدی آقامیرزا محمد علی منشی کربلائی حسن علی سیف الله خان ملا خداداد کیخسرو ملا خدامراد بهرام میرزا سرزو اسفندیار کیخسرو خداداد دینیار مهربان کیخسرو مهربان اسفندیار مهربان بهرام لهراسب دینیار لهراسب دینیار بهرام بهمن بهرام اردشیر جمشید آقا علی اکبر قالی باف آقا کربلائی ابوالقاسم قالیباغ کربلائی ابوالقاسم کربلائی نظر عطار استاد ابراهیم عطار کربلائی نصرالله آقا غلامحسین آقا محمد کفاش مشهدی علی سروستانی آقا محمد علاقه بنسند استاد محمد حسن بناء حاجی ابراهیم تاجر آقا محمد علی تاجر آقا محمد تقی ولد معاون کربلائی قالی باف میرزا علی اکبر قرآش میرزا حسن اخوی آقا محمد بن کربلائی علی استاد حسن فخار آقا محمد حسین وکیل الرعایا آقا محمد باقر تاجر سروستانی آقامیرزا محمود آقا محمد علی صراف و قوله :
 " کرمان جناب انتظام الوزاره میرزا علیخان منشی اخوی مرحوم بصیر دیوان استاد عبد الکریم حاجی محمد رحیم "

کربلائی امان الله آقامیرزا سید احمد منشی آقا محمود آقا تاجر کربلائی حسن صراف آقا جواد و پسرش آقا ماشاء الله سیف الله خان اخوی جناب آقا ابراهیم عطار میرزا مصطفی خان آقا محمد باقر علاقه بند کربلائی قالی باف عبد الله بیک آقا محمد رفیع حاجی محمد آقا محمد علاقه بند کربلائی محمد قالیباغ نورالله خان استاد اکبر شیشه گر آقا کاظم خدا داد فارسی خدامراد فارسی اسفندیار فارسی شهریار فارسی دینیار مهربان دینیار کلانتر آقا نصرالله معاون التجار وکیل کربلائی حسن وکیل آقامیرزا حسن علی خان سرهنگ توپخانه و حاجی محمد کریم قالی باف .

واقعات مرتبط بآن بلد راجع بامر بدیع

(کرمانشاه) در ضمن احوال قره العین و سفرهای

ایهیی و دیگر امور در تاریخ بتفصیل

مذکور و از مؤمنین متقدمین این امر در آنجا شیخ محمد مدرس بود که در عراق سکونت داشت و در قضیه حبس و نفي عدة بابیان از آنجا برای طهران که از آنجمله ملا محمد جعفر نراقی بود و مشروحاً در تاریخ مسطور میباشد شیخ محمد راجون بکرمانشاه رساندند حسب اقدام بعضی از اهالی شاهزاده عماد الدوله والی و پرا بخشیده رهانمود و او در آنجا متدرجاً بمدرسه آخوند

مدرس و معروف گردید و معدودی از بابیان ازلی اهل کرمانشاه و پیران خودشان میدانستند و عده ای از بهائیان که اهل آنجا بودند و پیربهای میسرند تا هنگامی که کار بهین طرفین بمجلس مناظره و محاوره کشید و پیربهر قطع دعوی حاضر کردند و او حق را به بهائیان داد و از آنگاه ازلیان و پیرا شناخته احترام کردند و پس از وی پسرش شیخ علی از معاریف بهائیان بود ولی از آنخاندان اشخاص صالحی در این امر برجای نماند و مدتی حبیب نجف آبادی در کرمانشاه مقیم بوده با محضرابهی در سنین عراق و ادرنه و عکا مرأسله داشت و مبلّغین بهائی در آنجا مرأوده نمودند و میرزا ابوالفضل گلهایگانی در آنجا تبلیغ نمود و نزدیک بآن بود که گرفتار حکومت و در خطر واقع شود و مرور ایام جمعی از بنی اسرائیل و مسلمین آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا استقرار گرفت و آن عده ازلی متدرجا درگذشتند و اکنون جمعیتی بهائسی در آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا برقرار و محفل کرمانشاه محفل مرکز قسمت غرب و محفل سنندج و خسروی و جمعیتهای کردند و صحنه و دینسور و غیرها تحت سرپرستیش اداره میشوند .

(کرمل)

کوه مقدّس معروف در حیفای فلسطین که شرح آن نام در اسرار الانوار العمومیّه و تمامت مقام و احوال آن راجع باین امر

در ظهور الحقّ و شمه ای نیز ذیل نامهای حیفای و خضر و عطسی و کرم و تقی و غیرها ذکر است و لوحی راجع بآن معروف بلوح کرمل میباشد قولیه :

" حَبِّذَا هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي فِيهِ تَضَوَّتْ نَفَحَاتُ الرَّحْمَنِ فِي الْاَمْكَانِ
 حَبِّذَا هَذَا الْيَوْمَ الْمُبَارَكِ الَّذِي لَا تَعَادِلُهُ الْقُرُونُ وَالْاَعْصَارُ
 حَبِّذَا هَذَا الْيَوْمَ اَنْ تَوَجَّهَ وَجْهَ الْقَدَمِ اِلَى مَقَامِهِ اِذَا نَارُ الْاَشْيَاءِ
 وَعَنْ رِئِيسِهَا الْمَلَاءِ الْاَعْلَى يَا كَرْمَلُ اَنْزِلِي بِمَا قَبْلَ عَلِيكَ وَجْهَ اللّٰهِ
 مَالِكِ مَلَكُوتِ الْاَسْمَاءِ وَفَاطِرِ السَّمَاءِ اِذَا اخَذَهَا اهْتِزَازَ السَّرُورِ
 وَنَادَتْ بِاَعْلَى النَّدَاءِ طُوبَى لَكَ بِمَا جَعَلَكَ اللّٰهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ
 مَقَرَّ عَرْشِهِ وَمَطْلِعَ آيَاتِهِ يَا كَرْمَلُ بَشِّرِي صَهْبِيُونَ قَوْلِي اَتَسِي
 الْمَكْنُونِ سَوْفَ تَجْرِي سَفِينَةُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَيُظْهِرُ اَهْلَ الْبِهَائِ
 الَّذِيْنَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ فِي كِتَابِ الْاَسْمَاءِ " الخ و در لوح شیخ است
 قولیه :

" کرمل در کتاب الهی بکرم اللّه و کرم اللّه نامیده شد کوم تپه را میگویند و این مقامی است که در این ایام از فضل دارای ظهور خبا مجد بر آن مرتفع گشته طوبی للوار دین و طوبی للمقلین و

از غصن اعظم عبدالبها است قوله :
 " و بشارت كبرى اينكه هيكل مطهر منور مقدس حضرت اعلى
 روحى له الفداء بعد از آنكه شصت سال از سلطه اعداء و خوف
 از اهل بغضا همواره از جاني بجاني نقل شد و ابدان سكون و قرار
 نيافت ب فضل جمال ابهى در يوم نوروز در نهايت احتفال باكمال
 جمال و جلال در جبل كرمل در مقام اعلى در صندوق مقدس
 استقرار يافت و از تصادفهاى عجيب آنكه در همان روز
 از شيكاگو تلگرافى رسيد مضمون اينكه از هر شهرى از شهرهاى
 امريك احبا بالنيابه از خود مبعوثى انتخاب نمودند و شيكاگو
 فرستادند چهل مبعوث در شيكاگو جمع شدند و قرار قطع
 مشرق الاذكار و بنيانش دادند تا كل احباى امريك در بنيان
 مشرق الاذكار در شيكاگو مشترك باشند اين اجتماع در نوروز
 واقعه شده قرار قطع داده و مزده تلغرافى بارض مقصود فرستادند
 نام آلمانى معروف در رساله مدنيه
 است قوله :

(كروب)
 Krupp

" آيا ممكن است كه تفنگ و توپ عادى
 با تفنگ هنرى مارتى و توپ كروب مقابلى نمايد ؟ "

در شرح ها است قوله :

" وانهم (انبياء و اوصياء و مؤمنين)

(كروبيين)

الكروبيين الذى قال الصادق فى شأنهم انهم قوم من شيعتنا
 من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لوقسم نور واحد
 منهم على اهل الارض لكفاهم ولما سأل موسى ربه ما سأل امر
 رجلاً منهم فتجلى له بقدر سم الابرة فدك الجبل وخر موسى
 صعقا" و در كتاب ايقان است قوله :

" چنانچه حضرت صادق در وصف كروبيين مي فرمايد قومى از
 شيحيان ما هستند خلف عرش" و در لوحى است قوله :

" مقام الذى يطوفن فى حوله ارواح المقربين ثم افئدة الكروبيين
 الخ و اصل كروب عبرى و بمعنى فرشته و كروبيم جمع و در تورات
 نيز مذکور است و در اسرار الاثار العموميه تبين ميشود .

در عربى بلفظ سوریه نوعى از عربانه و
 گارى سواری و از اينرو عربانه سواری
 مرکز عهد ابهى عبدالبها نزد بهائيان

(گروسه)

معروف بنام گروسه شد .

کریم در لوح رئيس :

" أرسل (حضرت محمد) اليه كتاباً

کریم
 (حاجى محمد کریميان)
 کریم " گرامى و پسند و با ارزش و حاجى

محمد کریم خان کرمانى در اسرار الاثار العموميه بتفصيل بيان
 است و در آثار ابهى در ابطال و ازهاق او در کتاب ايقان و

غيره بيانات و آيات بسيار معظم و موثري موجود مي باشد از آن جمله در لوح قناع است قوله :

" هو القهار ان يا كريم ان استمع نداه ربك الابهي من السدرة المنتهى ينطق انه لا اله الا هو والمهيمن القيوم " و در كتاب اقدس قوله :

" اذكروا الكريم ان دعواته الى الله انه استكبر بما اتبعه هـواه بعد ان ارسلنا اليه ما فرقت به عين البرهان في الامكان وتمت حجة الله الى ان اخذته زبانية العذاب عدلاً من الله انا كنا شاهدين " و نیز از كريم نامان كثير الذکر در آثار و افواه اهل بها آقا محمد كريم عطار در طهران است و "ك ر" رمزي از آن است قوله :

" ك ر ان استمع النداء مرة اخرى من البقعة النوراء " الى آخر و در لوح حج خطاب بعلّ محمد نبيل زرندي است :

" وانك انت يا محمد ان ارايت الكريم في المدينة ذكّره بذكر من لدنا ثم بشره برضوان قدس كريم قل يا كريم قم عن مقامك ثم صحّ بين السموات والارض بما ظهر سرّاً لا مر عن مشرق اسمه البديع فاخرق حجاب الوهم ليطلع عن خلفها جمال القدم بانوار عزّ لميع وانك انت يا كريم لا تصبر في آن ثم بلغ في امر ربك الى كلّ عالم بصير "

الى آخرها و در مناجات طلب مغفرت در حق او و پدرش خطاب است قوله :

" ف خلف من بعده هذا الخلف الصادق عبدك الكريم ذ و خلق عظيم و اوقد سراج ابيه " الى آخرها و ذكر حاجي عبد الكريم طهراني ذيل نام امريكا است و عبد الكريم اشراق خياط متولد به سال ۱۲۵۴ شمسي هجري در طهران ابن ابوالقاسم نام معروف بقاضي از علماء شيوخه سالها در طهران نشر دعوت امريكايي كرد تا به سال ۱۳۲۲ درگذشت .

مربّ خسرو فارسي در لوح رئيس است :
" ومنهم كسرى الذي ارسل اليه كتاباً
كريما " مراد خسرو پرويز است .

(كِسْرِي)

عربي سستی و سنگيني و تنبلي و بيكاري
كه عرفاً كسالت گویند در لوح طب است :
" بهاتسلم النفس من الكسالة وسوء "

(كَسَل - كَسَال)

الحال " و در لوح حكما :

" اجتنبوا التكاثر والتكاسل "

و خسوف هر دو در حق شمس و قمر هر دو
اطلاق ميشود ولي حسن و شهرت
كسوف در شمس و حسن و شهرت خسوف

(كُسُوف)

در قمر است . در لوحی است :
 " انا نشكومن الذين اختلفوا في امر الله وبهم تكدر صافي كأس
 عرفاني بين بریتی و كسف شمس تقدیسی " و در خطابی و مناجاتی
 بطلب مغفرت در حق حاجی ذبیح كاشانی است :
 " وانتقل الى ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فيها
 راية الظلم " که مراد طهران پر جور و عدوان است و در ذیل نام
 طهران ذکر می باشد .

فارسی بمعنی بیغیرت و زن بگزده در
 خطابی است :

(كشخان)

" یزید یلید و خولی کولی و سنان کشخان

و شمرید چهر " الخ

نام قریه ای از توابع کاشان که در ایام
 میثاق غالب اهالی که بیانی بودند
 بهائی شدند و تقریباً اکثریت بر بیانیان
 و دیگر مسلمانان حاصل کردند و اسامی آنان در عنوان خطاب
 چنین بود :

(گشّه)

" جناب ملا حبیب الله نجل ایشان جناب آقامیرزا محمود
 جناب آقا محمد حسین ، رجبعلی ، جناب آقا محمد اسمعیل ،
 محمد ، جناب آقا صفر علی علی محمد ، جناب علیجان ، جناب

عباسعلی شمس ، جناب استاد صفر علی ، حسن ، رحیم ، جناب
 آقا اسد الله ، جناب عباسعلی ، کریم ، جناب مسیب ، جناب
 حاجی فضل الله ، جناب رضا ، عزیز ، علی محمد ، جناب محسن ،
 جناب آخوند ملا ولی الله ، جناب آقا میرزا ابوالقاسم طرقي ، جناب
 آقا میرزا علی اصفهانی ، جناب آقا میرزا محمد علی خان نطنزی ،
 جناب آقا عباس آقاعلی اکبر ، جناب آقا عباس رحیم ، محمد علی ،
 جناب آقا رضا مشهدی جعفر ، جناب آقا عبدالحسین علیهم
 بهاء الله الابهی "

قریه ای از توابع ساری مازندران است

(كفشگر كلا)

که از مؤمنین اولین آنجا آقا محمد علی

بقیه السیف قلعه طبرسی و زوجه اش

باد و پسرش آقاعلی اکبر و محمد قلی و خاندان ایشان در خشانیا^{ند}

و برادر آقا محمد علی مهدی نام معروف بمیرزا آقا و پسرش

میرزا ذبیح الله و مهدی معروف به آقا جان و خاندان ایشان

در خشان اند و برادر دیگرشان آقا عبد الله که هم از بقیه السیف

بود و آقا میرزا حسن معروف بمیرزا حسن بابی از مادر برادرشان

و از پدر پسر عمویشان او نیز از بقیه السیف بود و احفاد دختری

داشت و آقا ولی و خاندان عطاء ثیان و یحیی و برادرش مطلب

خانواده ترابی و مشهدی علی اکبر و برادرش با خانواده محسنی

ومیربابا سلیمی ومیرآقا باخانواده اش میری ومیرزاخان وبرادرش خان آقا خانواده درخشانی وبعداً میرآقا برار همزاد ومیر عابدین خانواده اش عابدین نیز در امر درآمدند .

در لوحی است :

(كَفَفَةٌ) " هذا كتاب ينطق بالحق وفيه يذكر ما

يسر به افئدة المقربين قل قد

تموجت بحور العظمة من هذا البحر المتلطم المكفف الموج السیال العظیم الخ مُكْفِف اسم فاعل رباعی مجرد بمعنی جلوگیرنده هر مقدم مخالفی است واین آیه در تجلیل دریاى اقتدار خود میباشد واگر کفکه عربی مأخوذ از کف فارسی مُكْفِف بمعنی جوشان و پرف کف گفته شود شاید .

عربی کور نابینا در خطابی است :

(كفیف) " واقا كفیفوا الا نظار احتجبوا فی ظلام

حالك عند بحبوحة النهار "

در لوح حکماء راجع بیونان است :

(كَلّ) " وكلّ لسانها " زبانش کند شد . و در

سوره الصاد است :

" ان استقم فی یوم الذی فیہ تعصی الابصار ویکلّ کلّ اللسان وتضطرب افئدة المدعین " ودر نسخه ای یککل دیده شد

وشاید اصل " یکلّ الا لسنّ ویا " یککل اللسان " بمعنی عرفی بود .

عربی بمعنی هر دو کلا در مذکر کلتادر

(کِلا - کِلتا) مؤنث در قرآن است :

" اما یبلفنّ عندک الکبر احد هما او

کلاهما فلا تنقل لهما اق " ودر کلمات مکنونه :

" ان اصابتك نعمة لا تفرح بها وان تعسك ذلّة لا تحزن منها

لان کلتیهما تزولان فی حین " ودر خطاب وصایای عهد است :

" من کلتی الشجرتین الریائتین " الخ

مصدر عربی حفظ و حراست . در خطاب

(کِلائے) وصایای عهد است :

" وادخلهم فی حصن حصین کلائتک

عن سهام الشبهات " الخ

دکتر کلاک خانمی امریکائیه بهائیه با

دکترمودی بایران آمد و در مدرسه تربیت

بهائیان طهران بتربیت و تعلیم Dr. Sarah Clock

نونها لان اشتغال جست .

فارسی بزرگ . کلانتر بزرگتر و شهریان

بلد را بفارسی کلانتر و بترکی داروغه

(کِلان)

میگفتند . محمود خان نوری در ایام اولیه این امر کلانتر طهران بود .

در اصطلاح بیان رمز از عدد جامع
(گلشنی) ۳۶۱ میباشد قوله :

"و بعضین یقین نظر کن که ابواب دین
بیان مرتب گشته بعدد گلشنی" الخ

صادره از مقام بهاء الله بمعنی
(کلمات مکنونه) سخنان پوشانیده و مہر کرده مصون و

مستور از عالم بشر و از دستبرد خلق که
فارسیه آن شامل فصول ۸۲ گانه قصیرہ عمیقہ مزید عرفانیہ
اخلاقیہ است و اشارہ باحوال جامعہ اہل بیان در آن ایام
دارد در عربیہ آن اصول و روئین تجربیات و احساسات روحانیہ
در ۲۱ فصل کوتاه بصریّت فصحا میباشد . در سنین اقامت
بغداد پس از عود از کردستان در فجرهای ایام هنگام گردش
تنہا در کنار جلہ متدرجاً صدور یافت چنانچہ در ضمن اثری
خطاب ہزین العزیزین چنین مسطور است قوله :

"از کلمات مکنونہ ذکر نمودہ بودید بعضی از آن در یک لوح
مرّہ واحده نازل ولکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شدہ
بعضی کل را جمع نمودہ اند و بعضی متفرق است اگر جمع شود

احسن بودہ" الخ و لذا او جمع نمود و نسخ موجودہ آن از
حیث ترتیب فصول متفاوت اند و چون ہر فصلی مستقل است
ہاکی نہ فقط در یکجای آن غفلت و بی اطلاعی در نسخ مطبوعہ
واقع شدہ و آن اینکہ در نسخہ ای در عبارت " بقعہ مبارکہ
زمان " باسقاط نقطہ " زا " رمان " ضبط شد و نسخ مطبوعہ
بدون اطلاع از آن تقلید کردند و تفصیل آن در نام زمان
ثبت میباشد . و در لوحی است قوله :

" از قبل این مسجون کلمات مکنونہ کہ از مشرق علم ربّانیہ در این
طلیحہ فجر رحمانیہ اشراق نمود بہر احبّاء القا نمایند تا کلّ
بانوار کلمہ منور شوند و وصایای الہی را امام وجوہ خود نظر
نمایند کہ مباد غافل شوند و محتجب مانند " و از غصن اعظم
عبدالہبّاء در خطابی است قوله :

" باید کلمات مکنونہ فارسی و عربی را یلاً و نہاراً قرائت نمائیم
و تضرّع و زاری کنیم تا بموجب این نصایح الہی عمل نمائیم
کلمات مقدسہ بجهت عمل نازل شدہ نہ بجهت استماع " الخ
و در مقدمہ قسمت عربی کلمات مکنونہ چنین مسطور است قوله :

" هذا ما نزل من جبروت العزّة بلسان القدرة والقوة علی
النبيين من قبل وانا اخذنا جواهره واقمصناه قميص الاختصار
فضلاً علی الاختصار ليوافوا بعهد الله ويؤدوا اماناته في انفسهم

ولیکونن بجوهرالتقی فی ارض الروح من الفائزین * ودرخاتمہ
 فارسیہ چنین مسطور قولہ :
 " سرورس معانی بدیعہ کہ وراہ پرده های بیان مستور
 ونبهان بود بمعنایات الهی و الطاف ربانی چون شمع ضعیف
 جمال دوست ظاهر و هویدا شد شہادت میدہم ایدوستان
 کہ نعمت تمام وحرمت کامل وپہان ظاہر و دلیل ثابت آمد
 دیگر تاهمت شما از مراتب انقطاع چہ ظاہر نماید کذلک
 تمت اللہمة علیکم وعلی من فی السموات والارضین والحمد
 لله رب العالمین " ودر زمینی چند تعبیرات و تہذیبہات
 زیبا از سرزمینی عالیہ کہ بر قلب مصفی جلوه نمود موجود است
 کہ مذاہم ظاہرہ مراد نیست از آنجملہ فصل قولہ :
 " ای پسرانصاف در لیل جمال ہر کل بقا از عقبہ زمردی و فناء
 و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار
 رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد اہل عرفات از مکامین
 ہر خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید زیادہ
 براین جائز نہ انا کنا شہداء علی ما فعلوا وحينئذ کانوا
 یفعلون " واز عن اعظم عبدالبہاء است قولہ :
 " مقام عقبہ زمردی وفا باصطلاح شیخ جلیل احساسی وحضرت
 اعلی روحی لہ الفداء قدر است واین عقبہ بسیار صعب المرور

است آن اسم اسم اعظم است مراد جمالبارک است
 و آنچه الیوم در دست معانی دو حرف از اسم اعظم است و
 آن ب و ہ * و قولہ :
 " ملاحظہ فرمائید آن اسمی کہ در آن زمان بتعامہ ذکر نشد
 چہ بود ملاحظہ نمائید کہ بیوفایان چہ کردند و چہ جفاکاری
 روا داشتند از یقی نبود کہ نکردند صد ہای نمایند کہ نزد
 و بسیف جفا ہر دم جسد مظلوم را قطعہ قطعہ کردند و آن در
 نزد جمیع واضح و مشہود است عجبت از این آنکہ باوجود این
 ظلم و ستم رشادت جفا اظہار مظلومیت نوز میفرمایند فاعتبروا
 یا اولی الالباب * و فصل دیگر قولہ :
 " ایدوستان من یاد آرید آن تہدی را کہ در جہل فسارار کہ
 در بقعہ مبارکہ زمان واقع شدہ بامن نمودید " این و
 اعظم عبدالبہاء چنین فرمودند قولہ :
 " این عهد و میثاق است کہ جمالبارک در ارض مدائن بقم اعلی
 در ظل شجرہ انبیا گرفتند و بعد از صعود اعلان شد * و قولہ :
 " واما مراد از آن عبارت کلمات مکتوبہ یعنی صح صدق روشن
 ظہور است کہ حضرت اعلی تجلی فرمودند و مراد از شجرہ
 مبارکہ جمالقدم است و مراد از آن فضا فضای دل و جان
 است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نہ حضور

جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند و چون خلق
هشیار نشدند لذا مدهوش گشتند" و قوله :

"آن صبح صادق روشن فجر میثاق است و شفق عهد نهر
آفاق شجره انبیا شجره مبارکه است که در فردوس اعظم نشو
و نما نموده و سایه بر جمیع آفاق افکنده" فصل دیگر قوله
" سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی از قلم خفی ثبت
شده" و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" این الواحی از عالم ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ
مرقوم است چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل
نگشته بلکه در خزائن غیب محفوظ و مصون است اگر وقتی
نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش بحق دهد که
این لوح یاقوت است یا لوح پنجم از فردوس است اصل
ندارد و در سفرنامه امریکا است :

" از غصن اعظم عبدالبهاء از معنی الواح زهرجدی در کلمات
مکنونه سؤال کردند فرمودند مراد لوحی از الواح مبارکه
است و کنایه از اینکه الواح الهیه را باید هر سنگهای گرانیه
نقش نمود و از اصطلاحات شرق است که لون بیض را بشیت
و حمرا را بقضا و شهادت و خضرا را بمقام تقدیر
وصفرا را باجرا امور تعبیر نمایند. و قوله :

" راجع باصل الخسران مقصود این است که انسان تاحق را
نشناسد از شناسائی خود محروم است زیرا باید اول انسان نور
آفتاب را ادراک نماید و نور خویش را نیز مشاهده کند زیرا
بی نور هیچ چیز مشاهده نشود" و اصلا مکنون و مکنونه بمعنی
نہان کرده مهر کرده. و در لوح رئیس است :

" كما ترى النطفة انبها بعد ارتقاها الى المقام الذى قدّر
فيها يظهر الله بها نفسها التي كانت مكنونة فيها".

در آثار این امر کلمة الله الكبرى و مانند
آن بر مظاهر ارادة الله و جلوه نخست
اقسام کلام - کلیم
اعلی و ابهی شد. در کتاب اقدس
مکمل طور
است قوله :

" هذا من امره المبرم واسمه الاعظم وكلمته العليا و مطلع
اسماءه الحسنی لوانتم من العالمین" و در لوح بهانکچی
صاحب معروف است قوله :

" بنام خداوند یکتا ستایش بینند پاینده ایراسزا است که
بشبنمی از درهای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود....
و این شبنم که نخستین گفتار کرد گار است گاهی بآب زندگانی
نامیده میشود..... پس دانسته شد نخستین بخشش
کردگار گفتار است" الی آخرها و در ذیل " اسم" درج است که

کلمة الاعظم بر منبر کاشی اطلاق گردید . و در لوح رئیس است :
" والنفس التي هي المقصود انها تبعث من كلمة الله الخ كه
مراد از کلمة الله همان جلوه نخست الهی میباشد . و از بیانات
غصن اعظم عبد البهاء در جواب شیخ فرج الله در حقیقت در خصوص
اختلاف معتزله و اشاعره در موضوع حادث یا قدیم بودن قرآن
در عصر خلفاء عباسی قوله :

" کلام بر سه قسم است یکی لفظی که عبارت از تجمیع هوا باشد
که صماخ گوش را متأثر میکند و با مرکب و مشکل حروفات یکی
تصوری یعنی مطلبی که آنرا انسان پس از تعقل میفهمد و یکی
معنوی هر دو اول حادث است ولی سومی قدیم است چون
راجع بعلم الهی است و میداند آن کلمات در علم خداست لذا
قدیم است "

کلیم الله لقب حضرت موسی شد که در قرآن است " کلیم الله
موسی تکلیما " و در لوح رئیس است :

" انا اظهرنا الکلیم من بیته رغماً لنفسه " و قوله :
" وعند کلشی من الاشياء قام کلیم الامر لا صفاء کلمة ربک العزیز
العلیم لو ادرکه الکلیم ليقول لك الحمد بما اريتنی
جمالک " و برادر ابوبنی معروف بهاء الله میرزا موسی کلیم
که در ظهور الحق شرح داده شد و معدودی از الواح و آثار

صادر به نام کلیم در ذیل نام موسی ذکر است . و نیز در لوح
خطاب بعبد الوهاب است قوله :
" مکلم طور بر عرض ظهور مستوی الخ .

(کلیمین)

که بضم اول و فتح دوّم معروف است
و قاموس بفتح اول و کسر دوّم ضبط نمود
از قراء ری برد و شرح آیات توقف بهاب
اعظم در آنجا در تاریخ ثبت میباشد .

(گلیو لند)

Cleveland

مذکور میباشد .

شهری در ایالات متحده امریکای شمالی
مرکزی از اهل بها در آنجا متمرکز گشته
در سفرنامه و آثار غصن اعظم عبد البهاء

بن از اهل نراق مخاطب در لوح معروف
(حاجی میرزا کمال الدین) " کل الطعام " و الواح دیگر بخطاب
(کمال پاشا) " یا کمال " قوله :

" هو العزیز ان یا کمال الدین ان
اشهد فی نفسک انه لا اله الا هو العبدع البدیع الخ و از
آنجلطه لوحی است که از عکا خطاب با و بهائیان نراق صدور
یافت و از نفاق ناعقین انذار فرمودند و او شاید تا قریب
بسنین ۱۳۰۱ ه. ق. در حیات دنیوی بود و در ضمن نام

علی نیز ذکر است . دیگر کمال پاشا و اتاترک در اسرار الاثر العمومیة شرح و بیان است .

(کمون)

مصدر بمعنی پوشیده و نهان بودن .
در لوحی مصدر :

"دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر"
قوله : " شاید که این کمون سبب ظهور گردد "

عربی گنج . کنوز جمع . مکنز گنجینه .
مکانز جمع . در کلمات مکنونه است قوله :

(کنز)

" و ما ینبغی لنفس لا یدرکه احدٌ ولن
تحصیه نفس قد اخزنته فی خزائن سرّی و کناز امری تلتطفاً
لعبادی و ترحمّاً لخلقی " الخ که کناز بوزن خزائن برجای
کنوز یا مکانز طبق عرف استعمال شد و عبارت کنز و کنز مخفی
بر ذات باری تعالی اطلاق میکنند چنانچه گفتند که حدیث
قدسی است :

" کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف "
و در کتاب اقدس است :

" قل قد جعل الله مفتاح الكنز حیّ المکنون لو انتم تعرفون
لولا المفتاح لکان مکنوناً فی ازل الازال لو انتم توقنسون "
و در لوحی است :

" امروز را مثل نبوده نیست چه که کنز مخزون ظاهر و با سم
اعظم معروف " الخ و از غصن اعظم عبد البها " شرح عرفانی
مشهوری بر حدیث مذکور مشتهر و منتشر میباشد و چنانکه
مسطور است در ایام اردنه علی شوکت پاشا که بمقام عرفان
موصوف و بکثرت مریدان معروف بود خواستار شرحی بر آن حدیث
شد و بدریافت تفسیر مذکور قانع و مسرور گردید .

و پنج کنز نوشته از نبیل زندی در ضمن تاریخ منشورش برای
این امر است که خلاصه تعالیم ابهی را در سنین بغداد بعنوان
پنج کنز ضبط نمود .

استر و میسین کنی از بهائیان امریکا
که اخلاص و خدماتشان در سفرنامه
Edward Kinney امریکا مسطور و در آثار مرکز عهد ابهی
عبد البها " مذکورند و اول مجمع بهائیان امریکا در حضور
مولی بخانه شان تحقق یافت .

(کنی)

معبد یهود و نصاری و مخصوصاً معبد
نصاری و جمع آنها ، کنائس جمع در لوح
بناصرالدین شاه است :

(کنیه)

" واستراحت الوحوش فی کنائسها " الخ که کنائس بنوع
تشبیه برجای کنس و یا اصلاً بمعنی کنس استعمال شد .

ویناسبه مقام نظی از مجمع البحرین میشود :

" فی حدیث الدعا غیر خزا یا ولا ندائی وهو من خزی بالكسر من باب کلم فهو خزیان اذا استحیی حیاء مفراطاً وجمع الخزایا والندائی جمع نادم وحقه فی القیاس نادمین وانما جمع علی ذلك اتباعاً للكلام الاوّل والعرب تفعل ذلك لللازم واج بین الكلمة كقولهم الخذايا والعشایا "

عربی غار وپناهگاه و آقا، در مناجاتی

(کَهْف)

است :

"سبحانك اللهم يا الهی وسیدی ومولای

ومعتمدی ورجائی وکھفی وضحائی " ودر قرآن سوره الکھف و

قصه اصحاب کھف معروف است قوله تعالی :

" ام حسبت ان اصحاب الکھف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً "

وشرح و هم تأویل آن در آثار این امر بارها ذکر است که در

کتاب امر وخلق ثبت میباشد .

عربی قدح واستکان آبخوری بی دسته .

(کُوب)

اکواب جمع در کلمات مکنونه است قوله :

" لتشرب من زلال خمیر لا مثال وکوب مجدی

لا زوال " ودر لوح بنصیر قوله :

" لیظهر علیکم لآلی المکنون من هذا البکوب المخزون

سوره الکوثر سوره ای از قرآن قوله :

" انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر

(کوثر)

ان شانک هو الا بتر " مابتویسمیار

فراوان دادیم بهرورد گارت نماز گزار و قربانی کن که بدگوی تو

بی بریده و بی نسل و اثر است " و آورده اند هنگامیکه پسر

بصیر عبد الله نام در گذشت عاص بن وایل تهمی ویرا ایترا گفت

یعنی بی عقب و قریش ویرا صُنْبُور یعنی درخت خرمای بی برگ و

بار و مرد خوار و زبون بیکن خواندند و لذا این سوره بر روی

نزول یافت و از نقطه اولی شرحی تأویلی و باطنی حسب

خواست آقا سید یحیی وحید اکبر در شیراز بر این سوره صدور

یافت و در آن بیان است قوله :

" یا یحیی فأت بآیه مثل تلك الآيات وبالغفرة ان كنت ذی علم

رشنید و اننی انا ذا انادی باذن الله فی جو العما و

لیس ما نزل فی قلبی بداء القضاء لعن الله الذین افتروا علی

فی الامضاء فهل من مبارز یبارزنی بآیات الرحمن وهل من مبارز

یبارزنی بهیئات الانسان وهل من ذی صیصیه یقوم معی فی

میدان الحرب بسیوف اهل البیان وهل من ذی قوه یتکتب

مثل تلك الآيات فی جحد الشمس والقمر بحسبان آیا یا من

فی ملکوت الامر والخلق ان فتی عجباً هذا قدر کب فرس الجلال

..... فاعلم ان لتلك السورة المباركة معاني كريمة في مقام الظاهر
 ففنها ما انت تعرفه من الكوثر حكم الولاية مخاطباً لمحمد
 رسول الله ^{بإذن الله} قد اعطاك علياً ثم في قوله فصل لربك اشارة الى
 ولاية الحسن ثم في قوله وانحر اشارة الى شهادة الحسين ثم
 في قوله ان شائك هو الا بتر مقامات الفجار ودركات رؤسا اهل
 النار حيث يطلق بذلك تلك الحروف ^{فاعرف} احرف شائك هو الا بتر
 ائمة النار الذين كانوا في تلقاء ائمة الحق ناطم عظيم و ان
 عذبهم هي ثلثة عشر حرفاً بعث ما قضى في تلقاء شمس النبوة
 والولاية ثم ان تجعل المخاطب بقية الله وتاول الكوثر
 بنفسى لانها هو ماء الحيوان الذى يحيى به الافئدة والقلوب
 واتى لو اريد ان افسر تلك السورة بما اعطيناك فى تلك
 الليلة من كاس ماء ورقة الصين لاتبعت منهاج الحق و فسرت
 لحقيقة الامر ولكن اليوم خوفاً من فرعون وملاه وحفظاً للحوار بين
 من قوم على وشيعته لم افسر حقيقة ذلك التفسير وان
 على ذلك اللحن لوقره احدٌ من رجال الاعراف يؤتى زوجته
 ماء الحيوان تلك السورة المباركة فقد قرء في رضاء الله وحببه
 وان بعث ذلك فليلهم عباده المؤمنين و اننا الما كنت فى مقام
 اثبات الدين افسر تلك السورة المباركة فى شأن القائم وان
 ذلك باذن من اولياء الله حيث اشاروا لاهلنا بان القرآن

نزل فى حقنا الى آخرها ودر ذيل نامهاى بقره و جواد
 وقائم نیز زکری از آن است . و کلمه کوثر در بسیاری از الواح
 و آثار امین امر بنوع تبیین و تلویح و تشبیه ذکر یافت از آن جمله
 در صلوة یومیة است :
 " ارب فاجعل صلوتی کوثر الحیوان والفانى یرید کوثر
 البقاء من ایدى جودک " و در لوحى است :
 " قد اجرینا کوثر المعانى والبیان " و قوله :
 " من شرب کوثر الحیوان من کووس کلمات ربّه الرحمن " و قوله :
 " اسرعوا الى کوثر الفضل " و قوله :
 " لان فیها جرى السلسبیل والتسنیم ثم هذا کوثر المقدس
 الاظهر " و قوله :
 " آب زندگانى بیان الهی است وهمچنین بیناتش جهد نمائید
 شاید اهل عالم از این کوثر باقى بحیات ابدی فائز شوند و بنور
 حکمت و بیان امکان نور دارند " و قوله :
 " از کوثر بیان آذان امکان از قصص کاذبه مظهر شود " و قوله :
 " الحمد لله بحرارة محبت مشتعل اند و بنور معرفى مزین
 کوثر وصال که ائمن جواهر عالم است و اعلى از ما حیوان الحمد لله
 بحفظ آن فائز شده و ثمره آنرا ظاهر نموده الخ و در ضمن نام
 سلسبیل هم ذکرى از کوثر است .

عربی پیچ و گردش عمامه گرد سر اِکوار جمع

(کُور)

وباصطلاح فلسفی دواثرگردش وسیع
عالم وجود را ادوار واکوار یاد کردند .

وازمركزعهد ابی عبدالبهاء درخطابی که ذیل نام مریم درج
است قوله :

" درکورسیحائی و دورعیسوی الخ و درضمن نام دور هم ذکر
است .

فارسی کاخ و قصر و ساختمان بلندو

(کُوشک)

کوشک نام قریه ای ازتوابع آباده مرکز
جمعی از اهل بهاء و مذکور درتاریخ

است . کوشکه باغ نام قریه ای ازتوابع سبزوار بر مرک و ش در
الواح مذکور میباشد از آنجمله قوله :

" یا یراعتی اسمع ندائی انا اردنا ان نذکر اولیاء الرّحمٰن
واحباءه فی الکاف والشین لیفرحوا بمعنایة ربهم فی العآب انا
ذکرناهم من قبل مرّة بعد مرّة وهذا کرّة اخری فضلا من عندی
وانا المریز الفضال لا یعزب عن علم ربک من شئی و هو العزیز
العلام ."

عربی تپه خاک . در کتاب اقدس است :

(کُوم)

" هذا یوم فیه سرع کوم اللّٰه " منظور

این است در این روز جبال مقدّسه که موعود بجلوه الهیّه
بودند بوعده و وصال خود رسیدند و در لوح بشیخ اصفهانی
است قوله :

" کوم تپه را گویند ."

در رساله مدنیّه است :

(کُومُون) " در سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی

که محاربه بین آلمان و فرنسا واقع شد

..... و حرکات موّحّشه طائفه کوم ."

فارسی جمع کی بمعنی پادشاه بزرگ .

(کیان)

در لوحی بوصف انقطاع است قوله :

" ثمّ اذکر النعمان الذی کان من اعزّ
الطوک ومن قبله احدٌ من الکیان اذا تجلت علی قلبها شمس
الا نقطاع ترکا ما عندهما وخرجا عن بیتها مقبلین الی العراء"
مراد سلسله پادشاهان کیان است .

در کتاب اقدس است :

(کیف)

" وکیف هذا العالم الصّغیر " و قوله :

" وکیف الا وساخ المنجمدة و درونها "

کلمه کیف در عربی برای استفهام و پرسش از چگونگی و حالت
است ولی در امثال این موارد استفهام مجازی مفید ضعف و

بی اهمیتی و بطور اولی مشمول حکم بودن میباشد یعنی تاجه
 رسد باینعالم کوچک و یا بچرکهای خشکیده و پست تر از آن .
 در ذیل نام حرف از اثر نقطه در باب
 (کیمیای) کیمیا اشاره ایست و در ذیل نام اکسیر
 هم ذکری میباشد و از مقام ابهسی
 الواح متعدد در علم کیمیا صد دریافت که مشهور است و نهی از
 مباشرت و ممارست در آن فرمودند و در کتاب ایقان و غیره
 عبارتی است که دال بر انحصار آن علم بخودشان دارد و در
 کتاب امر و خلق و در اسرار الآثار العمومیه تفصیلی ثبت است .

حرف «گ»

از بهائیان اولین معروف امریکا ساکن
 کالیفرنیا شوهر میس لواکه در آنتسار
 Dr. Edward Getsinger
 غصن اعظم عبدالبهاء مذکور است و در
 Mrs. Lua
 ایام مسافرت با خانم درهند در آثار بکثرت مذکور گردید .

که در ذیل نام استرآباد ذکر است و
 گرگان قصه بلوک آشتیان که از آنجسا
 (گرگان) عده ای از اهل بها برخاستند و در تاریخ

ثبت میباشد .

مستر لوئیس گریگوری از سیاهان ایالات
 متحده شمالی امریکا رئیس یکی از
 (گریگوری) Louis Gregory
 قدیمیترین انجمن معارف سیاهان آنجا
 و نیز حقوقدان و مشغول در دایره خزینة دولت و امور مالی و از
 مبلغین معروف بهائی که سالها بنطق و تبلیغ در امریکا و غیرها
 کوشید و بسال ۱۹۲۹ در رطه اسکندریه بزیارت مرکز عهده
 ابهی عبدالبهاء رسید و هنگام مسافرت در بلاد امریکا ما بهیسن
 او و میس متهو از دختران بهائی لندنی که هنگام سفر در ناپولی
 Louisa Mathew
 منتظر بوده طنزم سفر شده همراه رفت و برای اشتها نظر این امر
 در اختلاط و اعتزاج نژادها خود عقد ازدواج بست و گریگوری
 سالها عضو محفل علی بهائیان ایالات متحده و کانادا و عضو
 محفل روحانی واشنگتن بود .

(رگل الماس)

فارسی مذکور ذیل نام غصن از جواهر
 زیور زنان که از الماس باطلاگی ساخته
 شود و در نام الماس ذکر است .

خطه ای از توابع ولایت ادرنه و هم قصه
 مرکز آن خطه و بندر تجارتی . تفصیل
 (رگلیبولی) Gallipoli

واقعات توقف تبمیدی ابهی با همراهان

وحرکت از آنجا با کشتی بسوی عکا در ظهور الحق ثبت است .
در لوح رئیس است قوله :

" بعد از ورود گلی بولی عمر نامی بین باشی بین یدی حاضر الخ
استان معروف شمالی ایران که اوضاع
(گیلان) امر بهائی در آن قسمت مفصلاً در ظهور^{الحق}
و مختصراً در ذیل نامهای رشست و
لاهیجان و غیرهما مذکور میباشد . در یکی از آثار با مضاه
خادم چنین است قوله :

" ای محبوب من ناس را بر استقامت بخوانید که بشأنی مستقیم
مانند که ماسوی الله را معدوم دانند چه که مبادا بخوار عجل
از حق محروم و ممنوع گردند چنانچه در گیلان امری واقع شد
اگرچه بعد ملتفت شدند امثال این امور ثابت نخواهد ماند
ولکن باید دوستان حق بشأنی راسخ باشند که احدی نتواند
ایشانرا از صراط مستقیم منحرف نماید و آنچه از قلم امنع اقدس
در این مقامات نازل شد متصلاً بخوانند که شاید محفوظ بمانند
بما اراده الله " الی آخرها و قوله :

" و نفس که هر دو از اعقل ناس و اخبث ناس بوده بگیلان رفته
و چه فتنه برپا نموده اند یکی دعوی نمود که من غصن اکبر
هستم و آن نفوسی که در آن ارض بودند فوراً قبول کرده اند

و نفسی دیگر دعوی حقیقت نموده او را هم قبول کرده اند
قد خسر الطالب والمطلوب اگرچه بعد برایشان کذب هر دو
معلوم شده و لکن از اول باید اعتنا بچنین نفوس ننمایند بلکه
بقدرت ایمان و قوت محبت رحمان بتأدیب آن دو نفس غافل
قیام نمایند سبب و علت این امور تحقیقات موهومیّه بعضی
شده هر روز ندائی مرتفع از هر کنار عجلی ظاهر و خلق هم
ضعیف و بی استقامت بمجرّد آنکه خوار عجل مرتفع شده بعضی
من غیر شعور ساجد و طائف ملاحظه در عهد کلبم
فرمائید بعد از آنکه بطور تشریف بردند لاجل احکام الهیّه
و او امر ثلاثین بار بعین کامل شد مراجعت فرمودند خلق
کثیری بخوار عجل از حق ممنوع و محروم گشته اند فرمود ای قوم
من سالها بآیات الهیّه و بیانات ربّانیّه و شئون قدرتیّه و
ظهورات احدیّه ما بین شما بودم و شمارا بحق دعوت نمودم و
شما هنوز بتماه متوجه انوار وجود قدم نشدید چه شد که بیک
خوار عجل عاکف و ساجد گشتید " الخ

حرف «ل»

(ل) لام مکسور در عربی وارد بر اسماء مجرور
از حروف جاره و در معانی کثیره استعما

میشود که از آنجمله استحقاق میباشد چنانچه در کتاب
 اقدس است :
 " تسع ركعات لله منزل الآيات " وقوله :
 " طوبى لمن شرب كوثر البقاء من يد الفضل والعطاء " وقوله :
 " لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الاديان " وقوله :
 " كما تترك العظام للكلاب " وقوله : " له الامر والخلق "
 وقوله :
 " وجعلنا الدار المسكونة والالبسة المخصوصة للذرية "
 دیگر معنی تعلیل. نیز در کتاب اقدس است :
 " قد احب الله جلوسكم على السرر والكراسى لعز ما عندكم "
 وقوله :
 " لذا نزلنا اللوح وزينناه بطراز الاحكام " وقوله :
 " قل انه قد انزل بعض الاحكام لثلا يتحرك القلم الاعلى "
 فى هذا الظهور الخ ومعانى دیگر در کتب نحو تفصیل
 داده شد . و نیز لام مکسور زائده برای تأکید نفی و برای
 تبیین فاعلیت و مفعولیت و برای استغاثه و غیرها میباشد و اسم
 مؤول ما بعد آن در محل مجرور است قوله :
 " تزوجوا يا قوم ليظهر منكم من يذكركم بين عبادى " كه ل
 جاره مذكوره از مختصات اسم است و چون بر فعل مضارع

در آید آن فعل بتقدیر آن ناصبه منصوب و بتأویل مصدر
 مجرور قرار میگیرد یعنی " لظهور من يذكركم " و نیز لام
 مكسور برای افاده طلب و دعا و نظائر آنها میشود و ما بعدش
 فعل مجزوم میباشد و چون واو و فاء و حتى و شم عطفی
 قبل از آن در آید غالباً بسكون خوانده میشود و دخول
 امر مذکور غالباً بر صیغه غایب فعل مضارع و كثر در دو صیغه
 متكلم وارد میگردد و از آن كثر ورود در شش صیغه مخاطب
 میباشد . و لام مفتوحه مفید معانی چندى است . اول
 تأکید در مضمون جمله و در صورتیکه ان از حروف مشبّهه بفعل
 در کلام باشد لام مذکور در وسط جمله یعنی بر رأس خبر آن در
 میآید و الا در رأس جمله قرار میگیرد . در کتاب اقدس است :
 " قل انه لروح الحيوان " وقوله :
 " قل ان هذا الهو القضا المشيت " وقوله :
 " لعمري لا تبقى عزة الاعزاء " وقوله :
 " قل هذا الظهور يطوف حوله الحجة والبرهان " وقوله :
 " قل هذا السماء فيها كنز ام الكتاب " و " قل هذا الهو العلم
 المكنون " در معنی البیب ابن هشام است :
 " اللام الزائد وهى الداخلة على خبر المبتدأ فى نحو قوله
 " ام الجليس لعجوز شهرته " وقيل الاصل " لهن عجوز شهرته "

دیگر :

لام جواب قسم که در کتاب ایقان خبر ماثور از امام جعفر صادق را آوردند " واللّه لیمحصنّ واللّه لیفریننّ " در فعل مضارع مجهول جمع مذکر غائب مؤکّد بانون ثقیله یعنی بخدا این مدعیان تشییع و محبت باما پاک و خالص و امتحان کرده و بفرمال زده میشوند . دیگر :

لام جواب لولا قوله :

" لولا المفتاح لکان مکنونا فی ازل الآزال " و در اسرار الآثار العمومیه پیش از این تفصیل است .

در عربی با قسمی است چون لا نفی

(لا)

جنس در کتاب اقدس است :

" لا بأس علیکم فی الكتاب " وقوله :

" من اول الذی لا اول له " وقوله : " وان ازاد لا بأس "

وقوله : " لا اله الا انا " و در خطاب وصایای عهد است :

" صریحاً لا حراك للاعضاء " بخاک افتاده اعضا بی حرکت .

دیگر " لا " عاطفه در کتاب اقدس :

" زینوها بما ینبغی لها لا بالصور والامثال " وقوله :

" انا امرناکم بکسر حدودات النفس والهوی لا مارقم من القلم

الاعلی " دیگر " لا " جواب در کتاب اقدس قوله :

" وهل رأیتم لمانعندکم من قرار او وفا " لا ونفسی الرحمن "

وقوله :

" هل تعرفون من ای افق ینادیکم ربکم الا بهی و هل علمتم

من ای قلم یأمرکم ربکم مالک الاسماء لا وعمری " .

دیگر " لا " نفی در کتاب اقدس قوله :

" لا یقبل احدهما دون الآخر " وقوله :

" علی شأن لا توصف بالازکار " و در خطاب وصایای عهد است :

" لا تأخذهم لومة لائم ولا تلهمهم تجارة ولا عزّة ولا سلطنة

عن عهد الله " الخ ملامت هیچ ملامت کننده ای آنانرا

نگیرد و اثر نکند و باز ندارد و هیچ تجارت و عزت و فرمانداری

ایشانرا از عهد و پیمان خدائی باز ندارد .

دیگر " لا " نهی در کتاب اقدس است :

" ولا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة والکسالة " وقوله :

" لا تجعلوا اعمالکم شرک الآمال " و در کتاب اسرار الآثار العمومیه

تفصیلی است .

در لوح سلطان است :

" لا بدّاً جفلاً لعباد الله معدودی

(لا بدّاً)

بوالی عراق توجه نمودند " الخ کلمه

لا بدّاً بالاء نفی جنس و مبنی برفتح و بد بمعنی چاره و

ومخذوف الخیر یعنی "هیچ چاره موجود نیست" و عرفاً بمنزله کلمه مفرده "جبراً" و "کرها" قرار گرفت و لذا ابتنویس و حالت نصب استعمال میشود.

عربی اسم فاعل در لوحی است :
"بلاء" لا زب "بلاء" غلیظ چسبناک ثابت. (لا زب)

شهر مشهور کشور هلند در اروپا محل
انعقاد نخستین کنفرانس صلح جهان
در اوایل امپراتوری عثمانی و مذکور در
این امر گردید و بعضی در آنجا از بومی و خارج محب و متعلق
بودند و خطاب به لاهای از آثار نفیسه شهیره میباشد که در
جواب نامه انجمن صلح صادر فرموده اند قوله :

"در این ایام یک نامه بتاريخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ رسید و فوراً
جواب تحریر میگردد" الخ و در نامه خطاب با احمد یزدانی
است که در سال ۱۳۳۹ ه. ق مطابق ۱۹۲۰ مأمور نشر این
امر در آن کشور فرمودند قوله :

"نامه ای از بعضی از اعضای مجلس صلح نیز رسید و جوابی
مرقوم گردید بایشان تسلیم نمائید معلوم است که این
جمعیت چنانچه شهرت دارد نیست در مقام صحبت

اشاره کنید که مجلس لاهای پیش از حرب رئیسش امپراتور
روس بود و اعضای اش غلم چال با وجود این مانع از این حرب مهیب
نگشت حال چگونه خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدیدتر
یقیناً واقع گردد یقیناً در این شبهه ای نیست" وقوله :

"ای حقیقت جو شخص محترم" الخ
در لوح بشیخ محمد تقی مجتهد
(لا یعزب) اصفهانی است :

"انه لا یعزب عن علمه من شئی" که
در قرآن است :

"وما یعزب عن ربك من شئی" از او چیزی دور و نهان نمیشود
عزب یعزب عزوب .

یزال مفعلی به لم ولا مضارع زال بمعنی
جدان شد و نمیشود مانند "ما زال"
با فاده دوام و پیوستگی در گذشته و
لا یزال

آینده یعنی همیشه بوده و خواهد بود و حتی عبارت "لا یزال"
بمنزله اسم مفرد وصفی مانند دائم و باقی و ابدی و غیره
وصف برای خدا کثرت استعمال یافت و در آثار ابهی کثیرا استعا
است . از آنجمله در لوحی است :

"هو العزیز لم یزل نفعات قدس رضوان عنایت الهی در روزیدن

بوده ولا يزال روائح عَزَّ معنوی از زمین عرش ربّانی در هبوب
خواهد بود " و در لوحی دیگر :

" هو الله العزيز توحيد بدیع مقدس از تحدید و عرفان موجودات
ساحت عَزَّ حضرت لا یزالى را لائق و سزا است که لم یزل ولا یزال
در مکن قدس اجلال خود بوده " و در محلی دیگر قوله :
" شاید بهنایات سلطان لا یزال بطکوت باقی در آید " .

خسرد تند و تیز . ألباب جمع . در

(لُبّ)

لوحی است :

(لبیب)

" تفکر لتعرف ما كان مستوراً عن
اولی الالباب " لیبیب عاقل . الباء جمع . در لوح طب است :
" لسان القدم ينطق بما يكون غنية الالباء عند غيبة الاطباء "

عربی کلمه ای است که پس از استماع

(لَبَّيْكَ)

امری بمعنی اطاعت و اجابت و اقدام

اکید مکرر گفته میشود . کَلْبِي یعنی

لَبَّيْكَ گفت و اجابت کرد . در صورت صلوة کبیر است :

" ولبَّيْكَ لَبَّيْكَ اصفياك في هذا الفضاء " و در خطابی در حق

زين المقربين است قوله :

" رَبِّ رَبِّ انه سمع نداءك عند تبلج صبح احديتك ولبَّيْلى

لنداك " الخ .

عربی حجاب و نقاب برهمنی و بهرامونش

در لوح بحاجی محمد کریمخان است :

" وكذلك اللثام مخصوص بالمرأة يقال

(لِثَام)

لثمت المرأة ای شدت اللثام علی فمها ثم استعمل في الرجال
و الوجه كما ذكر في الكتب الادبية .

عربی آب زیار در لوح به اشرف است :

" ثم از کرم لدنا احباء الله الذين
(لُجَّة - لُجِي)

مانعهم الا حجاب عن الدخول فسي

لجة بحر رحمة ربك المعطي الكريم " .

لجی دریای وسیع اللجة . در لوح به احمد است :

" تالله الحق آن بحرا عظم لجی " الخ .

عربی مراقبت تحت نظر . در لوح

(لِحَاط - لِحَاطَات)

به نصیر است :

" لِحَاطُ الله در فوق رؤوس ناظر واحدی
(مُلاحَظَة)

بان ملتفت نه " لِحَاطَات جمع لِحَاطَة نگاهى . نیز در لوح

به نصیر است :

" لِحَاطَات عنایتم بد و ستانم ناظر " ملاحظَة بمعنی مطالعه و

دقت نظر .

(لَحْن)

عربی در کلمات مکتوبه است :
" كلما نزلت عليك من لسان القدرة و
كتبته بقلم القوه قد نزلناه على قدرك
ولحنك لا على شأني ولحنی " بمعنی لهجه و لغت .

(لِحَى)

عربی در لوح به اشارت است :
" زمام البسه و ترتیب لحنی و اصلاح آن
در قبضه اختیار عباد گذارده شد "
جمع لحيه ريش والبسه جمع لباس پوشاك .

(لَدْنَة)

عربی در مناجاتی در خطابی در حرق
بهائیان است :
" رب اجعل يومهم هذا سعيد الآناه
..... لدنة الرداء " الخ بمعنی نرم و ملایم رداء که مراد
آرامش و آسایش اخلاق و احوال میباشد .

(لَدَى)

عربی بمعنی عند عربی و نزد فارسی
در لوح به اشرف است :
" ثم اعلم بان تم میقات وقوفك لدى
العرش..... ثم ذكروهم بماورد علينا من الذين هم خلقوا بامر
من لدنا "

(لُر)

قومی معروف در ایران در یکی از آثار
ابهی است قوله :

" عریضه درویشعلی بحضور فائز
و هذا ما نزل له ای لربختیاری من بخت یارت باد که باختیار
بهوجه مختار توجه نمودی بصرممدوح آن است که باین مقام
جلیل و ذکر جمیل فائز شدی و اکثری از فصحاء و بلغا " بعید
و محروم ماندند کل لیر اقبل الیه انه نر و کل خلو منع عنسه
انه مر " الی اخرها .

(لَضْلَاض)

عربی بمعنی مراقب و متوجه جوانب خو
در لوح به حاجی محمد کریمخان است :
" ولا تكن كالآرقم اللضلاض "

(لَطْفَعَلَى)

لطفعلی قزوینی بهائی در آثار ابهی
ذکر است قوله :
" ونذكر في هذا المقام من سمي
بلطفعلی " الخ . و لطفعلی خان گلبادی مازندرانی سردار
جلیل در دوره میثاق مذکور و مشهور بود .

(لَطْفَى)

عربی آتش و شعله و دوزخ . در مناجاتی
و خطابی است :
" واجعلني منجذباً بذكر احبائك و

ومتسقرا بلظی نارمحبّة اصفیاءك " وقوله :

" واحترقت بنيران الهجران ولظی الحرمان .

لعب بازی و شوخی . طعب بازیچه
(لَعَب - مَلْعَب) در لوح بشارات است :

" ولكن يا قوم اياكم ان تجعلوا انفسكم
طعب الجاهلین " و در لوح دنیا است :

" بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نمودند .

در عرف ادبی مَلَّأی فارسی عصر
قاجاریه در جمل فارسی بکثرت استعمال
(لَعَلَّ)

میشد و بهمان معنی لَعَلَّ از حروف

مشبّهة بالفعل عربی بود و در کتاب بیان امثال این عبارت
مذکور است قوله :

" و از جوهر دلیل نظر برنداشته لَعَلَّ در آنروز نجات یابی " که بفارسی شاید و گویا و ظاهراً گفته میشود .

مصدر عربی بمعنی رسوائی و خواری و

(لَعْن - لَعْنَة) طرد و تعدیب و دشنام است و در

قرآن موارد لعنت غالباً شیطان و

ارکانش از رؤساء منافقین و کفارند و در آثار باب اعظم نیز امثال مَلَّأ جواد برغانی و همهرانش و غیر هم از رؤساء

منافقین و معارضین مذکور در تاریخ اند و در آثار ابیهی غالباً

راجع به ابیان و زلیان میباشد . از آنجمله است قوله :

" قل يا لمعون انك لو امنت بالله لم كبرت بعزه و بهائه " و در لوح رئیس است :

" ان الذين ضيَعوا الا امر و توجهوا الى الشيطان اولئك لعنهم الا شيا " و اولئك من اصحاب السعير " اول خطاب

بملا جعفر نراقی بابی است که در آن ایام ساکن عراق بود و دوم راجع به میرزا یحیی ازل و پیروانش میباشد و راجع به مغروران

و متعزّضان باعمال دیگران هم ذکر لعنت است . و در لوح دنیا راجع به ذمّ کثرت لعن بغیر حق قوله :

" حال از حقّ جلّ جلاله بطلبید که حزب شیعه راهد ایست فرماید و از صفات نالایقه نجات بخشد از لسان هر یک از آن

حزب در هر یوم لعنت ها مذکور و ملعون باعین حلقی از غذاها^ی یومیّه آن حزب است " الخ . و آثار ابیهی که در منع از لعن

و طعن در ایام اخیره شان صد دریافت در کتاب امر و خلق ثبت میباشد .

عربی شدت خستگی و از کار و ماندن

در لوحی است : (لَغُوب)

" کیلا یاخذک موت ولا نصب ولا لغوب "

ونصب نیز بمعنی خستگی است و در سغب نیز ذکر است .
مصدر عربی بمعنی دیدار و برخورد و
(لقاء) روبرو شدن . و نام لقاء الله از قرآن

متداول گشت . قوله :

" الا انهم في مربة من لقاء ربهم الا انه بكل شئ محيط " و
در آن کتاب وقوع لقاء الله در یوم مال بسبک دیگر کتب مقدسه
سامیه بلکه پیش از آنها استعمال یافت و بسیاری از متدینین
محمول بظاهر و بنوع تشبیه و تجسم گرفتند و تنزیه بین قائل
بحدف مضاف و تأویلات دیگر شدند و برخی بفسفه های
اسراریه و غیرها متشبث گردیدند ولی مقام نقطه و مخصوصاً
مقام ابهی در کتاب ایقان و غیره مراد از لقاء الله راطهور اعظم
خودشان بیان کردند از آن جمله در لوحی است :

" فلما ختم النبوة بحبيبه و وعد العباد لقاء يوم القيمة كما
انتم في الكتاب تفروون بحيث ما احصينا في الكتاب امراً اعظم
من ذلك فلما جاء الوعد و مضى الايام و قضى الامر و غدت الروح
و نادت الورقاء و جاء الله على ظلل من الانوار و الملائكة كانوا
في حوله على بوارق النور يركبون " الخ و قوله :

" هو الباقي هذا كتاب جعلناه لقاءنا للذين اقبلوا الى الله
في تلك الايام التي فيها تغيرت البلاد و من زار ما نزل من

جهة العرش في هذا اللوح و يجد نفسه في ريب من لقاء ربه انه
من اعرض عن الله فالق الا صباح " الخ در ایام فتنه و
انقلاب و اغتشاش اوضاع عکا بود که سفر آنجا و زیارت و لقاء را
اجازه ندادند و زیارت از بعید را لقاء معین فرمودند ولی از
ایران و غیره کثیری بیخبرانه بعزم لقاء سوی عکا میشتافتند و
در نیمه راه از بهائیان خبر یافتند و مراجعت مینمودند و هم در
اوائل سجن عکا نفوس بسیار میرفتند و بعلت مخالفت دولت
عثمانی و مراقبت اعداء فائز بلقاء نشده بر میگشتند و بلسان حال
و مقال مضمون شعر زلالی هروی میسرودند که گفت :

چشمی که بود لایق دیدارند ارم دارم گله از چشم خود از یارند
تلقا نیز بمعنی دیدار و روبرو شدن و هم جای دیدار است
و در لوح به اشرف قوله :

" و ادخلك تلقاء العرش " القاء بمعنی روبرو و جلوانداختن
و داخل کردن در لوح رئیس است :

" ويلقى في القلوب حب اوليائه " و در لوح به اشرف :

" ان يا اشرف اسمع ما يلقىك لسان القدم " که بمعنی یلقسی
علیک و از باب منصوب بنزع الخافض میباشد .

عربی عیب گیری بچشم و غیره در کتاب
(لمن) اقدس است :

و ما يتحرك به اعين اللا مزین " و هَمْز بیشتر در عیب گیری
بزیان است . در قرآن است : "وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ" .
وَعَمَزٌ عیب گیری با اشارت ابرو و مژه و تفصیلی در اسرار الآثار
العمومیّه است .

عربی کار به خردی و گناه خفیف در لوح
(لَمَم) بحاجی محمد کریم خان است :

" من عجل فی اللّحم سقط فی النّدم " در خطایی در وصف شهدا " خراسان :
(لَمِيتَعَاطُوا) " ولم يتعاطوا امرا يشمئز منه الحيوان
فكيف الانسان " بکاری نبرد اختنند
که حیوان از آن مستکره شود تا چه رسد انسان .

از اقسام تابعه اصفهان در ایام ابهی
(لِنَجَان) مسکن بهائی گردید چه ملا عبد الله
که تعلیم و تربیت نونهالان مینمود در
حدود سال هزار و سیصد و اند هجری قمری بواسطه آقا هادی
نام اصفهانی که با برادر بهائیش آقا باقر نام در شهر تجارت
میکردند و بالاخره در فتنه معروف بفتنه قونسلخانه در سال
۱۳۲۰ بتوس و احتیاط افتاد و از هر دو نسلی در جامعه
مشهود نیست ، مطالب این امر بشنید و بسبب رویا که مرغانی

زیبا در ترانه جاء الحق و زهق الباطل خواب دید بهائسی
شد و خدماتی بسیار در این امر کرد و الواحی در حقیقت صادر گشت
و عاقبت در اصفهان بسال ۱۳۵۵ در گذشت و خاندانی بنام
بزدانی غالباً بهائی از او برجاست . دیگر آقا سید برکات
که از طبقه طما و سادات بود و در دوره ابهی بزیارت رفت
دیگر آقا سید عبد الغنی و امثالهم بودند و این امر در آغاز در
قریه سیده لنجان شد و از آنجا بدیگر قری انتشار یافت که اکنون
کم و بیش برقرارند .

پایتخت شهیر دولت انگلیز که در ایام
(لندن) ابهی بعکا جمعیت سکنه اش ۱۸۳۰
London نفر بود و در لوح خطاب به ملکه

ویکتوریا است قوله :
" يا ايّها الطلّكة في لندن " الخ و از غصن اعظم عبد البهاء :
" احبای لندن فی الحقیقة ثابت اند و راسخ حزب
انگیز در جمیع موارد ثابت و مستقیم اند و بحدوث مشاغل جزئیّه
نلفزند نوهوس نیستند که ایامی چند بکاری مباشرت نمایند
و باندك سببی کلال و ملال آرند " الخ و احوال مسافرت بآنجا
و هم تفصیل بهائیان آنجا در سفرنامه اروپا مسطور است و در
تاریخ مشروح و در این کتاب هم ضمن نام اروپا مذکور میباشد .

زیبا در ترانهٔ جاء الحق و زهق الباطل خواب دید بهائوسی
شد و خدماتی بسیار در این امر کرد و الواحی در حقیقت صادر گشت
و عاقبت در اصفهان بسال ۱۳۵۵ درگذشت و خاندانی بنام
بزدانی غالباً بهائی از او برجاست . دیگر آقاسید هرکسات
که از طبقهٔ علماء و سادات بود و در دورهٔ ابهی بزیارت رفته
دیگر آقاسید عبدالغنی و امثالهم بودند و این امر در آغاز در
قریهٔ سیده لنجان شد و از آنجا بدیگر قری انتشار یافت که اکنون
کم و بیش برقرارند .

پایتخت شهیر دولت انگلیز که در ایام

(لندن)

ابهی بعکاء جمعیت سکنه اش ۱۸ ۳۰ ۴۳

London

نفر بود و در لوح خطاب به ملکه

ویکتوریا است قوله :

ست

" یا ایتهالطکه فی لندن الخ و از غصن اعظم عبدالبهائیا :

" احبای لندن فی الحقیقة ثابت اند و راسخ حزب

انگلیز در جمیع موارد ثابت و مستقیم اند و بحدوث مشاكل جزئیة

نفرزند نرهورس نیستند که ایامی چند بکاری مباشرت نمایند

و باندک سببی کلال و ملال آرند الخ و احوال مسافرت بآنجا

و هم تفصیل بهائیان آنجا در سفرنامه اروپا مسطور است و در

تاریخ مشروح و در این کتاب هم ضمن نام اروپا مذکور میباشد .

عربی زبان از دهن درآوردن و هف
هف سنگ در مناجات نغزین نامه باب
(لهت)

اعظم برسامری و عجل و خوار قوله :
" وَاَتَكَ لِتَشْهَدَ لَمَّا ارَادَ نَفْسُ يَانَ يَجْحَدُ حُجَّتِي كَمَا كَتَبْتَ لِي فِي
فِي الْحَيِّينَ بِمَثَلِ مَا ارَادَ مِنِّي لِيُصَلِّتَ عَنِّي لِهَيْتِهِ وَامَثَلًا يَجْتَرِحُ عَلَيَّ
بِحَدِّ مَا عَلِمَ أَنَّ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ اتَّهَمُونِي وَلَا يَشْرَكُونَ فِي سِي
مَقَامِ الْحُكْمِ مَعِيَ أَحَدًا " که در اد از لهت دو معنی باشد :

لهت به معنی حرارت و آرزو و زبان آتش
(لهت به معنی لهت) در لوح رئیس است :

" بل بما فعلت زاد لهت بها " و لهت به
فریزان و جوشان قوله :

" وَأَنَّهَا لَهِيَ النَّارُ الْمَشْتَعِلَةُ الْعَاتِيَةُ " .

عربی کلمه الیه جمع در کتاب اقدم
(لوا) است :

" طوبى لكم يا معشر العلماء في البها
انتم امواج البحر الا عظم والوجه النصر بين السموات والارضين
ولو ابارني ضمن نام پارهین ذکر است .

عربی باد های باران دهنده باهر و بار
(لوا) دهنده بد درختان . در خطاب معسروف

به معنه است :
" وَبَرَّتْ الرِّيحُ اللِّوَاقِحُ فِي البِقْعَةِ المَبَارِكَةِ الِاَرْضِ المَقْدَسَةِ طَوْر
سینا " .

مارتین لوتر آلمانی مؤسس مذهب
پروتستان متولد بسال ۱۴۸۳ م و متوفی
بسال ۱۵۴۶ م در رساله مدنی
Martin Luther

(لوتر)

است : " در قرن خامس عشر میلاد لوتر که اول یکی از اعضا
اشنی عشر هیئت مذهبیه قاتولیک در مرکز حکومت پاپ بسود و
مؤخرآ محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل کسه
عدم تجویز تزویج رها بین و تعظیم و تکریم صور حواریین و رؤسا
سلف مسیحین و عادات و رسوم مذهبیه زائده بر احکام انجیل
با پاپ مخالفت نمود با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ
بدرجه ای بود که کل ملوک اروپا از سطوتش متزلزل و مضطرب
و ضبط و ربط امور مهمه قطعه اروپا در حین قوت و قدرتش
مودع و مرتبط و لکن چون در این مسائل که جواز تزویج رؤسا
دینیّه و عدم سجود و تعظیم بر تمثال و صور متعلقه در کنائس و
ابطال عادات رسمیه زائده بر مضامین انجیل لوتر محقق
و محقق بود و بوسائل لازمه تزویج تشبث نمود در ظرف ایسن
قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک و چهار خص قطعاً

آلمان وانگلیس و بسیاری از اهالی نمچه خلاصه تقریباً
دویست و پنجاه کرور از مذاهب سائره نصاری در مذاهب
پروتستان داخل گشتند " الخ

عربی صفحه پهن از هر چیز که قابل
کتب و نقر باشد از چوب و سنگ و کاغذ و
استخوان و غیرها . الواح جمع و
لوح محفوظ و لوح حفیظ صحیفه الهیه را گفتند که در ذیل
نام اُم و حفظ ذکر است و در لوح حکمت باین عبارت بیان
فرمودند :

" کَلِمًا ارْدَنَا ان نذکر بیانات العلماء والحکماء یظهر ما ظهر
فی العالم وما فی الکتب والزَّیْرِ فی لوح امام وجه ربِّک نَسْرِي
وَنکْتب " و لوح در آثار الهی اطلاق بر کل آثار معظمه دینیّه
شد . به نبیل در کتاب اقتدارات :

" ظهور قلم و مبشر جمال و لوح فرستاده بودند و لکن
جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن چیزی نبوده نظر بمصلحت
الهی امر را ستر فرمودند " الخ ولی اصطلاح در نفس آثار
صادر از ایشان گردید که بعنوان لوح و الواح همه جا در
مکالمه و مکاتبه مشهور میباشد . چنانچه اطلاق بر نامه هر سوله
معاندین هم فرمودند و در ذیل نام بغداد درج میباشد قوله :

" قد حضر بین یدینا لوح من احد " الخ و در لوح حکماء
ذکر الواح هر مسیه است و در لوح به اشرف :
" قم ثم اذهب بلوح الله الی عباده المعریدین " و در کتاب
اقدس :

" یا قلم الا مر تحرک علی اللوح باذن ربِّک " و در لوحی است :
" انا نسقِ الکتاب مره باللوح و اخری باسم آخر ثم اللوح
بالکتاب و باسماء اخری انه لهو الحاکم علی ما یرید " وقوله :
" الواح منزله از سما " مشیت الهیه در هر شأنی نازل ذکر
باقی نمانده مگر آنکه از قلم اعلی جاری شده و سئوالی مشاهده
نمیشود مگر آنکه جواب آن از افق سما معانی مشرق و لائش
گشته اگر چه بسیاری از آنچه نازل شده بضیق وقت و طفیان
اهل عناد مقفود و محوشده و لکن در تحصیل آنچه موجود است
همت نما تا بیقین کامل شهادت دهی که جمیع ما ذکر و یذکر
از قلم قدم جاری گشته " الخ و در کتاب اقدس است :

" قد زینت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح " مراد آنکه اهل
بها بدانند که الواح با خاتم آنحضرت مختوم است و اشتباه
بمیان نیاید و بیشتر از الواح خصوصاً الواح مهمه عمومیه
نسخه اصلیه در دست نیست و عده ای از الواح بتسمیه خود
آنحضرت یا بتلقیب دیگران و غالباً با اضافه با سامی مخاطبین

متدرجاً نامدار شدند مانند : لوح بشارات - لوح اشراقات
لوح سلطان لوح مریم لوح رئیس لوح شیخ و غیرها که
در موارد مقتضیه ذکر است و بیشتر نام مخصوص ندارند و عده
بسیاری از آنها که طرف خطاب و هنگام صدور و علل آنها
متداول نبود روشن و ذکر گشت و در آثار آنحضرت نامهایی
بدیعی برای عده ای از الواح مانند : قارعة صاخة و غیرهما
نامبرده شد که در ذیل نام صحیح ذکر می باشد . و نیز نام
الواح زبردیه و یاقوتیه و غیرهما است که مولی الجوری عبد البهاء
بیان فرمودند که چنین الواحی در عالم شهود نزول نیافت .
و نیز برخی نامه های پرفصاحت و معانی شورانگیز از بعضی
مهمین مانند آثار منیر منیب کاشانی که ضمن نام آقا زکراست
تکثیر نسخه و ترتیل و تداول بنام الواح داشت و در خاطر است
که شبی بحیفا در محضر غصن اعظم عبد البهاء اثر معروف منیر
مشمول بر بیت : " ای طوطی خوش ناطقه بشکن توقفس را "
خواندند و ایشان چنین فرمودند که الواح نیست از نوشتجات
ایام بغداد است و نیز آنچه کاتبین و اطرافیان ابهسی
مینوشتند و منتشر میشد باقی ماند که اهم آنها آثار اصنان
و خادم و مقداری هم نوشته های محمد جواد قزوینی است که در
ذیل نامه های آقا و جواد و غیرهما ذکر است و خادم در بعضی

نوشتجاتش بهائیان را توصیه کرد که آثار او را جمع آوری کنند
و غصن اعظم عبد البهاء از او خطی گرفتند که تماماً با ملا ابهسی
بود و تکثیر نسخه کرد که نزد بهائیان موجود است . و آثاری
از غصن اکبر فیما بین منتشر گردید که در ذیل نام محمد زکری
می باشد و برای نمونه قوله :

" هو البدیع فی افق عز منیع ح ع ب د تبارک الذی ارتفع
السّوات بغمیر عمد واستوی علی الماء عرشه و اّنه بککشش شهیدا
وانّه لا اله الاّ هو و اّنه بکلّ علم علیما قل یا عبد اتّبع ما ینطق
لک الرّوح بلسان صدق عظیم ثمّ ابلغ النّاس بهذه الایات
لیتذکروا فی انفسهم ولن یتبموا خطوات کل کافر اثمیما قل یا
قوم آمنوا باللّهِ الذی خلقکم و رزقکم ولا تعترضوا به علی قدر
نقیرا و قطعیرا قل یا ملأ لم تکفرون باللّهِ بارتکم و تعترضون
بهذه الایات لانّ هذا قد نزل من عند اللّهِ العتدیر العلیم
الحکیم ثمّ قل یا قوم قد ظهر غضنفر اللّهِ فی الارض و فر منه کسل
حمیر ذی رجلین و ملأ قلوبهم من خیفه اللّهِ العتدیر القدیر او ما
آمن احد منهم ایاکم ان لا تكونوا بمثلهم مشرکا مرتدا کفورا
ثمّ اسعوا فی سبیله لئلا یرزکم الشیطان وان رأیتم بانه قصد
علی فناء الباب و یمنهمک عن الدّخول فی بابه و التّشرف بجماله
اذا انتم لا تلتفتوا الیه فتوکلوا علی اللّهِ ربکم ثمّ ادخلوا فی حرم

قدم منيها وانك انت يا عبد اعمل بما وصيناك به في كتاب
 ربك العزيز الضيرا ثم اشهد بان لا اله الا هو وانه بكل شئ
 شهيدا ثم اشرب ما يسقيك ساقى الروح من هذا الكوب الذي
 كان من ذهب الايقان مصنوعا ثم ارزق من شراب هذه الشجرة
 غرست في هذا السينا بيد ربك العليم الحليم الحكيم الرحيم
 ثم قل يا قوم اسمعوا نداء هذا الذي ظهر بين السموات والارض
 يقول بان يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم بامرہ وكونوا بقولہ
 سمعنا سامعا سميعا ولجماله بهارا باصرا بصيرا وبعجلاله
 نظارا ناظرا نظيرا ثم اشهدوا بان لا اله الا هو وانه بكل شئ
 علما حكيم قادرا معتدرا قديرا سبحانه وتعالى عما تشركون
 به وتعرضون به جماله العزيز الضيرا وانك يا عبد كن في كل آن
 شاكرا لله ربك وتوكل عليه وكن في دين الله قائما مستقيما
 والروح والتكبير واليهاء والسداء عليك ان انت متوكلا على ربك
 الرحمن الرحيم وانه بكل شئ حلما وانه قواما كريما علما رحيم
 من النبيل قبل على * وقوله :

* هو هو ان يارحيم فاخرج عن تلك الارض من قبل ان يخرج
 الغلام عن بينكم وكذلك نامرك ان تكون لا مربيك مطيعا و
 حين الخروج لا تخرج معك من شئ فاجعل زادك حبسي
 ومصدق امرى ودرعك التوكل على نفسى التى كانت فى الارض

وحيدا اياك فاحفظ نفسك من معاشره المغفلين ثم وجهك
 عن وجوههم وسمعك من نعماتهم لئلا تأخذ روائح الزنبرج
 من انفسهم وتكون من شاطئ البحر بعيدا ثم ذكر الناس بهذا
 الذكر الا عظم لعل يقومون عن الغفلة ويعرفون بارشهم في قيسى
 اسم بديعا فاخرق حجاب الوهم بسلطاني الذى كان على
 العالمين محيطا قل يا قوم لا تبدلوا حب الغلام بدونه ولا
 تشروه بدراهم عديدة ان الذين تجدون منهم رائحة الغل
 تالته اولئك اشتر نفسا من النمرود واعظم كفرا من الفرسون
 اياكم ان لا تقربوا بهم ثم احترزوا وكونوا فى تجنب شيئا ثم
 اشهد نفسك اعلم من الذين هم ما دخلوا حصن ولا يتى لئلا
 يزلك كبر العمام من الذين كفروا واشركوا لان العلم هو حبسى
 ومن دونه وساوس الشيطان كذلك القيناك من جوهر العلم
 لتكون بذلك عليما * وقوله :

* بسم الله الجبى الابهى الابهى قد طلعت شمس البقاء من
 جبين اليها طوبى لمن استشرق باسراقها قد ظهرت طلعة
 القدم من مشرق اسم الله الاقدس الاعلى طوبى لمن انقطع
 عما سواها قد اشتعلت نار الله فى سدره الا مر طوبى لمن اشتعل
 من لهيباتها قد اتت نفس الله بجنود الوحي والالهام طوبى
 لمن حضر تلقاها قد اشرفت شمس العرفان طوبى لمن استنور

بانوارها ان يا عبد ان اشكر الله بما استشرقت في سنة القبل
 من شمس العظمة وحضرت بين يدي نفس الله وشرقت بلقائها
 اياك ان تحزن من شئى كن منقطعا عن الدنيا وما فيها و
 من امثالها واذكر هؤلاء الاسراء في ايامك ثم انقطع عمن
 على الارض ومن اسبابها واليهاء عليك وعلى من اخذ جواهر
 الحكمة من اصداقها احببى آن ارض را از قبل اين بنسبده
 تكبير بليغ برسانيد وجمع را بايد ايج عنايت الهى وقيوضات رحمت
 رحمانى مبشر ومنتذ گر نمايد عبد الله العلى محمد على * .
 و آثارى از غصن اطهر نيز و بالا ختن آثار عايد روحانية بد يعنه
 غصن اعظم عبد الهى كه حسب دستور مرقوم مي فرمودند خصوصا
 تفسير دوايه از تفسير احسن القصص و تفسير حديث * كنت كزنا *
 و خطاب شهير بليغ بخراسان نيز معروف مي باشد و در باره ايسن
 خطاب در خطابه كه به محفل روحانى مشهد فرستادند چنين
 مرقوم است :

* پيش از صعود آن اقليم تفوق بر ساير اقاليم داشت ندا بلند
 بود روز بروز روشن تر ميگشت اين بود كه پيش از صعود امسسر
 فرمودند كه تحيات مباركه و بيايم رحمانى را بان سامان برسانيم
 و مكتوب مفضل مرقوم شد * الخ و آثارى از ميرزا يحيى ازل
 هنوز كم و بيش گاهى فيما بين آثار ممكن است ديده شود ولى

بايد اعتراف كرد كه آيات و آثار الهى را از حيث صورت تركيب
 جمل و لغات بدعيه و از حيث معانى رقيقه لطيفه و علو اوج عرفانى
 و هيمنه و قدرت معنويه طبيعت و خصوصيات و كيفياتى است كه
 اشتباه نشود و شخصيت و امتيازش برقرار ماند چنانچه خطاب و
 آثار غصن اعظم نيز از حيث سبك انشاء روان و ادبى مخصوص
 و لطافت و خضوع و انجذاب عرفانى هرگز اشتباه بدىگر نميشود
 و معذلك الواج و آثار الهى در چهار مرحله يعنى ايام عراق و ايام
 كردستان و ايام ادرند و ايام عكا بموجب شعور مختلفه احوالشان
 و موجبات و مصالح تنوع متفاوت مي باشد بد رجه اى كه از يكديگر
 بگلى جدا و متمايزند و در لوسى است قوله :

* هل حطت الارض بالذى لا يمنعها النسبة عن مالك البيريه
 از احضر عندك لوح النار دعه و خذها اوتى من لندن رتبه الميزيز
 الوهاب * كه مراد از لوح النار آثار ميرزا يحيى ازل مي باشد
 و از اينجا راجع با آثار او و اتباعش و حتى آثار ميرزا محمد على غصن
 اكبر و همروشانى كه در اعتراض بر جمال الهى و مركز عهد الهى
 نوشتند در مابين جامعه بهائيان الواج تاريخ شهرت يافته
 لوثى بورژوا فرانسوى الاصل امريكائى
 (لوثى بورژوا)
 مهندس و معمار معروف كه مشرق الا زكار
 Louis Bourgeois
 شيكاگو بنا كرد در سال ۱۹۱۱ بهائى شد .

عربی در تمنی و آرزوی حصول امر محال
و شبه آن گفته میشود در قرآن است :
" يقول الكافر ياليتني كنت ترابا " *

(لَيْتَ)

وقوله :

" ياليتني مت قبل هذا وكنت نسيا منسيا " و در مناجاتی :
" ياليت كنت ترابا تقم عليه وجوه المخلصين من احبائك " که
بتقدیر یالیتنی است .

حدیث امام جعفر منقول در کتاب ایقان
ذیل حرف " لام " ثبت است .

(لَيْمَحْصِنُ)

م

م و ارض العمیم در آثار این امر رمز از
مازندران است که در الواح و تاریخ

(م)

مسطور میباشد و شمه ای در ضمن بیان
حرف ب و نام محمد و یحیی و قدوس را شرف ثبت است و نیز
م و اسم میم رمز از آقا سید مهدی دهجی معروف بود که
در لوح بشیخ سلمان است قوله :

" از برای احدی از اسراء (اسراء بموصل) الا اسم الله میم
علیه بهاء الله نظر بحکمت لوح نازل نشده " الخ

و نیز م ش در الواح رمز از مشهد خراسان میباشد که باعتبار
مشهد و مقبره امام علی بن موسی الرضا این نام بر آن ماند و شرح
مفصل اوضاع و اشخاص آن در تاریخ ظهور الحق و در ضمن بیان
حرف خ و نام طوس مذکور میباشد و از معارف مؤمنین حاجی
مرزا محمد علی اهل بقمج قرب آن بلد بود که در قطعه شمشیر
طبرسی بشهادت رسید . دیگر غلامرضا هراتی ساکن مشهد
که خواهرش زوجه ملا صادق مقدس بود و ملا غلامرضا بسسال
۱۳۰۹ هـ ق در شاهرود وفات یافت و ذکر مشهد در الواح
و آثار بسیار است از آنجمله در لوحی قوله :

" یا قلنی الاعلی انا اردنا ان نختم القول بذکر المیم والقیسین
ونذکر اولیائی هناك الذین اقبلوا بوجه نورا و شربوا رحمة
الایقان من ابادی العطاء الا انهم من الفائزین "

عربی مرجع . در صورت زیارت

سید الشهداء از جمال ابهی است :

" یالیت ما ظهر حکم العبد و العآب "

جمع ماتم بمعنی عزا در خطایی در

مناجاتی است :

" الاهی الاهی ترانی قرینا "

للمحن والعآم والا سنی .

مآب

(مآتیم)

هنری مارتی مخترع تفنگی معبروف.

(مارتی)

در رساله مدنیّه است :

Martini - Henry

" آیا ممکن است تفنگ و توپ عادی بسا

تفنگ هنری مارتی و توپ کروب مغالیه نماید "

بدر مشهور فرانسه مذکور در ذیل اسفار

(مارسیل)

عصن اعظم عبدالیهبها در سفرنامه .

Marsielle

در بمرق ضعیف است .

(مارق)

در قرآن بقده و افسانه قدیمه هاروت

(ماروت)

و هاروت محضر هبرت و نصیحت ذکر است .

قوله :

" وما انزل علی الطلکین بهابیل هاروت و هاروت و ما یحلمان من

احدی حتی یقولوا اتانمن فتنه الخ و در اخبار مشهوره راجع

بعضیان شرب خمر و فجور و تظنی که در فرشته مذکور مرتکب شدند

پس بهیئت دوستاره در آسمان سنج گشتند شرحی روایت است

واصل قصه مأخوذ از کلدانیان و نام هاروت و هاروت بآن لغت

میباشد و ممکن است رمز از سقوط در عالم روحانی از مقام خسود

و بقاء شهرت نامشان تأویل کرد چنانچه قصه شیطان مذکور

در قرآن راهم گفتند اصلا از کلدانیان و بهمین تأویل است و در

لوح به شیخ سلمان است قوله :

" ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند

از غایت تقدیس بطک موسوم گشتند باداره محیطه از عدم بوجود

آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور

و بشانی عند الله مقرب بودند که لسان عظمت بد ذکرشان ناطق

بود تا بمقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلی و از شد از کل عباد

مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر آسمان وزید و با غسل

نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه ما بین نام مذکور

است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عند ناظم کتشی

فی الواح عز محفوظ "

قریه صغیره تابع قصر کاشان از اوائل

(مازگان)

این امر تا کنون همه سکنه اش مؤمن باین

امر بودند و از ماریف سابقین آنجسا

شیخ شهید و خلفش شیخ علی اکبر و خاندانش و نیز آقاماند طی

و آقازین المابدین معروف و مذکور در آثار بودند .

قسمتی از شمال ایران که در اسرار الآثار

(مازندران)

العمومیّه و نیز ذیل نام طبرستان

و حرف میم ذکر است و اوضاع و احوال

در قرآن راهم گفتند اصلا از کلدانیان و بهمین تأویل است و در لوح به شیخ سلمان است قوله :

" ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند از غایت تقدیس بملك موسوم گشتند باداره محیطه از عدم بوجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض زکیشان مذکور و آثارشان مشهور و بشأنی عند الله مقرب بودند که لسان عظمت بد زکیشان ناطق بود تا بمقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلیٰ و از شد از کلد عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر آسمان وزید و باد فسیل نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه ما بین ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عند ناظم کتشی فی الواح عز محفوظ ."

قریه سفیره تابع قصر کاشان از اوائل

این امر تا کنون همه سکنه اش مؤمن باین (مازگان)

امر بودند و از بهاریف سابقین آنجا

شیخ شهید و خلفش شیخ علی اکبر و خاندانش و نیز آقا ماند علی

و آقا زین العابدین معروف و مذکور در آثار بودند .

قسمتی از شمال ایران که در اسرار الآثار

المعمومه و نیز ذیل نام طبرستان (مازندران)

و حرف میم زکراست و اوضاع و احوال

امر در آنجا در ظهور الحق بتفصیل ثبت میباشد . در سفرنامه
امریکا بیان مرکز عهد ایبسی عبدالبهاء است قوله :
" وملا عبد اللطیف درمازندران از قبل مجتهد آنجا بحضور
جمال مبارک مشرف شدند و کینونت آنها مبعوث و خلق جدید
شدند که شب و روز آرام نمیشدند تا آنکه ملا عبد اللطیف بعد
از صد مات و بلیات در مشهد فدا جان داد ."

نام بندر مهم قبرس . در مقاله سیاحت
است قوله :

(ماغوسا)

Fomagusta

" و میرزا یحیی رابطنده " ماغوسا "

کوه و قصبه معروف در آذربایجان که
در تاریخ ظهور الحق مفصل و در ذیل
نام آذربایجان هم زکری است و در

(ماکو)

کتاب بیان قوله :

" این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلی
غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا
ذرات آن همه بندها و ذکر اتنی انا الله لا اله الا رب کل
شئی میخوانند هر کل حجرات اگرچه مقاعد مرآتیه مطرزه بذهب
باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد
آنوقت آن ذرات مریا میخوانند چنانچه ذرات مریای اعلی

مقاعد عمارت صدری که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده
میخواند و میخوانند و حکم از برای هیچ شئی نیست الا آنکه
راجع بآن نفس میگردد . انتهى .
و در ذیل نام زیارت هم زکری است .

مانکچی صاحب پارسی زرد شتی هندی

سرپرست پارسیان ایران که در تاریخ

(مانکچی)

ظهور الحق بتفصیل مذکور و در اسرار

الآثار المسمویه نیز مسطور است . لوح

معروفی به فارسی سرد خطاب با در سال ۱۲۹۵ صادر شد

که در اثری از خادم و بعنوان : " صاحب یگانه و فرزانه صاحب
ذکر است .

فریه ای از توابع ساری مازندران فریبه

سیصد تن بهائی در آنجا است .

(ماهفروزک)

شهرتش بنام ملا علیجان شهید و

زوجه اش معروف بطوبیه برادران میباشد .

سفره خوراک و خود خوراک بر آن و در

آثار و اصطلاح این امر بر مؤاندر روحانیه

(مائده)

و معنویه اطلاق میگردد قوله ج ع :

این ماده ابدیه سبب و علت حیات ابدی است و مانده در رتبه

اولی و مقام اول زکری است که از قلم اعلی مخصوص عباد و اما
نازل میشود هنیئاً للفائزین والفائزات .
(مباهلة) ضمن نام ابتهاال زکراست .

(مَبْتَل)

اسم مفعول عربی بمعنی منقطع . در
مناجات طلب مغفرت حضرت عبدالبها
درحق حاجی ذبیح است :
" واتقلبُ على الشرى مُبتلاً الى ملكوت عزك "

(مُبِين)

عربی بمعنی آشکار و پیدا و بمعنی
ظاهر و هویدا کننده و بمعنی جدا
کننده . در لوح رئیس درحق ابراهیم
خلیل است :

" انا نجیناه بالحق و اخذنا النمرود بقهر مبین " و درحق اهل
واحباً قوله :

" و اخر جوهم من البیوت بظلم مبین " و در کتاب اقدس است :
" الا بعد امر مبین " که مراد موت زوج ثانی یا فصل بیمن
او و زوجه اش میباشد که آند و را از هم جدا میسازند .

(مُتَّصِعِد)

ضمن نام صعود زکراست .

(مُتَّصِدَّة)

در خطاب معروف به عمه :
" والمرایا المتصدية احتجبت من
اشراق ذلك الكوكب العظيم " السخ
بمعنی صدیئة یعنی زنگ زده .

(مُتَّسِك)

در استمساک زکراست .

اسم فاعل عربی بمعنی گشاده و خوشر
از حضرت عبدالبها است قوله :
" ونادی متهلل الوجه مستبشر القلب

(مُتَهَلِّل)

منجذب الروح منتعش القلب "

اسم فاعل عربی بمعنی سربیکدیگر بر آمد
در لوح اتحاد است :

(مُتَوَاتِر)

" مقصود از حمل این رزایای متواتره "
قرون متوسطه و وسطی معروف است
در رساله مدنیة قوله :

(مُتَوَسِّطَة)

" از قرن خامس میلاد تا قرن خامس

عشرکه بقرون متوسطه تعبیر کنند در میان دول و ملل اروپ
وقایع عظیمه و امور متغایر شده بیده و حرکات موحشه و حوادث
مدهشه بشأنی وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون عشره را

في الحقيقة اعصار تو حش میسرند

در خطابی است :

(مُتَقَيِّظَةٌ)

" ايتهال متيقظة بنسمة الله " بمعنی

زن بیدار و هشیار .

مثلات - أمثال

مثلات جمع مُثَلَّة بمعنی عقوبات و عذابها و بلیات عبرت آمیز باستانی . در قرآن

مثال

است :

" وقد خلت من قبلهم المثلات " و در لوجسی است :

" سبحان الذي نزل الآيات وقد خلت من قبلكم المثلات "

أمثال جمع مثل بمعنی سخنان متداول استعمال که بآن

تمثل کرده مثل آورند و در قرآن است :

" مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار " و قوله :

" تلك الامثال نضربها للناس " و در لوج بحاجی محقق

کریمخان است :

" وهؤلاء من مشاهير العرب الذي ترسل بهم الامثال " و در

لوح به صدر عثمانی قوله :

" و در این مثل که ذکر شده درست تفکر کنید " مثال در کلمات

مکنونه است :

" والقيت عليك مثالي " بمعنی شبه و نمونه .

تجدید کنندگان در دین اسلام که

در کتب اسلامی در هر قرن از قرون

(مجددین)

هجرت با اسم و رسم و وصف میسرند و

در اسرار الآثار العمومیة ثبت است و از احادیث امامیه مشعر

براینکه مهدی و قائم موعود نه تنها بدع و ضلالت حادثه در

اسلام راهبر میدارد و حتی نه تنها احکامی جدید هم میآورد

بلکه بعضی از احکام منصوصه قرآنیہ را تغییر و تبدیل مینماید

حدیثی منقول از حضرت صادق در ذیل لغت ظ ل ل از

مجمع البحرین شیخ طریحی مشهور است قوله :

" وفي حديث الصادق ان الله اخى بين الارواح في الاظلة

قبل ان يخلق الاجساد بالفی عام فلو قام قائمنا اهل البيت

ورث الاخ الذي اخى بينهما في الاظلة ولم يرث الاخ فسی

الولادة " .

مریم مجدلیه از مؤمنات بمسیح و مشهور

(مجدلیه)

و مدوح در آن آئین در خطابی از غصن

Mary Magdalen اعظم عبد البها " ثبت در ذیل نام مریم

است :

" امه ای از امام رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیه بود و مجدلیه

دهکده حقیری است در ساحل دریایچه طبریّه " الخ

که در انجیل و قرآن ذکر است عموم
(مَجُوس) ایرانیان قدیم و یاطبقه ای از آنان را

میگفتند . در رساله مدنیّه است :

" زمانی که نفحات قدسیّه روح اللّه خطّه فلسطین و جلیل و
سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته و الحان
جلیل انجیل بمسامع روحانیان درآمده در آن زمان کلّ قبائل
وطوائف آسیا و اروپ و افریک و امریک و جزائر اقیانوس کوه
جزائر بحر محیط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب پوم
الست بودند " و قوله :

" انوشیروان با آنکه در طّت مجوس بود " الخ .

عربی شاهراه . در توضیحاتی مولی الوری
عبدالیهاء است :

(مَحَجَّة)

" ووقی محجّه البیضاء "

محتجب بمعنی در جلوی چشم حجاب
گرفته . بر ممنوعین از عرفان و ایمان مظاهر
الهی اطلاق میشود .

(مَحْجُوب)

اسم مفعول عربی از تحمید و افعال
تفضیل و اسم مفعول از حمد بمعنی
آنکه صاحب خصال حمیده بسیار

(مُحَمَّد - حَمُود)

(احمد)

خوب است و بمعنی پسندیده تر و نام حضرت رسول عربی و
کثیر الذکر و المنقبة در آثار این امر از آن جمله در رساله اثبات
نبوت خاصه قوله :

" ففي الحین ظهر جسمه قد کتبت علی کتفه آیات النبوه بحیث
لا یقدر ان یمنن ذلك الا المر العظیم لا حد سواه " الخ ممکن
است مراد این باشد که آنحضرت از یوم اول حامل و دیحه الهیه
بود . و در دعا " یوم وفات النبی " است قوله :

" فاه آه الیوم قد نزل جبرئیل بالبکاء و عزرائیل للقاء " الخ
و در دعا " شب بعثت است قوله :

" بلّغ ما حمل من عندك واحتمل الا ذی فی جنبك بحیث قد
قره عشر سنین آیات کتابك ولم یؤمن به الا علی امیر المؤمنین " الخ
و امثال این بیانات بمقتضای روایات متداوله اثنی عشریه محض
مراعات حکمت وقت و ملاحظه موافقت با انام است . و در لوح
رئیس است :

" فانظر ثم اذکر از اتی محمد با آیات بیّنات من لدن عزیز
علیم " و در لوحی خطاب با فنان قوله :

" ارسلنا محمداً رسولی و اعطیناه ابنائسّمی بقاسم و من بعدده
بعبد اللّه و من بعدده بابراهیم و رفعناهم حکمه من لدنا و انا
المقدر القدر لقلبہ المشرکون بأبتر انزلنا علیه آیه من عندنا

وانا المنزل القديم العال والبنون زينة الحيوۃ الدنيا والباقيات
الصالحات خير عند ربك ثواباً وخير املاً واخذنا المشركين قهراً
من عندنا وسلطاناً من لدنا الخ دیگر :

محمد بن الحسن العسكري که اثنا عشریه در حق وی و حیات
و غیبت طولانی و ظهور و قائمیت با احوال و کیفیات عجیبه
معتقدند و نفی و بطلان آن عقیده در آثار این امر بمواضع
کثیره ذکر است . در کتاب ایقان بدین عبارت مذکور میباشد
قوله :

" منتظرند که هیکل مجعول باعلامات مذکوره که خود ادراک نمود
کی ظاهر خواهد شد " الخ و شمه ای از احوال مدعیان و کالت
از امام غائب مانند : محمد بن عثمان و محمد بن علی شلمغانی
و احمد بن هلال و غیرهم در ضمن نام باب ذکر است .

و از محمد نامان مذکور در آثار : سید محمد اصفهانی بابت معارض
بامقام ابهی است و از آنجمله در لوحی در حق وی چنین فرمودند
قوله :

" و سید محمد اصفهانی تلقاً وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته
را امر فرمایند که از سلمان اخذ نمایند جائزه که باطراف برود
(نوشته میرزایحیی ازل را در بیان شمر سعدی : دوست
نزدیکتر از من بمن است که در جواب سؤال شیخ سلمان داده

و نزد او بود قابل مطالعه و استفاده و نشرند انستند) حاجی
میرزا احمد وارد و در منزل کلیم بر مشرک بالله ثابت نمودند که
غلط معنی نمود " الخ حاجی میرزا احمد مذکور همان برادر
میرزا جانی و حاجی محمد اسمعیل ذبیح است و در ضمن نام و
لغت استانبول و بدع وی ح و طرد و عکاء نیز ذکر
از سید محمد مذکور میباشد و در حق عکس جمعی منحصر بفرد
که سید محمد و حاجی میرزا احمد هر دو در آن میان اند و کلیم
در وسط قرار دارد و بعضی از اهل بهاء و غیرهم عکس کلیم را
بعکس مقام ابهی اشتباه کرده بودند و تفصیل آن عکس در بخش
چهارم ظهور الحق مسطور میباشد . در خطابی از مرکز میثاق
ابهی بمیرزا عزیزالله و رقا چنین است قوله :

" آن عکس که مرقوم نموده اید عکس جمال مبارک نیست آن عکس
جناب کلیم علیه بهاء الله و سید محمد و حاجی میرزا احمد کاشی
بود که در اسلامبول گرفته اند ع " و نیز در خطاب به بشیر
الهی است قوله :

" این عکس در وسط جناب کلیم است یعنی آقا میرزا موسی
و دریمین حاجی میرزا احمد کاشی و در یسار سید محمد
اصفهانی و بالا ایستاده حضرت نبیل و جناب آقا محمد صادق
اصفهانی این عکس را در اسلامبول برداشته اند و عکس

جمال مبارك نيست اما عكس جمال مبارك دو قسم است وهريك بحالتي و هر دو در ادرنه برداشته شده است ومعلوم وواضح است مشتبه نميشود اهداً شما بجمع احباً اعلان نمائيد وينمائيد تا جمع بدانند زيرا بسيار نفوس در فكر منفعت دنياي فاني ميافتند و صورتی از صور را شهرت ميدهند و اين سبب تشويش قلوب ميگردد . ديگراز مذکورين باين نام :
 مير محمد مکاری باب اعظم در ايام حج ، از بغداد تا ساحل درياي سياه بمقام ابهي نيز خدمت نمود قاطرچي و عامی ولی مؤمن بود .

ديگر از محمد نامان مذکور در آثار و تاريخ حاجي ملا محمد بن مقيم حمزه درزي بارفروشي شهير شريعتمدار کبير در سال ۱۲۶۲ از بارفروش بمشهد رضا براي زيارت رفت و در سال ۱۲۶۳ در اصفهان مشغول تحصيل علوم بود و از برادر مهترش کتابي بتاريخ همان سنه موجود است و از مؤلفات حاجي شريعتمدار که هيچيك بطبع نرسيد و بخط وی در نزد اخلافش است کتاب اربعين تأليف سال ۱۲۶۳ و کتاب سرخسيت و کتاب انوار لامعة و کتاب روضات و کتاب حظوظ الايام است .
 ديگراز معارف کثير الذکر بدین اسامي در الواح و آثار :

ميرزا محمد علي زنوزي شهيد که شرح احوالش بتفصيل در تاريخ

ظهیر الحق ثبت میباشد و در لوحی در حق او است قوله :
 " انا نذکرفي هذا المقام محمداً قبل علی الذی امتزج لحمه بلحم مولاہ و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربّه العزیز الوهاب يشهد قلبي الاعلی بانتمه فاز بمالا فاز احدٌ قبله و ورد عليه مالا سمعت شبهه الاذان عليه بهائى و بهاء ملكوتى و جبروتى و اهل مدائن العدل و الانصاف " ديگر :
 ملا محمد علي حجت زنجانى شهيد مشهور که يکدخترش زوجه حاجي ميرزا عبد الحميد زنجانى و دختر ديگرش زوجه حاج کریم زنجانى ملقب بحاجي کيا پدر ميرزا محمود از ازليان معروف و رضا که در سال ۱۳۰۱ بطهران تبعيد و حکم ناصرالدین شاه شد که از طهران خارج شود . ديگر :

ملا محمد زرندی و آقا محمد قائنی و آقا محمد علي قائنی که در ذیل ن ب ی ل ثبت اند . ديگر :

آقا محمد علي تنباکوفروش علی اللهی اصفهانی که باتعلق بافکار و عوائد فرقه خود بايمان بايی در کمال اخلاص درآمد و در ايام بغداد طائف حول ابهي گرديد و در سنين ادرنه از معارف همرهان بود و ناظر خريد و مخارج بيت گشت و در عکس جمعيتی گرفته در ادرنه موجود است و شرح صدور لوح بديع بنام وی در ذیل ب د ع ثبت میباشد تا آنکه همراه

جمال مبارك نيست اما عكس جمال مبارك دو قسم است و هريك بحالتي و هردو در ادرنه برداشته شده است و معلوم و واضح است مشتبه نميشود ابتداً شما جميع احبّاء اعلان نمائيد و بنمائيد تا جميع بدانند زيرا بسيار نفوس در فكر منفعت دنياي فاني ميافتند و صورتي از صور را شهرت ميدهند و اين سبب تشويش قلوب ميگردد . ديگراز مذكورين باين نام :

مير محمد مكاري باب اعظم در ايام حج ، از بغداد تا ساحل درياي سياه بمقام ابهي نيز خدمت نمود قاطرچي و عامي ولي مؤمن بود .

ديگر از محمد نامان مذكور در آثار و تاريخ حاجي ملا محمد بن مقيم حمزه درزي بارفروشي شهير شريعتمدار كبير در سال ۱۲۶۲ از بارفروش بمشهد رضا براي زيارت رفت و در سال ۱۲۶۳ در اصفهان مشغول تحصيل علوم بود و از برادر مهترش كتابي بتاريخ همان سنه موجود است و از مؤلفات حاجسي شريعتمدار كه هيچيك بطبع نرسيد و بخط وي در نزد اخلافت است كتاب اربعين تأليف سال ۱۲۶۳ و كتاب سرخسيت و كتاب انوار لامعة و كتاب روضات و كتاب حظوظ الايام است . ديگراز معارف كثيرالذكر بدين اسامي در الواح و آثار :

ميرزا محمد علي زنوزي شهيد كه شرح احوالش بتفصيل در تاريخ

ظهر الحق ثبت ميباشد و در لوحی در حق او است قوله :
 " انا نذكرفي هذا المقام محمداً قبل علي الذي امتزج لحمه بلحم مولاة و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربه
 العزيز الوهاب يشهد قلبي الاعلى بانّنه فاز بما لا فاز احدٌ قبله و ورد عليه ما لا سمعت شبهه الاذان عليه بهائي و بهاء ملكوتي و جبروتي و اهل مدائن العدل و الانصاف " ديگر :
 ملا محمد علي حجت زنجاني شهيد مشهور كه يك دخترش زوجه حاجي ميرزا عبد الحميد زنجاني و دختر ديگرش زوجه حاج كريم زنجاني مطرب حاجي كيا پندر ميرزا محمود از ازيليان معروف و رضا كه در سال ۱۳۰۱ بطهران تبعيد و حكم ناصر الدين شاه شد كه از طهران خارج شود . ديگر :

ملا محمد زرندی و آقا محمد فائقي و آقا محمد علي فائقي كه در ذيل ن ب ي ل ثبت اند . ديگر :
 آقا محمد علي تنباكوفروش علي اللهی اصفهانی كه با تعلق بافكار و عوائد فرقه خود بايمان بايي در كمال اخلاص درآمد و در ايام بغداد طائف حول ابهي گرديد و در سنين ادرنه از معارف همرهان بود و ناظر خريد و مخارج بيت گشت و در عكس جمعيتي گرفته در ادرنه موجود است و شرح صدور لوح بديع بنام وي در ذيل ب د ع ثبت ميباشد تا آنكه همسراه

بعکا رفت و در آنجا نیز بد آنحال عادات باقی بود و بعضی از
 بهائیان بمقام ابهیی شکایت بردند آنحضرت بجمع چنین
 خطاب فرمودند که چندین سال متعادی شمارا تربیت خواستم
 که با اهل عالم معاشرت کنید و با اینهمه هنوز باینکنفر علی اللهی
 نمیتوانید سلوک کنید و او از تأثیر کلام ترك عادت کرد و تا آخر
 الا ایام در عکا با همانحال و سلیقه مخصوص در شرب چای و قلیان
 میزیست و نوبتی یکی از بهائیان چون وفات کرد و محفلی برای
 تذکیرش برقرار شد و جمال ابهیی حضور داشتند در حق متوفی
 ذکر خیر و طلب غفران فرمودند ویرا بخاطر گذشت که شاید
 برایش چنین محفل تذکری فراهم نیاید و استدعا نمود که
 چنان محفلی در حال حیات بهمان کیفیت منعقد سازد و قبول
 فرمودند و بدین طریق محفل تذکیر وفات آقا محمد علی در حال
 حیاتش بپاشد و او قبل از صعود ابهیی در عکا وفات نمود و بر سنگ
 قبرش چنین منقور است :

" ه والباقی و رفعا مکانا علیا محمد علی من اهل الصاد الفاتحة
 ۱۳۰۵ " دیگر :

آقا محمد علی سلمانی در اصفهان تقریباً سه سالی پس از شهادت
 و صعود نقطه در تبریز بایبی شد و در ایام حکمرانی خانلر میرزا
 ویرا با آقا محمد نجف آبادی و ملا علی اصفهانی که بقلعه شیخ

طبرسی رفته بموقع نرسید و کار قلعه بانجام شد و ناچار بوطن
 برگشت و بنام بابی مشهور و مورد تعرض جمهور گردید و با آقا
 محمد صادق و عبد الکریم خراط گرفتند و آقا محمد صادق با ظهرا
 بابی نبودن خلاص شد و آقا محمد جواد و ملا علی را که اقرار
 کردند برای قتل بمیدان کشیدند و در آنحال ملا علی رقص
 کتان چنین میخواند : از شراب محو مستم یللی از خار هجر
 رستم یللی و هر دو در میدان دراز کشیده منتظر میر غضب
 ماندند تا بیامد و هر دو را سر برید و استاد محمد علی و استاد
 عبد الکریم را گوش و بینی بریده حبس نمودند ولی کسانشان
 خریدند خلاص کردند . دیگر :

محمد علی طبیب زنجانی شهید در لوح خطاب به اشرف
 زنجانی است قوله :

" وان رأیت الذی سُمی بمحمد قبل علی " الخ که مراد او^{ست}
 و ضمن شرف ذکر میباشد . و از مذکورین در آثار بدین نام :
 میرزا محمد علی غصن اکبر است که ذکرش در الواح و بالاخره
 در کتاب عهد مذکور شد و ادعیه و بیاناتی بسیار در حقش صدور
 یافت از آنجمله :

خطاب بحاجی میرزا علی اکبر نراقی است قوله :
 " تحریر تنزیل مخصوص است باین عبد و تحریر الواح بحضرت

غصن الله الاكبر " ودرحسن خطش سخن نتوان گفت
چنانچه از همه انواع استادیهایش در آن قسمت زیادى موجود
مىباشد و از حضرت بهاء الله در لوحى مشهور در حق اوست
قوله :

" انا انطقنا النبيل قبل على في صفره ليشهدن الناس قدرتي
وسلطنتي ثم عظمتي وكبريائي ولكن احبائي الجهلاء اتخذوه
شريكاً لنفسى وافسدوا في البلاد وكانون المفسدين ملاحظه
نما چقدر ناس جاهلند نفوسيكه تلقاء حضور بوده اند مهذلك
رفته اند وچنين سخنها انتشار داده اند قل انه عبد من
عبادى قد خلقناه بقدرتى وانطقناه لثنا نفسى بين العالمين
واگرانى از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود " انتهى
وشرح احوالش در آيات ابهى وسقوط وهبوطش در آيات مركز
عهد وميثاق مفصلاً در تاريخ ظهور الحق مسطور است ودر ضمن
نامهاى حرف و جمال و غصن و لوح وغيرها تفصلى از احوال
و آثار او است . و از احمد نامان مذکور در آثار فرزند منحصر
حضرت نقطه بود كه در صغر در گذشت و در لوحى خطاب
با فنان است :

" ان انظر ثم ازكر از ارسلنا بشرى باياتى واعطيناه ابناً
سميانه باحمد ورفعناه الى مقام ما اطلع به الا الله العليم

الحكيم " ديگر :

ملا عبد الكريم قزوينى كه غالباً محض احتياط مكتوم بود و بين
بابيان بنام احمد خوانده ميشد چنانچه در توقيعى ضمن

حيات ثبت است و در لوح به نصير است قوله :

" مع آنكه از اول اين امر از جمیع مستور بوده و احدى مطلع نه
جز د و نفس واحد منهما الذى سمي باحمد استشهد فى
سبيل الله ورجع الى مقر القصى " و در لوح به شيخ نجفى هم
بهمين نام ذكر يافت . ديگر :

ملا احمد حصارى كه در تاريخ ظهور الحق بتفصيل ذكر شد .
در توقيعى خطاب با اوست قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم بسم الذى لا يامر باحد بعرفان
طلعة ذاته وبعد فقد نزل كتابك مثل روح خاشع.....

فيا ايها السائل الامين الخاشع " الخ و در توقيعى ديگر قوله :

" وان ما نزل على كتاب احمد من ارض المقدسة " الخ و از جمله
آثار موجوده او رساله اى در اثبات امر نقطه است و خلاصه
ارائه و مقارناتى كه براى حقانيت مظاهر الهيه خصوصاً بنقطه

بيان نوشت اين است :

اول ناچار بايد بشر باشد در قرآن است ولو جعلناه ملكاً
لجعلناه رجلاً وللبسنا عليه ما يلبسون دوم دريدنش نقص

و زیادتی نباشد سوم در تمام اخلاق و اعمال اجمل باشد
 چهارم اخبار از غیب بدهد و وقوع یابد پنجم اعلم و اقدر زمان
 خود باشد ششم حجت عاجزکننده بیاورد هفتم ظهور قبل هم
 اخبار کرده باشد هشتم قوت و جذابیت داشته باشد که در
 خلق نفوذ کند و در خصوص اخبار غیب آنحضرت حکایت نوشت
 که همشاگرد ایشان گفت بمن فرمود از بازار مرو و مادرین راه
 دیدیم که بازار داشت خراب میشد و نیز همراهان در سفر
 گفتند در عرض طریق ما را از نزول کنار رود خانه منع کرد کسه
 سیل میآید و چنان شد و در حق حجت عاجزکننده اثر کسه
 آیات فطری باشد نوشت که در مناجاتی بدین مضمون فرمود
 اگر سبقت گیرد فکرم بر قلمم هر آینه مشرک خواهم بود و در ضمن
 اخبار ظهور آیه های قرآنی را چنین آورد : در تفسیر فیسفر
 است و ان ربکم الذی خلق السوات و الارض فی ستة ایام ثم
 استوی علی العرش راجع بظهورات است و عد الله الذی سن
 آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما
 استخلف الذین من قبلهم و نرید ان نعمن علی الذین
 استضعفوا فی الارض و از احادیث مأثوره در جامع الاخبار
 سیاتی زمان علی امتی دینهم دنانیرهم و نساءهم قبلتهم
 همتهم بطونهم لا یبقی من الایمان الا اسمه و لا من الاسلام

الآ رسمه علماؤهم شرّ خلق الله على وجه الارض ودر کتاب
درّة التنظیم یولد فی الفارس وهو خماسی القّد و عقیقی الخدّ
از اخرج فلیس له عدّ و مبین الآ فقهاء از محیی الدین اعرابی
اکثر اعدائه مقلّدة العلماء من اهل الاجتهاد لا یرونهم
بخلاف حکمهم و حدیث از اقام قائمنا یأتی بغير ما کان
بین الناس " دیگر :

ملا احمد یزدی که لوح مشهور ابھی صادر در ادرنه بسال
۱۲۸۲ هـ . ق . خطاب با و در بغداد است قوله :

" هذه ورقة الفردوس تغنّ علی افنان سدرة البقاء بالحنان
قدس مطیح قل انه لشجر الروح ان یا احمد
لا تنس فضلی فی غیبتی ثم ذکر ایامی فی ایامک ثم کربتی و غربتی
فی هذا السجن (ادرنه) فاحفظ یا احمد هذا اللوح
ثم اقرأه فی ایامک ولا تکن من الصّابرين فانّ الله قد قدر
لقارئه اجر مائة شهید ثم عبادة الثقلین كذلك منّا علیک
بفضلٍ من عندنا ورحمةٍ من لدنا لتکون من الشاکرین " الخ .

ورقه بسکون را " بمعنی ورقاء بقرینه جمله (لوتسمع نغمات
الورقاء التي تغنّ علی افنان سدرة البیان) که در لوحی دیگر
مذکور است : و تغنّ فعل مضارع مفايبة از مضاعف ماضی بکسر
مضارع بفتح میباشد و قرینه آن جمله مسطوره در مناجات ایام

صیام است قوله :

" فی هذا الظهور الذی به غنت اوراق سدرة المنتهی بذکر اسمک العلیّ الابهی " و در تفسیر سورة الشمس قوله :

" قل یا قوم تالله قد غنت الوراق علی الافنان که در لغت غ ن ن زکراست . و طیح وصف قدس میباشد و ضمیر غائب مذکر منصوب قل انه لشجر الروح راجع بفردوس است که مراد از آن شجره بهشتی بعلاقه حالیت و محلّیت میباشد و باراجع بلفظ شجر مضاف بفردوس است که حذف شده و مضاف الیه یعنی فردوس بجایش قرار گرفت . و در این لوح احمد مذکور را باخطابات منبّه مشوّفه برای بار اول مأمور تبلیغ بابیان فرمودند و حجّت راهمین آیات قرار دادند و فاری و معتقد و مجری آندستور در مابین چنان اشخاص جسور اجرماء شهید را در آن ایام داشت و کلمات تشویقیّه برای انجام دادن چنان عمل معظم طبق ضرورت وقت صدور یافت و نظائر آن در شرایع مقدّسه سابقه بسیار است از آنجمله در کتاب مجمع البحرین ضمن لغت ک ظ م است :

" فی الحدیث من کظم غیظا اعطاه الله اجر شهید قیل طاهره نیافی ما اشتهر من ان افضل الاعمال احمزها و ربّما یجاب بان الشهید و کلّ فاعل صفة اجره یضاعف بعشر امثاله الآیه فلعلّ

أجر کاظم الغیظ مع المضاعفة مثل اجر الشهید لا بد ونهها " و در قرآن است :

" من قتل نفساً بغير نفس و فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جمیعاً و من احیایها فکأنما احیای الناس جمیعاً " و در حدیث نبوی است :

" من قال لا اله الا الله و جبت له الجنة " که در اوائل اسلام برای تنفیر مشرکان از اصنام و اوثان و دخول در جنت توحید فرمودند و نیز حدیث معروف :

" ضربة علیّ یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین " که اگر شجاعت علی و اهلک امثال عمرو بن عبد و در غزوه احزاب نبود اسلام از میان رفته مسلمی از ثقلین برجای نبودند تا خدا ایرا عبادت کنند . و بر همین حدوات احادیث مشوّقه امامیه راجع بامور مهمه دینیّه و شعائر شیعه که از آنجمله قول امام جعفر صادق است :

" من قرأ فی یومه اولیته اقرأ باسم ربک ثم مات فی یومه اولیته مات شهیداً و بعثه الله شهیداً و احیاه شهیداً " و کان کمن ضرب بسیفه فی سبیل الله مع رسوله صلی الله علیه و آله " و قوله :

" من زار قبر امیر المؤمنین عارفاً بحقه غیر متکبر ولا متبختر کتب

اللّٰه له اجر مائة الف شهيد وغفر الله ماتقدّم من ذنبه وما
تأخّر " ونيز در قرآن است قوله :

"من احیی نفساً فکأنّھا احیی النّاس جمیعاً" ودر لوحی چنین
فرمودند قوله :

" در هر شئی حکم کلّ شئی مشاهده میشود اینست که برو احد
حکم کلّ جاری شده " الخ ونیز از احمد نامان مشهور مذکور
در الواح و آثار :

حاجی میرزا احمد کاشی بابی نامبرده برادر حاجی میرزا جانی
است که مخاطب لوح صادر از ادرنه میباشد قوله :

" بسم ربنا العلیّ الاعلیّ ای مؤمن مهاجر عطرش وظماً غفلت
را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده " الخ ونیز قوله :

" هذا ذکر من لدنا للذی عاشر مع ربّه و ما عرفه و سمع نداء الله
و ما اجابه و فی کلّ حین اشرق علیه شمس الجمال من افق الاجلال
وانّه ما حکى من تجلیاته فی الیت یکون متوقفاً علی امره و مکتفياً
بما ذکرنا و ما صاح من فمه ما احترقت عنه اکیاد الطّاهرات الخ
ونیز قوله :

" ان یا احمد ان استمع نداء الله من شطر القضا انّه لا اله
الاّ انالمزیز الحکیم ان اخرج من هذه الارض بامر من لدنا الخ
از ادرنه طردش فرمودند .

وشیخ احمد روحی که ضمن نام جعفر شمه ای ذکر است .
وحاجی میرزا احمد کرمانی که بسال ۱۲۹۵ او را بنام این امر
در کرمان گرفته بطهران آوردند و با او هم حبسش میرزا رضا
معروف که بعداً قاتل ناصرالدین شاه شد پنج تن بهائی نیز
حبس گردیدند بنام حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی
ابوالحسن امین اردکانی و میرزا نصراله و میرزا فرج الله و تنی
دیگر ومدت دو سال و هفت ماه در حبس بودند و تفصیلاً
احوالشان در تاریخ ظهور الحق ذکر است و احوال ناستوده
وی در بسیاری از آثار ثبت گردید از آن جمله در اثری از خادم
قوله :

" واینکه درباره میرزا احمد کرمانی مرقوم فرموده بودید این
عبد لازم دانست که تفصیل او را معروض دارد تا آنحضرت
وسائر دوستان که کوثر هدایت عرفان را از ایادی عطا رحمن
آشامیده اند مطلع شوند و از شیطنت و نکسرای مغلبین و منکرین
محفوظ مانند علی الله اتکل و به استعین فی کلّ الاحوال
چند سنه قبل یومی از ایام جناب امین علیه بهاء الله تلقا وجه
حاضر بودند مخاطباً له فرمودند راعنه منتنه کریهه از سمت
ارض کاف و راه استشمام میشود از شمس این بیان که از قسم
مشیت مالک ادریان اشراق نمود این عبد مطلع شد که باید امر

مغایری از آن ارض ظاهر شود و لکن متحیر بودم که چه ظاهر شود و از که احداث گردد و همچنین در کتاب اقدس هم بهمین مضمون آیاتی از سما مشیت نازل قوله عز کبریاؤه :

" ان يا ارض الكاف والراء انا نراك على ما لا يحبه الله ونسرى منك ما لا اطلع به احدا الا الله العليم الخبير ونجد ما يمر منك في سر السر عندنا علم كل شئ في لوح مبين و از این آیات و بیان مبارک چنین مستفاد میشود که غیر از نفس مجهوله موهومه نفوس دیگر هم باید از آن ارض ظاهر شوند باری بعد از چندی دو عریضه متتابعاً از میرزا احمد رسید یکی از شطرها و دیگری از شطر آخر و در عرایض خود اظهار عجز و انکسار را تحصیل نموده بود و همچنین مکتوبی باین عبد نوشته بود بعد لوحی از افق قلم عنایت الهی در باره او نازل فرمودند این لوح را بغرست و خودت هم جواب او را بنویس و تفصیل راجحه منتنه که از آن ارض استشمام شد و همچنین آیات کتاب اقدس را در مکتوبت ذکر نما وقتی که جناب اسم الله م ه بارض کاف و را تشریف بردند بعضی از الواح قبل را که با سامی دیگران بود گفته بود که مخصوص من نازل شده و جمیع خطا بها در آن لوح با اسم احمد است گفته بود این احمد منم تا آنکه جناب ذبیح علیه بهاء الله بان ارض تشریف بردند

جناب ذبیح مکتوب بنده را مشاهده نمودند و با او گفته بودند مقصود از این بیانات توحی ما بین ایشان کدورت کلیه واقع شد بشأنی که جناب ذبیح از او دوری نمودند و بعد از طرد جناب ذبیح او را ببلون دیگر ظاهر شد چنانچه آنجناب مرقوم فرموده اند و لکن او بهیچ صراطی مستقیم نیست و نیز :

حاجی احمد میلانی در ذیل نام قفقاز ذکر است و نیز :

محمد علی نامان مذکور در آثار محمد علی تبریزی و محمد علی اصفهانی از بهائیان مردود و شیخ محمد یزدی بابی در لوحی است قوله :

" نفسی (محمد علی اصفهانی) که در لیالی و ایام بفاهاسی (شرب خمر و فجور) مشغول لاجل حفظ او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره (اسلامبول) با امثال خود (محمد علی تبریزی) متحد شده و بتضییع امر الله مشغول واتخذوا الا خیر لا نفسهم معیناً و ناصر النشرفترياتهم و نفس مطرودة از ارض مقدسه بشیخ محمد یزدی پیوست الخ دیگر :

میرسید محمد ناظم الحکماء اهل قریه گوراب جوار لاهیجان گیلان بسال ۱۲۸۸ در سن ۱۹ سالگی بواسطه عندلیب در لاهیجان بهائی شد و بسال ۱۳۲۸ در طهران وفات یافت و نفوس کثیره دیگر مانند :

حاجی سید محمد افغان که در ضمن نام جمال و میر محمد بیگ
در ضمن نام فاران ذکر است و غیره که باین نام مذکورند در تاریخ
شرح داده شده اند .

واز معاریف مذکورین در دوره مرکز عهد و میثاق :
میرزا محمد علیخان که در تاریخ ۱۳۲۴ خطاب با و است قوله :
" ملاحظه نمائید که در سنه ماضیه اعداء و بدخواهان ایمن
مظلوم بنهایت فساد برخاستند و هرافترا و بیعتانی بایمن
آواره زدند و لواطحی ترتیب دادند و بمقامات علیّه فرستادند
هیئت تفتیشیه که از مرکز سلطنت عظمی مأمور بتحقیق گشتند از
تصادف رأساً بخانه مدعیان وارد شدند این مظلوم فریاداً
وحیداً در رابسته در گوشه خانه نشسته تسلیم و تفویض شدم .
جمیع دشمنان حتی اقرباء و خویشان عدو منتظر که این عبد را
بدریا اندازند و یا در آتش بگدازند و یا بصحرای فیزان آواره
نمایند ... دیگر :

محمد علی شاه قاجار که خطاب به حاجی ابوالحسن امین
اردکانی در حق او است قوله :

" ای حضرت امین اعلی حضرت شهر یاری در مدت حکومت
آذربایجان ابداً تعرض بمظلومان نفرمودند و حال آنکه میدانید
که در جمیع ولایات چه طوفانی بود بلکه بقدر امکان حمایت و

صیانت فرمودند لهذا مشمول نظر عنایت الهی هستند و در حصن
حمایت ربّانی " و نیز از آنحضرت در بدایع الآثار است قوله :
" خدا چه نعمتی بایرانیان عنایت فرمود . ولیکن قدرند انستند
اگر کفران ننموده بودند دولت ایران اول دولت میشد من
به محمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احبّاء کند و بعدل
حکم نماید تا عید میرسد و آلا یفعل الله ما یشاء و او نشنید
باز بایران نوشتم تا دولت و ملت مانند شهید و شیر آمیخته نگردد
نجاح و فلاح محال است ایران و ایران شود و عاقبت الامر
منجر بمداخله دول متجاوره گردد " الخ

واز معاریف احمد نامان مذکور در آثار مرکز میثاق از قبیل :
میرزا احمد قانلی و آقا احمد یزدی مذکور در ذیل نام عکاو
میرزا احمد سهراب اصفهانی و غیرهم و نیز میرزا احمد بن میرزا
یحیی ازل در تاریخ ظهور الحق و در این کتاب ذیل ح ی و نام
سهراب و غیرهما ذکرند . و میرزا محمود زرقانی که در تاریخ
ثبت است در آثار مرکز عهد کثرت ذکر داشت و در ضمن بدع
مذکور میباشد . و محمودی مذکور در الواح و آثار همان فریه
محمودی در خراسان است که تفییر نام فرمودند . در لوحی
است قوله :

" احبّاء الله فی محمودی التي سمیت لدی العرش بمحمودی

الاعظم الابهى هذا لوح من لدنا الى الذين فازوا بمطلع
الانوار از اتى المختار بسلطان العظمة والافتدار ليجذبهم
نداء الله العلى الابهى الى الافق الذى منه اشرفت شمس
الوحى واضاءت البلاد يا احبائى لا تحزنوا عما ورد عليكم فى
سبيلى ان ياعلى الخ

ميرزا محرم سدهى اصفهانى از مبلغين

(محرم) بهائى در سنين اخيره دوره ابهى و در

ايام مركز ميثاق كه شعر نيز ميگفت و بالاخر

در هند اقامت و وفات يافت و در تاريخ ظهور الحق مسطور ميباشد
و در آثار مركز مهدي ابهى نامش ذكر يافت .

ماه محرم الحرام كه مقاتله در آن ممنوع

(محرم الحرام) بود ماه اول از شهر عربيه است و شأن

آن بارها در آثار اين امر ذكر گرديده

از آن جمله در آثار باب اعظم است قوله :

" السورة الخامسة فى شهر المحرم بسم الله الرحمن الرحيم
الم ذكر الله للورقة الحمراء عن شمائل بحرا اخضر لا اله الا هو
قل اياى فاشهدون وان فى يوم الاول من هذا الشهر سنة
۱۲۳۵ قد ولد الذكر على الارض المقدسة وبنادى الحقيق
فى الحين ان الطك لى وانى انالعالى الكبير فمابن عبد قد صلى

فى ذلك اليوم لذكرى بركعتين على عدة اربعة عشر سورة التوحيد
وركعتين على سورة الذكر والزوال الا وقد فرض عليه حكم
الفردوس وان الله ربك لا يخلف الميعاد قل صوموا ذلك اليوم
شكراً لوجهه انه لا اله الا هو العزيز القديم واز اطلع الشهر
فالبسوا على هيكل الاحديّة فى انفسكم وما قد جعل الله فى حكمها
رداء السوداء ولا تغفلوا اقل من لمحّة عن ذكر الحسين عليه
السلام فانه لامام عدل قتيل الخ .

(محلل) در ضمن تحليل ذكر است .

قرية تابعه بمرجند كه در دوره بيان

(محمودى) برخى از بابيان ميزيستند و در آثار والوا

مذكور و مستى بمحمودى گشت و از جمله

اهل ايمان جديد آنجا آفاسيد يعقوب بود كه گفته اند بالاخره

از شدت تعدى و تعرض اهالى ناچار بمهاجرت و مكتب دارى در

آنحد و گرديده و در لوحى است قوله :

" احببنا الله فى محمودى التى سميت لدى العرش بمحمودى

الاعظم الابهى هذا لوح من لدنا الى الذين فازوا بمطلع

الانوار از اتى المختار و سلطان العظمة والافتدار ان

ياعلى از ذكر از اتى محمد حبيبي اعرض عنه العلماء الخ .

(مَحْيَا) ضمن نام حَمِيًّا مذکور است .

عربی گریزگاه درلوحی است قوله :
" هذا زكْرٌ من لدنا لمن آمن بالله
(مَحْيَا)

العزیز الحکیم هلك من محيى
غیره " ودرلوحی دیگر :

" ان استمع لما يوحى اليك عن يمين عرش ربك العزیز الحکیم...
فسوف يأتى رسول الموت اذ لا ليس لاحد من محيى "

(مُحِيط - مُحَاط) درضمن حیطه ذکر است .

شیخ محیی الدین کرد اهل سنندج مقیم
(محی الدین) قاهره مصر که در آن دوره بهائی شده
تبلیغ میکرد و سفرها نمود .

شیخ محیی الدین ابن العربی از اکابر علما و متصوفه صاحب
کتاب فتوحات مکیه و فصوص الحکم و غیره انیز در آثار بصریح و کنایه
ذکر یافت و حضرت نقطه ویرامیت الدین یاد کردند و نام وی
محمد بن علی است و لا دتش در اندلس بسال ۵۶۰ وقوع یافت
و در سال ۶۳۸ وفات کرد و قبرش در صالحیه دمشق میباشد و

درضمن نام ابن ذکری از اوست .

جمع مَخْرَفَةٌ بمعنی خیابان بین دو صف
(مَخَارِف) از درخت خرما . درلوح مشهوره

ناصرالدین شاه است قوله :
" قد انكرني المعارف وضاقي علي المخارف " یعنی آشنایان نسبت
بمن ناشناسی کردند و طرق خوب و خوش زندگانی بر من تنگ
شد .

جمع مِخْلَبٌ آلت رهون اشیا از ناخن
(مَخَالِب) چنگ و جنگال در زیارت محمد تقی خان

تاکری :

" وقصوا تحت مخالب الاشقياء " ودرطلب مغفرت برای حاجی
ذبیح کاشانی :

" وابتلى بمخالب اهل البغضاء " ودر خطاب وصایای عهد
است :

" الهی الهی تری عبدك المظلوم بین مخالب سباع ضاربه " .
اسم مفعول عربی بمعنی نهفته در
(مَخْرُونَةٌ) نهانخانه . و صحیفه مخزونه از باب

اعظم در همان شهر آغاز ظهور صدور
یافته آنرا حاجت خود قرار دادند قوله :

" ان هذه الصحيفة المخزونة قد انزل الله سبحانه من عنده الى حجتة الخ . ودر ضمن ذکر وصحیفه ذکر است .

(مَخْمُود)

ضمن نام خمود ذکر است .

(مِدَاد)

عربی مرگب در لوح سلمان است .

" و همچنین حق را مداد و سایر اشیا را بمنزله حروفات ذکر نموده اند "

(مَدَارِج)

عربی جمع مَدْرَج بمعنی راه و روش و طریقه و مذهب و مسلک . در کلمات مکتوبه است :

" ای سایه نابود از مدارج ظلّ و هم "

بگذر و بمعارج عزیزین اندر آ "

(مَدْحُور)

اسم مفعول عربی بمعنی مطرود . در خطابی است :

" و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد "

ربّ غیر مأخوذ و مذموم و مدحورند "

(مَدْخَل)

مَدْخَل در عرف فارسی سود و واردات مالی . در مقاله سیّاح است :

" از برای حکام و لایات اسباب مَدْخَل "

پیدا شد "

(مِدْرَار)

صیغه مهالغه عربی بمعنی پرششیر

و پرریزش . در خطابی از غصن اعظم

عبدالیهاء است قوله :

" قد اتى الربيع وفاض الغمام الرفيع بحيث هاطل مدرار "

(مِدْفَع)

در ضمن نام دفع درج است .

(مَدِين)

نام وطن شعیب در شبه جزیره سینا در قرآن است :

" والى مَدِينِ اخاهم شُعَيْباً " و نام

مدین بعثت اقامت شعیب در آنجا و پناه بردن موسی بدو و

عضمت یافتنش در آنجا صورت کلمه تشبیهی و رمزی پیدا کرد که

در ادبیات روحی بآن وزن و مقام استعمال میگردد . در صورت

صلوة است :

" مالى وشأنى لا قوم لدى باب مدين قريك او اتوجه الى الانوار

المشرقة من افق سماء ارادتك "

(مَدَى)

عربی بمعنی نهایت و مدت و مسافت . در

کلمات مکتوبه است :

! لأن سلطان الغنى ينزل عليك في مدى الأيام..... لأن
العزة تصيبك في مدى الزمان .

مدینه عربی شهر . مدائن جمع ومدینه و
(مدینه - مدنیّه) مدینه النبی در قرآن و در اسلام نام
دومین شهر حجاز . در لوح به نصیر
است :

" فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده که در مدائن اللّه
اشتهار دهد " . و در آثار حضرت بهاء اللّه بغداد را بنام
مدینه اللّه محض سکونت آنجا و ظهور امرای بهی و ابلاغش در آنجا
خواندند . و در لوح معروف احمد است :

" ثم زگر من لدنا کل من سكن فی مدینه اللّه الملك العزیز
الجمیل " مدینه اللّه در ذیل نام اورشلیم است و مدینه السلا
نام بغداد شد چنانچه ضمن نام بغداد مسطور است .

مدنیّه رساله معروفه صادره از غصن اعظم عبد البهاء در سال
۱۲۹۲ هـ . ق . که در موضعی از آن است قوله :

" بناءً علی ذلك فی الحقیقه اساس مدنیّت و اصلاحات و ترقی
در اروپ از قرن خامس عشر میلاد تأسیس شده " و در موضعی
دیگر است :

" حال بفضل الهی و همّت روحانیه مظهر نبوت کلیّه . پادشاه

معدلت پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح
نیات خالصه شهر یاری از شرق هم خیره جهان بینی دیده و
اراده فرموده اند که در این مملکت عظیم المنقبه تأسیس اساس
عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف و مدنیّت فرمایند
بعضی نفوس که عقول و افکارشان بعلل اغراض ذاتیه مختل....
علم مغایرت بر افراخته و آغاز شکایت نموده اند " الخ .

مصدر عربی بمعنی آمیختن و آلودن

(مدق)

و در لوح بخاجی ذبیح کاشی است :

" فهنيئاً له فی ما شرب عن كأس الطهور

ومذق من بحر الاحديّة المتفجرة من جبل الكافور " الخ .

و نظیر آن در آثار دیگر و هم از حضرت نقطه بسیار است که شاید
باب تفعیل محض تکثیر و مراد آن باشد که شراب کاس طهور را
باخذ از بحر مذکور بیامیخت و یا آنکه اصلاً تذوق و یا ذاق بود
و در استنساخ تغییر حاصل شد و یا آنکه عرفاً مذق بمعنی ذاق
استعمال شده باشد .

عربی آئینه . مرایا جمع . در اصطلاح بیان

(مرآت)

مؤمنین مرایا خوانده میشوند که شمس

مشیت و نقطه در آنان نمایان است و در

ضمن لغت یحیی ثبت میباشد که میرزا یحیی ازل را مرآت لقب

کردند و در لوح خطاب بشیخ سلمان است قوله :

" ای سلمان الیوم کلّ اشیا را مرایا مشاهده نماچه که خلق بیک کلمه خلق شدند " . و در لوح خطاب به نصیر است :

" الهی فابتعث فی کلّ سنه مرأةً و فی کل شهر مرأةً " الخ و در توفیق به حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" الّا بمرأة رابع لم یکن نفسه الّا ظهور مرایا ثلاثه و لذ اخلقنی الله من طینة لم یشارک فیها احدٌ " الخ و مراد از مرآت ورتبه چهارم مقام بابیت است .

از بلاد معروف آذربایجان . از آغاز طلوع

(صواعقه) امر جدید مرکزی گردید و معاریفی از

پیروان این امر داشت که در آثار و تاریخ

مذکورند و از شناختگان بهائی آقا محمد علی و میرزا عبدالحسین و آقا عبد الصمد بودند .

عربی بنا " فَعَلَّةٌ از مَرَّ بمعنی یکبار

استعمال میشود . در لوح رئیس است

" قد تجلینا علیک مرّةً فی جبل التیناء و

مرّةً فی الزیناء "

عربی نشاط و سرمستی در لوح راجع به مصائب و بیماریهای درسجن اعظم عکا

(مَرَّح - مَرَّحِي)

کردند و در لوح خطاب بشیخ سلمان است قوله :
 " ای سلمان اليوم کُلّ اشیا را مرایا مشاهده نماچه که خلق
 بیک کلمه خلق شدند " . و در لوح خطاب به نصیر است :
 " الهی فابتعث فی کُلّ سنه مرأة و فی کل شهر مرأة " الخ و در
 توقیع به حاجی میرزا آقاسی است قوله :
 " الّا بمرأة رابع لم یکن نفسه الّا ظهور مرایا ثلاثه و لئذ اخلقنی الله
 من طینة لم یشارك فیها احد " الخ و مراد از مرآت ورتبه
 چهارم مقام بایست است .

از بلاد معروف آذربایجان . از آغاز ظهور
 (صراغها) امر جدید مرکزی گردید و به اریغسی از
 پیروان این امر داشت که در آثار و تاریخ
 مذکورند و از شناختگان بهائی آقا محمد علی و میرزا عبدالحسین
 و آقا عبد الصمد بودند .

عربی بناء فَعْلَة از مَرَّ بمعنی یکبار
 استعمال میشود . در لوح رئیس است
 " قد تجلینا علیک مرّة فی جبل التیناء و
 مرّة فی الزیناء " .

عربی نشاط و سرمستی در لوح راجع به
 مصائب و بیماریهای درسجن اعظم عکا
 (مَرَح - مَرَحِي)

است :
 " بحیث بدل مَرَح العُلّوا بترَح العُلّوا کانتهم صاروا بنسبتهم
 الی قبلهم ادق من خیط الإبرة و ارق من استبرق العبقریسه
 لا یسمع من الیمین الّا انین من ارتعد من حُمی الرعد بمسا
 اکتسبنا یدی اولی الحقد و عن الیسار من منه بلاه لازب بمسا
 جری من قلم الحساسیا " یعنی بدرجه ای که مبدل ساخت
 نشاط جوانی را بنغم و هم تنگی چنانچه گوئی نسبت بسابقش
 باریکتر از نخ سوزن و نازکتر از استبرق عبقری میباشد (استبرق
 به معنی ابریشمین و عبقری نسبت به عبقر محل افسانه ای کشور
 احنه است که در ذیل نام استبرق و عبقر مذکور میباشد) از زمین
 جز ناله آنکه بهعلیات ایدی کینه و رزان ارتب از زمبلوزنسد
 و از یسار جز فریاد کسانیکه از قلم محاسب بیلاه لازمی گرفتارند
 بگویند نیاید . و در لوح بطیب است :

" بحیث بدل مَرَح العُلّوا بترَح العروا " .
 مَرَحِي بمعنی مرحبا ، مریزاد " آفرین بنام . در خطایی
 در صورت زیارت طلان خانم عهه است :
 " مَرَحِي مَرَحِي بکوایتها الامة " الخ .

در لوح عید از حضرت بهاء الله است :
 " فیا مرحبا هذا عید الله " ای چه
 (مَرَحَبَا)

بابرکت و گشایش و خوش آیند است این عید خدا .

(مَرَصَد) عربی کمینگاه . مرصد جمع . درلوح
رئیس است :

" كان القوم ان يرحموا في المرصد

والاسواق " .

(مَرغزار - مَرغ) مرغزار فارسی بمعنی روئید نگاه . مَرغ
یعنی سبزه و غلغزار مرغوب چرندگان و

نیز مرغزار نام معموره ای در قسطنطنیه
هشت فرسخی تربت حیدریه خراسان که در ایام ابهی مرکز
بهائی بود .

مَرغ مصدر عربی بمعنی غلطیدن در خاک و غیره و در خطابسی
و مناجاتی است :

" الهی الهی اَتَمَّرْ جبینی بتراب عتبة قدسک " و قوله :
" وَاَمَّرْ جبینی بتراب رحمة فردانیتک "

در مصیبت حروفات عالیات است قوله :

(مَرغولات) " وشانه زند مرغولاتشان را " الخ در

برهان فارسی مَرغول و مرغولة بمعنی

پیچ و تاب آورده و باین نسبت زلف و کاکل خوبان را که شاخ
شاخ و پیچ پیچ کرده باشند میگویند .

اسم مفعول از رَمَق در خطابسی به این

(مَرْمُوق) اصدق است قوله :

" ای منادی و ایادی امرالله مکتوب

شما مرموق (بدقت ملاحظه) ورق مسطور منظور گردید "

شهر معروف در خطه خراسان که مرو

(مَرَو) شه جهان اشتهار دارد و در این عصر

در قلمرو ترکستان شرقی و جماهیر

شوروی قرار دارد و در ایام ابهی مجمعی از اهل بهاد داشته

مذکور در الواح بود قوله :

" یا اولیائی فی مرو اسمعوا ندا " من یدعوکم لوجه الله

واراد ان یقرّبکم الیه "

عربی اسم فاعل از مصدر اراده و عرفاً

(مَرید) بمعنی متعلق و پیرو و مرشد و هادی

و ولیّ اطلاق میگردد . در لوح رئیس

است :

" ثمّ اذهب بلوح الله الی عباده المریدین "

مسمیات مذکورات باین اسم در الواح

(مَریم) بسیارند و اشهر از گل خواهر مهد علیا

حرم ابهی که زوجه حاجی میرزا رضاعلی

برادر پدري بود و در تاريخ ظهور الحق بتفصيل شرح داده شد و در لوح معروف به لوح مریم خطاب بوی است :

" ای مریم مظلومیتم مظلومیّت اسم اولم را (حسین) از لوح امکان محو نمود " الخ و ضمن نام حرف تفصیلی است. و مریم مجدلیّه که در ذیل نام مجدلیّه نیز ذکر است از مؤمنات شهیره مسیح در آثار مرکز عهد ایهی عبدالبهاء بکثرت ذکر میباشند از آنجمله :

" هو الله ای ورقه مؤمنه در کور سیحانی و در عیسوی بعد از صعود روح وجود بمقام محمود جمیع یاران و دوستان پریشان شدند مگر امه ای از اما " رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیّه بود و مجدله دهکده حقیری است در ساحل دریاچه طبریه سبحان الله این ورقه با وجود آنکه اهل مقنعه و از دهکده بود بچنان روح تائیدی موفق گردید که مشاهیر رجال عاجز گردیدند و سبب ثبوت و رسوخ و استقامت و سکون جمیع موحدین گردید تا بحال قدر و منزلت این ورقه مستور بود حال واضح و مشهود گردید این ربّة الحجال بقوتی ظاهر شد که سرور ابطال رجال گردید پس شما ای ورقات از خدا بخواهید که در ایندور اعظم چنان موفق شوید که طنین آن توفیق در ایوان عالم بلند شود و بملکوت رسد ع ع "

مریم آباد قریه ای از توابع یزد که بهائیان زردشتی داشت و از آنجمله : ملا بهرام بهمن کیومرث بهمن چشمسید بهمن رستم خرسند سروش و خرسند رشید ماهیار بودند .

(مُزَخْرَف)

در نام زخرف ثبت است .

(مَزَّق)

در لوح رئیس است :

" انه استکبر علی الله ومزق (درید) اللوح "

(مَسْجُور)

اسم مفعول عربی در دعاء و ذکر در حق ملا عبدالفتاح تا کبری :

" خاض غمار رحمتك التي كالبحرا

المسجور " دریای پر جوش و خروش .

(مَسْقَط)

شهر بزرگ معروف مرکز حکومت امام مسقط که ورود باب اعظم بانجا در سفر مگه و مهمان شدن بانجا در تاریخ

ظهور الحق ثبت است .

(مَسْلُول)

عربی شمشیر از غلاف کشیده . در لوح دنیا است :

" حال هریوم نارظمی مشتعل و سیف اعتسافی مسلول "

(مَشْرِق - مَشْرِقِ الْاَزْكَارِ) مشرق بمعنی شروق گاه آفتاب .
 مشارق جمع و کلمه مشرق و مشرق وحی
 و مشرق ظهور و غیرها در آثار این امر
 بکثرت و افره مذکور است از آن جمله قوله الاعزّ :

" انتم مطالع الاستقامة بین البریة و مشارق البیان " و مقام ابهی
 بر نفس خود در موارد بسیار بدین اسلوب اطلاق فرمودند
 قرآنه الاعزّ :

" انه لمطلع علم الله و مشرق او امر الله " و در صلوة یومیّه
 است :

" قد اظهر مشرق الظهور و مکتم الطور " .

و مشرق الاذکار نام معبد بهائی قرار گرفت و در کتاب اقدس
 است :

" كذلك سُمی لدى العرش " و شرح ساختمان مشرق الاذکار
 عشق آباد و شیکاگو در تاریخ ظهور الحق ذکر است و از جمله
 آثار مرکز عهد ابهی راجع بمشرق الاذکار عشق آباد چنین
 است قوله الجلیل :

" ای یاران عبدالبهاء الحمد لله بعمون و عنایت جمال ابهی
 در عشق آباد تأسیس مشرق الاذکار بنهایت حریت و اقتدار

گردیده و جمیع یاران در نهایت اهتمام باین خدمت پرداخته
 بجان و دل در کوشش اند و مافوق طاقت در این امور جانفشانی
 نمایند ولی چون این مشرق الاذکار بنهایت آزادی تأسیس
 میگردد و مأمور بنیانش حضرت فرع جلیل جناب حاجی میرزا
 محمد تقی افغان اند و بالوکاله از عبدالبهاء باین خدمت قیام
 فرموده اند وصیت این مشرق الاذکار در اطراف افتاده لهذا
 باید در نهایت اتقان مکمل بنا گردد و باید جمیع احبّاء و
 اصفیاء بقدر امکان در تأسیس این بنیان معاونت نمایند تا
 بزودی اتمام یابد و تأخیر سبب تسریر قلوب غافلان گردد و
 تأثیر در دل های خیرخواهان نماید و تشویق از هان آزادگان
 کند " الخ و مشرق الاذکار شیکاگو از حیث بدعیّت و جمال بناء
 ممتاز باشد و در سال ۱۹۲۰ میلادی شروع شد و در حدود
 ۹۰ میلیون ریال مصارف گرفت قطر ۲۲۵ فوت و ارتفاعش
 ۱۸۰ است و در ذیل نام کرمل ذکر می باشد .

عربی مَدْرَك و مذاق و موضع مناسک حج .
 در لوح به نصیر است قوله جلّ و عزّ :

(مَشْعَر) " این است منای عالمین و مشعر عزّ

توحید " الخ .

عربی قندیل چراغدان، چراغواره،
(مَشْكَاتَة) مشاکی جمع. در کلمات مکتوبه است :
" یابن الوجود مشکاتی انت ومصباحی

فیک " ودر لوح به شیخ سلمان :
" مع آنکه مشکات و شمع در حین ضیاء درون آن یکی بوده
و خواهد بود " ودر خطابی به صدر فریدنی است :
" الحمد لله الذی تجلی من الافق الرحمانی علی العالم
الانسانی و اضاء بالنور السبحانی فی الصقع الامکانی وجعل
القلوب اوعیه حبه والصدور مشاکی نوره " .

مشیئة عربی خواست و اراده شخص
(مَشِیَّة) در لوحی است :
" لولا امره ما اظهرت نفسی قد احاطت
مشیئه مشیئی " .

در سورة الحج قوله ج ع :
(مَصَارِيع) " خافوا عن الله ولا تختلفوا فی ما وصاکم
به الحق ولا تتبعوا کلّ مشرک مردود " .
مصاریع جمع مصروع مجانبین روی زمین و معاندین .

عربی افزار فروزش و روشنی و چراغ
(مِصْبَاح) در لوح رئیس است :

" قل البلیا دهن لهذا الصباح وبها یزداد نوره ان کنتم
من الصادقین " ودر لوح طب :

" اکل القلیل فی الصباح انه للبدن مصباح "

ومیرزا عزیزالله خان ادیب شهیر و شاعر مصباح تخلص شرح
احوالش در ظهور الحق مسطور است و خاندان مصباح از او
بیاد گارند .

کشور معروف و پایتختش شهر قاهره که

(مِصْر)

بیان اوضاع و احوال آنجا بتفصیل در

اسرار الآثار العمومیّه است و آنچه

بتفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت گردید ضمن نامهای اروپ

واسکندریّه و قاهره و غیرها در این کتاب زکری است و نبذه ای

از آن احوال اینکه در سنین اقامت ابهی در ادرنه روابط این

امر آنجا شروع شد و آقاسید حسین کاشی از مؤمنین دوره بیان

که در سنین بغداد مهاجر و ساکن آنجا گشت و تا اسلامبول همراه

رفت در آنجا مأذون و عازم مصر شده در قاهره اقامت گیرد و

بعداً چون حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی بآنجا برای

تبلیغ رفت حاجی ابوالقاسم تاجر شیرازی مقیم آنجا را که مردی

هفتاد ساله و دولت مند بود بهائی ساخت چنانکه آن مرد پیرا ز

شدت عشق ایمانی با آنکه در آن ایام تذکره برای ادرنه

نمیدادند چهارصد لیره بحاجی میرزا حسینخان سفیر فرستاد
 و تذکره گرفته بدارنه شتافت و باحال مزید اشتعال برگشت و
 خانه خود را دارالتبلیغ قرار داد تا حاجی میرزا حیدر علی با
 کثیری از ایرانیان در خصوص این امر صحبت داشت و دختر خود
 رانیز بازواج آقاسید حسین مذکور داد و او را فرستاد تا عائله اش
 را از شیراز بمصر رساند و آقاسید حسین در بین راه در بمبئی
 برای خود تبعیت انگیزی گرفت و بالاخره قونسول ایران مقیم
 قاهره با حاجی میرزا حیدر علی بحیله اظهار شوق تحقیق از این
 امر کرد و ذهاب و ایاب مستقر داشت تا در آخر او را در خانه خود
 اخذ و قبض نمود و نفوس جدید الایمان رانیز گرفت و از آنان
 مبلغی لیره جرم بدست آورد و حاجی ابوالقاسم را بحبس
 انداخت و او بسم الله المبهی الابهی گویان زنجیر بگردن نهاد
 و قونسول از او دو هزار لیره جرم گرفته رها کرد ولی آقاسید
 حسین را چون تبعیت انگیزی داشت نتوانستند تعرض کنند
 و مدفن حاجی ابوالقاسم در منصوره مصر است و غصن اعظم
 عبدالبهاء در ایام توقف بمصر بدانجا رفته دستور تعمیر دادند
 و در سفرنامه امریکا خطاب و بیان است قوله :

" او (حاجی ابوالقاسم نیلفروش مذکور) از بندگان جمال
 مبارک بود من اول در سفر مصر بفکر تعمیر قبر او افتادم " الخ

و نیز بجمعی چنین فرمودند :

" حتی بمصر فتشت ثلاثة ایام علی قبر ابوالقاسم حتی وجدته
 وعمرته " و در خطاب و بیانی راجع بمصر که ذیل نام حکمت
 و حکیم ثبت میباشد چنین مسطور است :

" حاجی میرزا حیدر علی در مصر مردی ثروتمند را تبلیغ کرد
 که صفت بخل و امساک داشت ولی بواسطه ایمان تفسیر یافته
 کریم شد و در خانه اش را گشاد و مردم را شب و روز بنام
 جمال مبارک دعوت و ضیافت کرد و ایامش را به تبلیغ و خدمت
 گذراند " .

و در لوح دنیا است قوله :

" و شخص مذکور درباره این حزب در جرائد مصر و اثرة المعارف
 بیروت ذکر نموده " الخ مراد از آن شخص سید جمال الدین
 افغانی است که در ذیل نام جمال ذکر است . و از حوادث
 معظمه مصر مربوط باین امر ورود مرکز عهد ابهی عبدالبهاء
 بانجا بود که پس از آزادی از سجن عکا (سال ۱۹۰۹) بمصر
 از یازده ماه از حیفا بآن عزم رفتند و ورود بکشتی خدیوی
 قیصر نام از اسکله حیفا در دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۲۸ هـ . ق .
 مطابق ۲۹ اگست ۱۹۱۰ م و ورود به پورت سعید روز چهارشنبه
 ۲۶ شعبان ۳۱ اگست و در هتل کنتینانتال اقامت گرفته و

نمیدادند چهارصد لیره بحاجی میرزا حسینخان سفیر فرستاد
 و تذکره گرفته بادر نه شتافت و با حال مزید اشتعال برگشت و
 خانه خود را دارالتبلیغ قرار داد تا حاجی میرزا حیدر علی بسا
 کثیری از ایرانیان در خصوص این امر صحبت داشت و دختر خود
 را نیز یازده و اج آقا سید حسین مذکور داد و او را فرستاد تا عاقله اش
 را از شیراز بمصر رساند و آقا سید حسین در بین راه در بهیستی
 برای خود تبعیت انگیزی گرفت و بالاخره قونسول ایران مقیم
 قاهره با حاجی میرزا حیدر علی بحمله اشهارشوق تحقیق از این
 امر کرد و در هاب و ایاب مستقر داشت تا رآخر او را در خانه خود
 اخذ و قبیض نمود و نفوس جدید الایمان را نیز گرفت و از آنستسان
 مدافعی لیره جرم بدست آورد و حاجی ابوالقاسم را بحیثیت
 اتناخت و اوبسم الله السهیل الا بهی گوینان زندگیر بگردن نهاد
 و قونسول از او دو هزار لیره جرم گرفته رها کرد ولی آقا سید
 حسین را چون تبعیت انگیزی داشت نتوانستند تعریف کنند
 و مدفن حاجی ابوالقاسم در منصوره مصر است و غصن اعظم
 عبدالبهاء در ایام توقف بمصر بدانجا رفته دستور تعمیر دادند
 و در سفرنامه امریکا خطاب و بیان است قوله :

" او (حاجی ابوالقاسم نیلفروش مذکور) از بندگان جمال
 مبارک بود من اول در سفر مصر بفکر تعمیر قبر او افتادم " السخ

و نیز بجمعی چنین فرمودند :

" حتی بمصر فتشنت ثلاثة ایام علی قبر ابوالقاسم حتی وجدته
 و عمرته " و در خطاب و بیانی راجع بمصر که ذیل نام حکمت
 و حکیم ثبت میباشد چنین مسطور است :

" حاجی میرزا حیدر علی در مصر مردی ثروتمند را تبلیغ کسب کرد
 که صفت بخل و امساک داشت ولی بواسطه ایمان تغییر یافته
 کریم شد و در خانه اش را گشاد و مردم را شب و روز بنسبام
 جمال مبارک دعوت و ضیافت کرد و ایامش را به تبلیغ و خدمت
 گذراند "

و در لوح دنیا است قوله :

" و شخص مذکور در باره این حزب در جرائد مصر و دائره المعارف
 بیروت ذکر نموده " الخ مراد از آن شخص سید جمال الدین
 افغانی است که در ذیل نام جمال ذکر است . و از حیوانات
 معظمه مصر مربوط باین امر ورود مرکز عهد ابهی عبدالبهاء
 بآنجا بود که پسر از آزادی از سجن عکا (بسال ۱۹۰۹) بمصر
 از یازده ماه از حیفا بآن عزم رفتند و ورود بکشتی خدیوی
 قیصر نام از اسکله حیفا در دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۲۸ هـ . ق .
 مطابق ۲۹ اگست ۱۹۱۰ م و ورود به پورت سعید روز چهارشنبه
 ۲۶ شعبان ۳۱ اگست و در هتل کنتینانتال اقامت گرفتند و

بهایان اسکندریه و قاهره متدرجا حسب الاذن تشرّف حضور یافتند. حرکت از پورت سعید با کشتی کمپانی مساجری در روز پنجشنبه ۱۸ رمضان ۱۳۲۸ مطابق ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۰ و ورود با سکه اسکندریه روز جمعه ۱۹ و قریب بظهر در رمله به هتل ویکتوریا اقامت فرمودند و بعد از چند روزی بغوقانی خانه حسن افندی سیف متصل بمحطه صغیر ایستگاه تراموا اجاره کرده اقامت نمودند و بعد از چند ماه بخانه نزدیک محطه شش اجاره و اقامت کردند و تا آخر در آنجا اقامت داشتند و در سه ساعت و ده دقیقه بعد از ظهر روز سه شنبه ۲ جمادی الآخر ۱۳۲۹ مطابق ۳۰ می ۱۹۱۱ از ایستگاه سدی جابر راه آهن رمله حرکت کردند و امین فرید راهمراه بردند و ساعت شش و نیم بعد از ظهر بمصر وارد و در غریبه الزیتون مقابل مصر جدید در هتل نیوزیتون اقامت کردند و در روز شنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۹ مطابق ۲۲ یولیو ۱۹۱۱ وقت ظهر از مصر حرکت کردند و در سه بعد از ظهر بمحطه سدی جابر وارد شدند و در هتل بلیوانس قرب محطه شش اقامت کردند و در روز ۱۶ شعبان ۱۳۲۹ مطابق ۱۱ اگست ۱۹۱۱ یکساعت بعد از ظهر از رمله حرکت کردند و در سه ساعت بعد از ظهر از اسکله اسکندریه با کشتی سنگال از کمپانی مساجری عزم مارسیل

نمودند میرزا اسد الله اصفهانی میرزا باقر خان شیرازی حسین آقامیلانی میرزا شعاع میلانی و خسرو همراه بودند و لذامدت اقامت کشور مصر از پورت سعید و رمله و زیتون بیش از یازده ماه یعنی ۳۴۶ روز بدین ترتیب شد که در پورت سعید ۲۳ در رمله ۲۵۰ در قاهره ۵۲ باز در رمله ۲۰ روز شد و در ۲۴ شعبان مطابق ۹ اگست از مارسیل بقاهره و اسکندریه چنین تلگراف کردند :

" محفوظ و مصون رسیدیم عباس " و در آن مدت توقف در خاک مصر متدرجا جوش تعصبی و مذهبی را که از اهالی برخاست و از مقالات مندرجه جرائد مانند مقاله جبریل بنزل در جریده البلاغ المصری و غیره و نیز از مکالمات ارباب جرائد و طلاب جامع الازهر و غیرهم که برای ملاقات میآمدند عیان بود بعلم و حکمت فرو نشانند و با عده ای از اعظم ملاقات بمیان آمد و در مقاله جریده العوید نمره ۶۱۹۳ روز یکشنبه ۱۹۱۰ مؤثر بود و در یکی از خطابه های بهایان مقصود از این مسافرت و نیز اوضاع و احوال تاحدی روشن میگردد قوله :

" هو الله ای یاران عبدالبهاء " نامه ای که مجتمعات تبریک ورود باقلیم مصر مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید عبدالبهاء " چهل سال درسجن عکا اسیر اهل بغضا " بود

سلطان مخلوع (عبد الحمید) هر روز بهانه ای مینمود و بر تشدید و تضییق میافزود تا آنکه هیئت تفتیشیه که بغض مجسم و ظلم مصور فرستاد تعرض و ازیت مجری داشتند ولی عبدالبهاء ابدًا اعتنائی ننمود و حتی راضی بملاقات آنان نگشت بلکه در نهایت سکون و قرار سلوک و حرکت میگشت هر دم از قصر سلطان تلگراف رمزی میرسید و از مضمون معلوم که مصمم آنند عبدالبهاء را بغیر ازان بفرستند یا در قعر دریا پنهان کنند و یا زینت دار نمایند کشتی آتشی مخصوص بعنوان تجارت یعنی نقل غله از اروپا بعکس آمد و سه روز و سه شب مابین حيفا و عکا تردد میکرد و فرنگیان نهایت اصرار بلکه التماس مینمودند که عبدالبهاء نیمه شب از عکا بکشتی و با کشتی بارو یا حرکت نماید حتی جمعی عقلاى احبّاء متفق بر آن شدند باری هیئت تفتیشیه رجوع باسلامبول کرد و با دفتری از مفتريات و کتابی بهتوان و باعداء و ناقضین وعده داد که قتل و صلب عبدالبهاء میروم محتوم است عنقریب رئیس هیئت مراجعت نماید و والی بیروت کرا را گفته بود اول حکمی که اجزاء خواهد نمود عبدالبهاء را در دروازه عکا در خواهد زد خلاصه هیئت تفتیشیه باسلامبول نرسیده در وسط دریا بود که توپ خدا در دم جامع پادشاهی

بعد از صلوة جمعه صد انمود فرصت تعرض بعبدالبهاء نیافتند حتی پادشاه مخلوع گفته بود که حال مساعد این کار نیست تا مشکلات دیگر حل شود تا منتهی بخلع شد فرصت تعرض نیافت و در وقت انقلاب اسلامبول عارف سه گوله میل فرمود و فریق سرگون به دیار بعیده گشت و لوا عسکری بدرک رفت و میرپنج بمصر فرار نمود و از احبّاء صدقه طلب نمود حکمت چنین اقتضا کرده که عبدالبهاء باقلیم عزیز مصر شتابد الخ و در خطابی دیگر قوله :

" عبدالبهاء باقلیم یوسف کنمانی سفر نمود هر چند از هجوم احزاب و اراجیف و مفتريات جرائد در خطر است " الخ و بالاخره بعد از انجام سفر اروپا در ماه دسامبر ۱۹۱۱ مطابق ذیقعدہ ۱۳۲۹ ه. ق. از مارسیل با کشتی پرتغالی که میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا محمد باقر خان شیرازی و میرزا عزیزالله خان و تمدن الملک همراه بودند عزیمت خاک مصر فرمودند و برای بار دوم در آن سرزمین نزول اجلال فرمودند و از اسکندریه به رمله اقامت جستند و این بار در آنجا پنج ماه اقامت کردند تا در ششم ربیع الثانی ۱۳۳۰ ه. ق. مطابق ۳۵ مارچ ۱۹۱۲ بمزم آمریکا از رمله حرکت کردند و با کشتی روانه شدند و چون سفر در آمریکا بپایان رسید و بعد از عودت از آن مملکت

در اروپا هم مسافرت انجام دادند بروزهشتم رجب ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۳ جون ۱۹۱۳ از مارسیل بعزم کشور مصر روانه شدند و برای بار سوم در ۱۳ رجب ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۲ جون ۱۹۱۳ م بحالیکه میرزا علی اکبر نخجوانی و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و سید اسد الله قمی همراه بودند به پورت سعید و خانه آقا احمد یزدی ورود نمودند و بعد از چند روز خانه اجاره کردند تا در روز ۲ شعبان ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۱ جولای ۱۹۱۳ به اسمعیلیه رفتند و بعد از چند روز بر طه اسکندریه وارد شده خانه اجاره و اقامت نمودند و در این بار مدت اقامتشان در پورت سعید و اسکندریه من تمام الجهات شش ماه انجامید و بعلاوه زائرین بهائیی عده ای از سیاهان غرب و پرفسورها و اعظم ترک و مصر حتی خدیو مصر مکرر بملاقات آمدند و بالاخره در محرم ۱۳۳۳ مطابق ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۳ بحالیکه میرزا جلال داماد و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و خسرو همراه بودند عازم حیفا گشتند. و از جمله خطابات صادره در آن ایام که حاکی از شدت استغراق در اسفار میباشد خطاب :

" جناب آقا میرزا حسین بروجردی و حاجی ابوالقاسم دباغ علیهما بهاء الله ابهی ای دو یار عزیز هیچ میدانید کسکه

عبدالبهاء غرق چه دریائی است قسم باسم اعظم روحی لعقبته الفداء که یکسال است يك دفعه فرصت یافتم که بحمام بروم دیگر ملاحظه کنید که چه اوضاعی است مصمم حرکت بسه فرنگستانم که شاید خدمتی بآستان نعیم بقول عرب هَذَا ضَعْتُ عَلَى رَأْسِهِ یعنی یکدسته ریسمان فتیله چراغ منضم شد با وجود این جواب نامه مینگارم ولی مجبور براختصارم " الخ

از مصطفی نامان مذکور در آثار این امر (مصطفی) میرزا مصطفی نراقی شهید در تبریز بسال ۱۲۸۳ که سرش را بریدند

از آنجمله در لوحی راجع باواست قوله :

" ان ازکر المصطفی الذی استشهد فی ارض التاء (تبریز) فی سبیل الله مظهر هذا الامرالبدیع * و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است : قوله :

" وهمچنین در عهد سردار عزیزخان جناب عارف بالله میرزا مصطفی ومن معه را اخذ نمودند و برفیق اعلی و افق ابهی فرستادند " الخ شهادت میرزا مصطفی مذکور با شیخ احمد فانی و میرزا علینقی از اهل معموره نیشابور در تبریز در حرفت نیز اشاره شد و پسر میرزا مصطفی را جمال ابهی محض یادگار پدر میرزا مصطفی نام کرد که با مادرش از همسجنان عکاشدند و

پیوسته در خانه ابهی خدمت کردند ولی او از ناقصین معروف در دوره مرکز عهد ابهی گردید و باید گفت اول مطرود آن دوره است که در روز اول مراجعت مرکز عهد از طبریا که بدیدن رفته بود طرد شد. دیگر:

سید مصطفی برومی اهل رنگون برما از مبلغین ساکن و سیار در آن مملکت و هند که بالسن متعدده تکلم میکرد و در آذربایجان مترجم بهائی بود و در عهد سلیمانخان جمال الدین تنکابنی مبلغ عارف سیاح شهیر بهائی مذکور در نام جمال و سلیمان تا سال ۱۳۶۴ هجی خدمات روحانیه در این امر کرد و در الواح و آثار بسیار مذکور گردید و سال نامبرده بحمله گروهی از معاندین در قریه ای از برما بشهادت رسید. و از مصطفی ناممان کثیر الذکر در آثار مرکز عهد ابهی مصطفی خان نوری بود. و نیز در بیانات شفاهیه مرکز میثاق است که:

"مصطفی بیک مدیر تحریرات عکا مردی خبیث و در نهایت بغض و عدوان و قبیح الوجه و کریه المنظر بود و شبی که بخانه مفتی دعوت داشتیم او هم حضور یافت و من در آن شب بمناسبتی قصه معروف راجع بحجاج بن یوسف ثقفی و زوجه اش را که حجاج هنگام صبح خود را در آئینه نگریسته گفت اللهم احسن خلقی كما احسنت خلقی وزن گفت حجاجا بر خداتهمت من، نقل

کردم و چون صبح شد مصطفی بیک خود را در آئینه مینگریست مفتی باو گفت قل اللهم احسن خلقی كما احسنت خلقی و خنده در گرفت و او بعضی تهمت ها نوشت و به بیروت فرستاد و عین راپورتش را اعاده دادند و با شخصی نزد من فرستادند که بحیله از حاکم بدگوشی میکرد و مقصودش وصول بهولی بود تا رفع فتنه کند و من اعتنا ننمودم و لذا راپورت را تصدیق نکردم و حتی نوشت که مراهم میخواست بایی کند و بعضی کودکان احباب را در کوچه ها بنام بایی زدند و نزد من کس فرستاد که خواهرم مریض است و خانه مسکونی شما که هوایش مناسب است برای ما لازم میباشد و من جواب گفتم که خانه دیگر نداریم و او نزد صاحبخانه رفت و خانه را اجاره کرد و لذا اکار سخت شد تا آنکه روزی در محضر جمال ابهی نشسته بودم و زنبوری دور سر مبارک میپرید و هر قدر با باد زن دستم نهیب کردم نمیرفت عاقبت چنان با باد زن زدم که دونیم شد خطاب بزنبور فرمودند هان میخواستی چون متصرف صاحبخانه شوی و طولی نکشید که حلمی پاشا والی بیروت با دوتن معاونینش وارد عکاشد و شبی در خانه مفتی دعوت داشتیم و آخر شب آنجا آمدند و پس از تعارفات و مذاکراتی نکر نمودند که یکی از علماء اهل سنت گفت بسم الله الرحمن الرحیم با بسم اب و

این روح القدس یکی است و تبیین آن چیست و من شرحی در خصوص ادعای مظاهر مقدسه که خود را آئینه خدا نام می‌دانند ذکر کردم و وقت مفتنم شمرده گفتم حضرت بساب میفرماید من آئینه خدا نام هستم مقصود اینست که مظاهر مقدسه میگویند که جلوه حق بمانی شود و از ما بعالمیان منعکس میگردد و از اینجا است که ادعای الوهیت مینمایند چه اگر آفتابی که در آئینه منعکس است گوید من آفتابم حق است و لا رب فیہ و جمیع حضرات از این تبیین خوشنود شدند و رفتند برای والی حکایت کردند و او نیز تحسین نمود در این وقت من رقعہ ای بوالی نوشتم که اوضاع عکاشایان تفتیش مییابد و او دو تن مفتش فرستاد که مسئله ما را رسیدگی کنند و شروع با اقدام شد و متصرف ترسید روزی من جلوی خانه نشسته بودم دیدم مفتی و یکی دیگر گفتند کرسی دارید روی آن بنشینیم گفتیم چه عیب دارد مذاکراتی کردند که مفادش این بود که بهتر این است یک پولی ما بدهیم و کار از کار بگذرد من ابداً اعتنا نکردم گفت خوب من در این صورت خانه را که اجاره کرده ام سر خانه خود می‌نشینم باری مفتشین یک قدری عمیق تر تفتیش کردند دیدم یکروز رئیس تجارت آمد در میزند من نخواستم او را بپذیرم فریاد کرد کار خیلی لازمی دارم گفتم در را باز کنید

آمده نشست و بعد مذاکرات گفت که یک پولی بدهید کار از کار خواهد گذشت من گفتم هان مقصود شما پول بوده است پس چرا زود تر نگفتید صبر کن حال میروم میآورم رفتم وضو گرفتم و شروع کردم نماز خواندن و بعد دعا کردم و او اظهار میداشت زود تر من مخصوص طول میدادم آخر الا مر گفتم پول را فرستادم منتظر باش گفت فرستادید بتوسط کی فرستادید گفتم قم و یک سیمی بگوشش زدم که فرار کرد رفته بود و غوغائی درست کرده بود و یک استشهادی نوشته بودند که حضرات کارشسان بجائی رسید که رئیس تجارت را میزنند هنوز امضا نشده بود که تلگراف رسیده بود که تمام متصرف مفتی قاضی و مدییر تحریرات بایستی دست از کار بکشند تا مفتش ثانوی بیاید خیلی پریشان شده بودند و مفتی هزار لیره برداشت که بیروت رفته منصب متصرف را بگیرد مفتشین تلگراف کرده بودند مسئله را بوالی و او بحضور رسیدن مفتی گفته بود هزار لیره رشوه بسرائی من آوردی که حکومت عکارا دو مرتبه بگیری لیره ها کو مفتسی خیلی منفعل شده بود باری اجازه نداده بود بنشینند و باین واسطه بیرون آمده بود و خجل برگشت بعکا و حکم آمد مفتشین موجب تعلیمات من رفتار کنند من گفتم نه قبول نمیکنم خودشان هر طور صلاح میدانند تفتیش کنند بعد متصرف پیش من فرستاد

که خواهش دارم دیگر بس است من هم پیغام فرستادم به مفتش که کار را ختام بدهید باری متصرف هزار لیره ادبوالی بیروت حق سکوت و مدیریت تحریرات معزول شد در وقت شام شاید کاری بکند شانزده نفر اهل و عیال داشت من شنیدم در مضیقه هستند فوری خرجی فرستادم و همه مخارجشان را تکفل کردم تا چهار ماه مصطفی بیک از شام کاغذی بمن نوشت و اظهار تأسف از ما سبق خود نمود و اظهار داشته بود که حقاً خانه احسان شما آباد حال اگر ممکن است عیال و اطفال مرا بشام بفرست من هم مال گرفتم خرجی دارم همه را در کمال راحت بشام فرستادم چندی بعد نوشت که من از گرسنگی میمیرم تمناً دارم کاری برای من راست کنی منم نوشتم ما موریتی بساو دادند مقصود این است که جمال مبارک بما فرموده است که باعداء هم نیکی کنید تکلیف ما این است با هیچکس دشمنی نداریم الخ و در ضمن نام عکائیز ذکر است .

(مُضَادَات) ضمن ضد ذکر است .

(مُضِرّ) ضمن ضر ذکر است

عربی میدان رواندن و لاغر کردن اسبان

در کتاب اقدس است :

(مُضْمَار)

" نالّه هذا مضمار المكاشفة والا نقطاع "

در لوحی است :

" اياكم ان تحجبكم الزخارف والمطارف "

(مَطَارِف)

عن هذا المقام الذي توجهت اليه

افئدة النبيين والمرسلين " جمع مَطْرَف

رداء خز با زیب و نگار .

مَطْرَان كلمة معرب لقب قسيس بزرگ

رئيس كهنة بالا ترازا سقف و تحت بطریق

(مَطْرَان - مَطَارِنَة)

که مَطَارِنَة و مطارين جمع آنست . در

Metropolitan

لوح بفارس :

" قل يامعشر المطارنة قد طهر مولى البرية " الخ و در خطاب

به عندليب قوله :

" يكي از مطارنه انطاكيه گفته " الخ .

عربی نيزه و كارد (وغيره) خورده . در

خطابی و مناجاتی است :

(مَطْعُون)

" الهی الهی ترانی خائضافی غمار

البلاء و غریقاً فی بحار البأساء والضراء " هدفاً لِلنِّصَالِ مَطْعُوناً

برماح الجور والجفا .

اسم فاعل عربی بمعنی بلند و مشرف

در صورت زیارت محمد تقیخان تاکری

(مُطِل)

است :

" جبل (کوه اورنگ تاکر) مُطِلُّ الى البيت المعمور " مراد خانه

پدري ابهي در تاکراست .

در لوح بشیخ سلمان است :

" این ایام در هر حین از سما عرفان

رب العالمین معارف جدید نازل " الخ

(مَعَارِف)

بمعنی علوم و در لوح به ناصرالدینشاه :

" قد انکرنی المعارف " خویشان و آشنایان با من ناشناس شدند .

معاشرت آمیختن و صاحبیت . در کتاب

(مُعَاشَرَةُ مَعَشَر)

اقدس است :

" عاشروا معالادیان بالروح والریحان

و از بیانات شفاهیة مرکز عهد ابهی عبدالبهاء در حیفابسال

۱۹۱۹ است :

" امروز چون عید ولادت حضرت مسیح بود دیدن بعضی

دوستان مسیحی رفتم من بموجب امر جمال مبارک با جمیع مردم

بروح و ریحان معاشرت میکنم اما با اشخاصی که ضرشان با من

میرسد معاشرت نمیکنم در آیات مبارکه میفرمایند عاشروا

معالادیان بالروح والریحان و در جای دیگر میفرمایند که

زنهار با اشرار الفت مگیر اگر کسی بخواهد شبیه در قلوب

ایجاد کند و یا انسان را بله و ولعب دعوت کند شخص نباید

با او معاشرت کند باید بیزاری جوید " وَمُعَشَرَ جماعت و انبوه

در لوحی است :

" یا معشر العلماء خذوا آئنة الاقلام " .

اسم فاعل عربی از اعجاز بمعنی ناتوان

و غیر قادر بر باتیان مثل سازنده . و تا بهر

(مُعْجِزَة)

تأکید در مبالغه است و در تاریخ فاضل

قائمی ضمن شرح احوال ملا محمد محولاتی چنین مسطور است

که حسب خواهر عالمی علاوه از ده هزار از خوارق عادات که

خود در عالم سیر و مجاهده دید و در مدت محاصره قلعه طبریه

از جناب قدوس و اصحاب و انصار مشاهده نموده بود نوشتند پس

از تمام ملتفت شدند که آنحضرت ابداً معجزات و پروزات و خوارق

عادات را حجت امر خود نمیدانست و راضی باظهار نبود و بهمین

ملاحظه آن کتاب را باب شستند " انتهى و در اسرار الآثار

تفصیلی است .

عربی افزار وآلت عروج و بز آمدن
(مِعْرَاج) وبالارفتن . که در لوح رئیس است :

" الى أن عرجوا الى مقام المكاشفة "

ومعراج النبى در عرف عام بمعنی عروج پیمبر و قسرب اتحادی وی شهرت دارد و در آثار این امر بمواضع متعدده ذکر شد از آن جمله در بلاغات حکمتیه باب اعظم شهادت و گواهی است که پیمبر بجسمه حتی بنعلیه عروج فرمودند و مخالفین آنرا بقیده خود انگاشته ساکت شدند ولی دانایان دانستند مراد این است عروج بمکاشفه و نزد حق و حقیقت احتیاج بخلع امور مادیّه و بحرکت مکانی ندارد بلکه بزى خود و در مکان خود با سکون و استقرار تام بمقام قرب رسیدند . در لوحی است قوله الاعز :

" عرج بروج النور فى فؤادك ثم اصعد الى الله فى سرائر سرک
لئلا تلتفت بذلك نفسك و قلبك و جسدك و عقلك و كل مالک و
عليك و هذا حق المعراج فى مراتب الاسفار و غاية فىض الله
المقتدر المهيمن الجبار " وقوله :

" هذا يوم فيه نادى محمد رسول الله من قطب جنة الرضوان
يا اهل الاكوان تالله قد ظهر محبوب العالمين و مقصود العارفين
هذا هو الذى سمعت نداءه فى المعراج و ما رأيت جماله الى

ان بلغت الايام الى هذا اليوم الذى به زينت ايام الله الملك
العزیز الحمید .

شناخته شده و مشهور و بمعنی قول و
فعل نیک و خیر بمقابل منکر و بمعنی
(مَعْرُوف)

رزق و احسان . در کتاب اقدس است
" تمسکوا بالمعروف فى کل الاحوال " در هر حال به نیکسى
تمسک شوید .

مُعْطَلَه در اصطلاح علم کلام اسلامى
لقب منکرین وجود خدا یا معتقدین
(مُعْطَلَة)

بنفی صفات از حق . چه نفی صفات
مستلزم نفی ذات میباشد ولی معتزله و همچنین مستفاد از خطب
نهج البلاغه و آثار ائمه اهل البيت و نیز آثار این امر خصوصاً
از رب اعلى نفی صفات زائده در ذات را میگویند و علی هذا در
مقام مبالغه مذکوره در آثار نامبرده و حتی در آثار اسمعیلیه
همه تأکید و غلو در مقام تنزیه ذات الوهیة از شرک و تعدد و وحدت
و امثالها میباشد .

و مُعْطَلَه در قرآن است :
" و بئرمُعْطَلَة و قصر مشید " بمعنی چاه بی کار بی استفاده
گذاشته که تشبیه در سر چشمه معارف محل قبول و ایمان و

ادراك نشده استعمال میگردد . در لوح به حاجی محمد کریمخان است قوله الاعزّ :

" نشهد بان كل كلمة من هذه الكلمات (کلمات منقوله از شیخ احسانی) لیثراً معظلةً ."

(مُعَلَّقات سَبْعَة) در ذیل سبع درج است .

(مَعْمُورَة) نام قریه ای از توابع نیشابور معروف در تاریخ این امر که در آغاز با پیام اقامت جناب ملا حسین بشرویه در مشهد بعضی از مآلهای آن قریه بواسطه اویایی شده بوطن باز آمدند و نشر عقیده دادند و جمعی از مآلهای و غیرهم وارد گشتند چنانچه آن قریه بعنوان قریه بابیان مشهور گردید و در ایام ابهی مسکن جمعی از اهل بها بود و شرح اوضاع امری آنجا و شهادت شیخ احمد فانی و ملا علی نقی از بابیان آنجا در تبریز بتفصیل در ظهور الحق ثبت است و نام آن قریه واحباب در الواح بسیار ذکر میباشند از آن جمله قوله الاحلی :

" احببنا الله في معموري الاعظم الابهي يا اصحاب المعموران استمعوا نداء ربكم الغفور من شطر هذا الظهور به اضاء الديجور وانارت الافاق لعمرى قد صرتم معبوراً بما ورد عليكم في سبيل الله

ربكم ان ياظم الاعلى ان از کر عبدنا محمد الخ واکنون معدودی از خاندان اهل ایمان اولین در آنجا هستند .

عربی آب جاری هویدا . در لوح
(مَعِين)

سلمان است :

" باید بگوئید بیزوال ذوالجلال فائز شوید فطوبى لمن وصل الى هذا المعين وانقطع عملاً عنده " و در لوح نصیر است :

" ولا تلتفتوا الى كل معین کدر "

اسم مفعول عربی بمعنی رشک برده از غبطه بمعنی رشک . در رساله مدنیه
(مَغْبُوط)

است :

" چنین خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبدأ عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب " .

در لوح شهیر به سلمان است قوله جع :

" واگر ز کر حکمتهای مقنعه مغطیه نمایم البته ناسر را منصعق بلکه میت مشاهده

(مُغَطِي)

خواهید نمود " بمعنی پرده بر روکشیده و پنهان .

عربی پرغارت و باجرات . در خطابی در صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقواست :

(مِغْوَار)

" وَرَكَّبُوكَ عَلَى الْبَقَرِ الْمَغْوَارِ " .

مُفَاوَضَةٌ بمعنی گفتگوی بایکدیگر .
(مُفَاوَضَات) مفاوضات عبد البهاء نام مجموعهٔ سؤال

و جواب اعتقادی عرفانی فلسفی میسر لورا
بارنی امریکائیة در سر میز تناول غذا باغصن اعظم عبد البهاء است .
عربی کلید . افزارگشودن مفاتیح جمع .
(مِفْتَاح) در لوح دنیا است :

" الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ جَلِّ جَلَالِهِ بِمِفْتَاحِ قَلَمِ اعْلَى
ابواب افتده و قلوب را گشوده و هر آیه از آیات منزله بابی است
مبین از برای ظهور اخلاق روحانیة و اعمال مقدسه " و در لوحی
دیگر :

" ان فی قبضته مفاتیح خزائن السموات و الارضین " .

(مَقَرٌّ) عربی جای قرار و سکون . در کتاب اقدس
است :

" و عند غروب شمس الحقیقة و التبیین
المقرّ الذی قدرناه لكم " و ظاهر کلام چنین میفهماند که در
آن هنگام محلی مخصوص برای استقرار و توجه بعد از خود مقرر فرمود
بودند و ممکن است مراد تقدیر در عالم غیب اراده باشد و مرکز عهد
ابهی عبد البهاء بقعه محل استقرار جسد مگرم ایشان را بیان فرمودند

و همانجا یعنی روضه مبارکه محلّ توجه قرار گرفت .

در دعاء و ذکر در حق محمد تقی خان تا کبری
(مُقَرَّنِین) از حضرت عبد البهاء : " مُقَرَّنِین فِی

الاصفار " بستگان به بندها .

اسم مفعول از قصد و در آثار و افواه اهل
(مَقْصُور) بها متبادر در ذات الهی و در هیکل

بهاء الله میباشد و عکاب شهرت ارض مقصو

نام بردار است . در کتاب اقدس است :

" لکل نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود " و قوله :

" قوموا علی خدمة المقصود " و در لوح رئیس است :

" قد عرفناک یا مقصود المرسلین " و قوله :

" وسمع منك ما یطهرّ به افئدة القاصدین " و در ذیل نام کرمیل

ذکر است .

در سورة العلم خطاب به حوریه البهیا
(مَقْصُور) است :

" ایاک ان تستری ترائب المقصور عن

ملاء الظهور " الخ شاید بمعنی مقصورة زن خانه متعالی از رویت

و تماس رجال و اشاره به " حور مقصورات فی الخیام " از قرآن میباشد

و نیز ممکن است مقصور بمعنی بافته و مراد گیسوان باشد و

در نام تربیة ذکری است .

عربی جای نشستن و جای تکیه و محلّ
(مَقْعَد)

دیوان حکومتی را گویند . در قرآن است :

" فِی مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ " و از این

آیه عرف و اصطلاحی برخاست که در آثار این امر کثیرالاستعمال
است از آن جمله در لوح حاجی محمد کریم خان :

" ثُمَّ قَدَّرَ لِي مَقْعَدَ صَدَقٍ عِنْدَكَ " و در لوح به اشرف :

" اِذَا دَخَلَكَ تَلْقَاءُ الْعَرْشِ مَقْعَدٌ عِزٍّ عَظِيمٍ "

(مِقْنَعَة - مُقْنَع) در ضمن فناع ذکر است .

مصدر عربی بمعنی پرده برداری و آشکار
(مُكَاشَفَة)

ساختن و در اصطلاح عرفانی و رمزی

دینی معاینه دیدن حقایق بعین باطن

در حالی مابین خواب و بیداری . در لوح رئیس است :

" اِلَى اَنْ عَرَجُوا اِلَى مَقَامِ الْمَكَاشَفَةِ " .

عربی در سورة العلم خطاب به حوریه
(مُكْحُولَة) البهاء :

" ثُمَّ ادْخَلْنِي تَلْقَاءَ الْعَرْشِ مَعْلَقَةَ الشَّعْرِ "

محرمة الوجه مزينة الخدّ مكحولة العين " سره کشیده چشم .

مستر و میسز مکسول از بهائیان

مونتریا کانادا بودند و مرکز عهد ابهی

عبدالبهاء در ایام اقامت به مونتریا

(مَكْسُول)
Sutherland &

Mary Maxivell

چندی بخانه شان توقف فرمودند و تفصیل واقعات آن ایام

در سفرنامه امریکا مسطور است از آن جمله :

" مسز مکسول عرض نمود وقتی که در عکامشرف شدم از اولاد بگلی

مأیوس بودم الحمد لله رجای من و دعای مبارک در روضه مبارک

مستجاب شد خیلی درباره او و طفل او عنایت نموده فرمودند

اطفال زینت خانه اند منزلی که طفل ندارد مثل این است که

چراغ ندارد و عرض کرد شوهر من سابق بمن میگفت تو بهائوسی

هستی خود میدانی ولی کاری بمن نداشته باش اما حالا از

تشریف فرمائی مبارک آنقدر افتخار دارد که اگر سلاطین بمنزل ما

میآمدند این نوع افتخار نمی نمود " الخ و فرزند مذکورش همین

محترمه است که حرم حضرت ولی امر الله میباشد و نام روحیه را

همانوقت غصن اعظم عبدالبهاء دادند .

در لوحی مخاطب " یا صادق " قوله :

(مَكَلَّمُ مُوسَى) " قَلْ يَا قَوْمِ اَنْسِیْتُمْ مَا تَكَلَّمْتُمْ بِهِ اِحْدَا اَوْلِیَائِی "

من قبل (حضرت علی امیر المؤمنین)

بقوله فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور هذه کلمة

علمه رسول الله من لدن من ارسله بالحق وايداه بروح الامين

در خطابی مناجات طلب مغفرت برای

(مَكَنَّ)

حاجی زبیح کاشانی است :

"مَكْنَسُهُ فِي جَنَّةِ الرَّضْوَانِ" اورادرباغ

بهشت جای ده .

مستر هوارد مکنات امریکائی بسال ۱۳۱۵

(مکنات)

هق بهائی شد وتبلیغ همی کرد و در

Howard, Mac Nutt

ترجمه ایقان ونیز حجج البهیة تألیف

میرزا ابوالفضل گلپایگانی بانگیزی مترجم راکمک نمود وبسال

۱۳۳۲ م بازوجه اش و برخی دیگر بزیارت عکارت ومیهرزا

ابوالفضل در طریق عودت از امریکا همراه بود و غصن اعظم

عبدالبها در ایام مسافرت با امریکا چندی بخانه وی در بروکلین

اقامت فرمودند و در حالیکه برای جمع حضار خطابه "مژده با

مژده باد" الی آخرها را ادا میکردند عکس متحرک از ایشان

برداشته شد و این بتاریخ دوم رجب سال ۱۳۳۰ بود ومکنات

سالهادرامربهایی در امریکانطق وتبلیغ کرد و در سال ۱۹۲۷ م

در اثر عمل جراحت ران پا بعلت اصابت موتورسیکلت رحلت یافت.

اسم مفعول از تکوین بمعنی ایجاد شده .

(مُكُون)

از مولی الوری عبدالبها در معرفت

الهیة است :

"وَتَنَزَّهَ بِصِفَاتِهِ عَنِ مُمَاتَلَةِ مَكُونَاتِهِ" که بر حذو بیان علی

امیرالمؤمنین در دعائی "عن مجانسة مخلوقاته" است ولی در

بعضی نسخ برخلاف ظاهر مکنوناته " دیده شد .

عربی توده برین وعالم جانهای مقدسه

(مَلَأَ أَعْلَى)

در لوح رئیس است :

"يُصَلِّي عَلَيْكَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى"

لوح ملاح القدس ضمن نام وشواش ثبت

(ملاح القدس)

است .

مَلِكٌ عَرَبِيٌّ بِأَدْبَابِهَا وَفَرْمَانِهَا . مَلُوكٌ جَمْعٌ .

مَلِكٌ - مَلُوكٌ

وكتاب الملوك از مقام نقطه ضمن توقیع

مَلِكَةٌ - مَلِكٌ

ثبت در ضمن شرح نام صادق زکراست

مَلَكُوتٌ

و در آثار ابهی سورة الملوك و خطابات

بملوك در سورة هیکل و کتاب اقدس مشهور است . و در لوحی

در شأن الواح ملوك است قوله :

"أَنَا بَعْدَ وَرْدِنَا فِي السَّجْنِ الْأَعْظَمِ بِلَفَنَارِ سَالَاتِ اللَّهِ شَرْقِ

الارض وغربها" که ضمن نامهای خلیل وسجن زکراست . ونیز

زکرمَلِكٌ در آثار آنحضرت مکرر گردید از آنجمله در کتاب اقدس راست

قوله :

" طوبى لملك قام على نصره امرى فى مملكى لكلى ان يعززو
 ويوقروه " الخ . و ذكر ملكه زنى پادشاه بعنوان :
 " يا ايته الطلقة فى لندن " گرديد .
 ملك پادشاهى ملكوت پادشاهى بزرگ . و ملك الطوكى و باصطلاح
 دينى ، جهان سلطنت الهى . و در آثار و الواح اين امر ذكر
 طوك و ملكوت مانند آيه شهادت در صلوة " قداى المالك الطوك و
 الملكوت و العزة و الجبروت لله مولى الورى و مالك العرش و الثرى "
 بتكرار بسيار استعمال گرديد . و در كتاب اقدس است قوله :
 " لونتكم فى هذا المقام بلسان اهل الملكوت هذا لسان
 عبادى فى ملكوتى تفكروا فيما ينطق به لسان اهل جبروتى " الخ
 كه مستفاد ميشود مراد از آنها عوالم و مقامات شامخه بزرگان و مقربين
 الهى از نفوس بالفه بشرية ميباشد . و در عرف اين امر و آثار
 بديعه اصطلاح ملكوت ابهى ترجمه عالم پادشاهى مقام ابهى
 متداول گشت . و از فصيح اعظم عبد البهاء است قوله :
 " از افق اعلى و ملكوت ابهى سئوال نموده بوديد حضرت اعلى
 اتنى انا حى فى الافق الابهى فرمودند و از جمال مبارك
 و نراكم من افقى الابهى در الواح نازل و همچنين ملكوت ابهى
 وارد بد آنكه ملكوت در لغت مبالغه ملك است يعنى سلطنت
 و در اصطلاح اهل حقيقت عالم الهى كه محيط بر عالم ملكى و مقدس

از شئون و خصائص و قيود و نقائص عالم ملكى ، مجرد هيكل قديم
 نورانى روحانى نه داخل در امكان و نه خارج از امكان غير متحيز
 و غير محسوس بحواس جسمانى مثالش عالم عقل و عالم روح در هيكل
 انسانى است كه محيط بر قالب جسمانى و مدير كاشف شئون و اعضاء
 و اجزاء و قوى و حواس و مشاعر عالم بشرى نه داخل نه خارج زيرا
 دخول و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است بارى عوالم
 الهى غير متناهى بارى افق ابهى و ملكوت اعلى عبارت از
 عالم الهى و جهان رحمانى مقر سلطنت روحانى و كامرانسى
 احببى رحمانى است جمال قدم و اسم اعظم روحى لا حياءه
 الفداء قبل از احتراق در افق امكان و بعد از غروب بر سرير عظمت
 آن جهان حقيقت مستقر بوده و حال نيز چنان است زيرا از برآى
 حقيقت مقدسه اش نه طلوعى و نه غروبى و نه ظهورى و نه بطونى
 نه اولى و نه آخرى لم يزل در علو بوده و هست اين تقديس
 مراتب بالنسبه با شراق در هيكل مكرم است نه در ذات و حقيقت
 الى آخرها . و در لوح به نصير چنين است قوله :
 " لحاظ الله در فوق رؤس ناظر واحدى بآن ملتفت نه ملكوت
 الله ما بين يدي مشهود و نفسى بآن شاعرنه " الخ
 عربى صاف و هموار . در لوح حكما است :
 " ان قلبى من حيث هو هو قد جعله الله

(مَمَرٌ)

" طوبى لملك قام على نصره امرى فى ملكتى لكلى ان يعززه
ويوقروه " الخ . و ذكر ملكه زنى پادشاه بعنوان :

" يا ايتهسا الملكة فى لندن " گرديد .

" ملك پادشاهى ملكوت پادشاهى بزرگ . و ملك الملوك و باصطلاح
دينى ، جهان سلطنت الهى . و در آثار و الواح اين امر ذكر
" ملك و ملكوت مانند آيه شهادت در سلوة " قد اتى الملك الملك و
الملكوت و المروة و النجبروت للذ مرلى النورى و مالك النعش و الثرى " .
متكرار بباراستعمال گرديد . و در كتاب اقدس است قوله :

" لورثتكم فى هذا المقام بلسان اهل الشكرت عند السمان
عبادى فى ملكوتى تفكروا فيما ينطق به لسان اهل جبروتى " الخ
كه مستند ميشود مراد از آنها عوالم و مقامات شامخ بزرگان و مقربان
الهى از نفوس بالغه بشرية ميشود . و در عرف اين امر و آثار
بدعيه اصطلاح ملكوت الهى ترجمه عالم پادشاهى مقام الهى
متداول گشت . و از ضمن اعظم عبدالمها است قوله :

" از افق اعلى و ملكوت الهى سؤال نموده بوديد حضرت اعلى
انسى انا حتى فى الافق الا بهى فرمودند و از جمال ميسارك
و تراكم من افقى الا بهى در الواح نازل و همچنين ملكوت الهى
وارد بد آنكه ملكوت در لغت مبالغه ملك است يعنى سلطنت
و در اصطلاح اهل حقيقت عالم الهى كه محيط بر عالم ملكى و مقدس

ازشئون و خصائص و قيود و نقائص عالم ملكى ، مجرد هيكل قديم
نورانى روحانى نه داخل در امكان و نه خارج از امكان غير مستحيز
و غير محسوس بحواس جسمانى مثالش عالم عقل و عالم روح در هيكل
انسانى است كه محيط بر قالب جسمانى و مدير كائناتش و اعضا
و اجزاء و قوى و حواس و مشاعر عالم بشرى نه داخل نه خارج زيرا
داخل و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است باري عوالم
الهى غير متناهى باري افق الهى و ملكوت اعلى عبارت از
عالم الهى و جهان رحمانى مقر سلطنت روحانى و كامرانسى
احبابى رحمانى است جمال قدم و اسم اعظم روسى لا حيا حسد
انفداء قبل از احتراق در افق امكان و بعد از غروب بر سر بر عظمت
آنجهان حقيقت مستقر بوده و حال نيز چنان است زيرا از پسران
حقيقت مقدسه اش نه طلوعى و نه غروبى و نه ظهورى و نه باطنى
نه اولى و نه آخرى لم يزل در علو بوده و هست اين تقدير
مراتب بالتسبيه با شراق در هيكل مكرم است نه در ذات و حقيقت
الى آخرها . و در لوح به نصير چنين است قوله :

" لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر واحدى بان ملتفت نه ملكوت
الله ما بين يدي مشهود و نفسى بان شاعرنه " الخ

عربى صاف و هموار . در لوح حكما است :
" ان قلبى من حيث هو هو قد جعله الله
(مَمْرَد)

مردا الخ

(مُناجات)

مصدر مزيد عربي بمعنى راز و در دل گوئی.
 در ضمن لوح حکماء مقداری از تضرعات
 حکیم بلیتوس بنام مناجات مذکور است
 و در مابین مناجاتهای با خدا که کم و بیش در آثار مقدسه همۀ
 ادیان مسطور میباشد و سزایمزد اود و مناجات های صادره
 از علی امیر المؤمنین و امام زین العابدین و برخی از اولیاء
 روحانی بکثرت موجود و مشهور و مناجاتهای صادره در امر بدیع
 بیشتر و متنوع تر میباشد از آنجمله در مناجاتهای مقام نقطه
 البیان است قوله :

" یا ذا الجود و الاحسان و الحجة و البیان انت تعلم انسی
 لا احب ان اعلم الا حبك فانت فانزل لی الاسباب ما یبلیفنی الی
 ساحة قرب الاسماء و الصفات الخ و قوله :

" فسبحانک یا الهی خلقتنی و انت الذی رزقتنی و انت الذی امتنی
 و انت الذی شرفتنی و انت الذی الهمتنی و انت الذی اکرمتنی
 و انت الذی اعطیتنی و انت الذی ایدتنی و انت الذی لا یعزب
 من علمک من شیء و لا یحجب عن طلعتک شیء فآه آه کیف
 اقول انا و ان هذا هو ذنب العظیم و عصیان القدیم حیث
 لا یعادلہ ذنب فی علمک و لا یساویه فی الرتبة خطیئة فی کتابک

لأنه هو من شجرة الانیة ینطق بین یدیک فآه آه انا الذی
 رضیت فی تلقاء وجهک بان اقول فی نفسی قول انا و انا الذی
 احتملت القول فی تلقاء طلعة حضرتک بقولی انا و انا الذی فرطت
 فی جنبک بذکری انا و انا الذی عصیت حضرتک بذکر الانیة
 نهیت بان لا یعزبها احد فی تلقاء عزوبیتک و انا الذی قلت انا
 و لا استحیی من وجهک بالآ اقول بعد ذلک فی بین یدیک بانسی
 انا فآه آه لو ابکی علی ما احتملت نفسی سرمد الابد فی عمری
 ما یفرغ فؤادی و لا یسکن سری و لا یروح علانیتی و لکن لما شاهدت
 معاملتک مع المذنبین من عبادک لا یقن لا تسخط علی بجلالة
 رحمتک و لا تفضب علی بفلو عنایتک و سلطنتک الخ .
 و دعای لیلۃ الجمعة است :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحانک اللهم یا الهی یا محبوب
 من ان اذکک بذکری ایاک او ان اشئ فی طلک از اننی اعرف
 حد کینونتی بانها معدومة عندک و اشهد علی ذاتیتی بانها
 مقطوعة عن ابداعک فکیف من عرف حد نفسها و شهد علی مقام
 انیتها یقدر ان يستعرج الیها من حد فثاته فسبحانک سبحا
 من ان اکون زا کرک او مثنیک ولو کان کلک یتقربون الیک
 بتوحدیک فانی اتقرب بک الیک باعترافی بشرکی عندک بان
 توحدیک لا یمکن لغيرک لان ذکر الغیر اعلی دلیل علی الامتنان

ووجوه الاثنيينية اقوى شهيد على الاقطاع فسبحانك سبحانك
ولو كان الكل يتقربون بك بشنائهم لديك فاننى اتقرب بك
بتقديسك عن وصف ما دونك وبتنزيهك عن نعت ما سواك اذ وجود
الوصف رآل بالقطع عن الموصوف وذكر النعت شاهد بانسه
اثر لا يذكر مع المنعوت فسبحانك سبحانك لو كان الكل يتقربون
اليك بما هم يحبونك فاننى اتقرب اليك باقرارى على عدم حبى
لك لان ذلك لا يمكن لاحد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل
فاننى وعزتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدى و
ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واتقصر الممكن
بالحق لا وعزتك ما عرفتك وماكنت عارفك و ما وحدتك وماكنت
موحدك وما اجبتك وماكنت محبك وما زكرتك وماكنت ذا كرك
وليس لى حزن بذلك لان الكل بمثلى لويدهى احد غير ذلك
فادعاه يكذب ولا يحتاج الى دليل غيره لان الوجود للموحد
اعظم دليل بشركه وذكر الغير بنفسه اشد دليل بقطع
السبيل عن حبه فسبحانك ليس لى لذة الا باعترافى بنار
حدى وعرفان فناء كينونتى واقرارى بقصارى العظمى
لنفسانيتى وقضاياى الكبرى لانيتى واشهدك يا محبوب ولم
استشهد غيرك لان شهادة الغير لم ينفعنى لان الكل بمثلى
فقراء عندك ومحتاج غيرك وان استشهاد المفتقر عن المفتقر

و وجوه الاثنيينية اقوى شهيد على الانقطاع فسبحانك سبحانك
ولو كان الكل يتقربون بك بشنائهم لديك فانتى اتقرب بسك
بتقد يسك عن وصف ماد ونك وبتنزيهك عن نعت ماسواك از وجو
الوصف دال بالقطع عن الموصوف و ذكر النعت شاهد بانسه
اثر لا يذكر مع المنعوت فسبحانك سبحانك لو كان الكل يتقربون
اليك بما هم يحبونك فانتى اتقرب اليك باقرارى على عدم حبى
لك لان ذلك لا يمكن لاحد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل
فانتى وعزتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدى و
ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واتقصر الممكن
بالحق لا وعزتك ما عرفتك وما كنت عارفك و ما وحدتك وما كنت
موحدك وما اجبتك وما كنت محبك وما زكرتك وما كنت زاكرك
وليس لى حزن بذلك لان الكل بمثلى لويدهى احد غير ذلك
فادعاه يكذبه ولا يحتاج الى دليل غيره لان الوجود الموحد
اعظم دليل بشركه و ذكر الغير بنفسه اشد دليل بقطع
السبيل عن حبه فسبحانك ليس لى لذة الا باعترافى بنار
حدى و عرفان فناء كينونتى واقرارى بقصارى العظمى
لنفسانيتى وقضايى الكبرى لانيتى واشهدك يا محبوب ولم
استشهد غيرك لان شهادة الغير لم ينفعنى لان الكل بمثلى
فقره عندك ومحتاج غيرك وان استشهدا المفتقر عن المفتقر

و وجوه الاثنينية اقوى شهيد على الانقطاع فسبحانك سبحانك
ولو كان الكل يتقربون بك بشنائهم لديك فانتى اتقرب بسوك
بتقد يسك عن وصف مادونك وبتنزيهك عن نعت ماسواك اذ وجو
الوصف دال بالقطع عن الموصوف وذكر النعت شاهد بانسه
اثر لا يذكر مع المنعوت فسبحانك سبحانك لو كان الكل يتقربون
اليك بما هم يحبونك فانتى اتقرب اليك باقرارى على عدم حبى
لك لان ذلك لا يمكن لاحد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل
فانتى وعزتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدى و
ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واتقصص الممكن
بالحق لا وعزتك ما عرفتك وما كنت عارفك و ما وحدتك وما كنت
موحدك وما اجبتك وما كنت محبك وما ذكرتك وما كنت ذا كرك
وليس لى حزن بذلك لان الكل بمثلى لويدي اى احد غير ذلك
فادعاه ويكذب به ولا يحتاج الى دليل غيره لان الوجود للموحد
اعظم دليل بشركه وذكر الغير بنفسه اشد دليل بقطع
السبيل عن حبه فسبحانك ليس لى لذة الا باعترافى بنار
حدى وعرفان فناء كينونتى واقرارى بقضارى العظمى
لنفسانيتى وقضايى الكبرى لانيتى واشهدك يا محبوب ولم
استشهد غيرك لان شهادة الغير لم ينفعنى لان الكل بمثلى
فقراء عندك ومحتاج غيرك وان استشهد المفتقر عن المفتقر

دليل على جهله به وتفيره عنك الا وان لا يرى فى ذكر الغير
الا طلعتك ولا فى شهادة العبد الا شهادتك فان حينئذ حل
له ذكر السبحات وبيان الاشارات والا فسبحانك سبحانك ما
علمت زنباً اكبر من هذا استشهد العبد بدونك واراد ان يستغنى
بسواك سبحانك سبحانك وكفى بك شهيداً على بانى ما اوحدهك
ولا اقدبتوحيدك ولا اثنيك ولا اقدر بشنائك وانى لا علم بسان
الموحدين يوحدونك بقولهم لا اله الا انت وعزتك انى ما اوحدهك
بتلك الكلمة لاني اراها آية فى ملكوتك وصفة من اسما سلطان
ارادتك فكيف اجعل حظ العباد توحيدك يارب الا يجادو
كيف اثنيك بشناء خلقك وانك متعالى بان توصف بالا ضداد
فسبحانك سبحانك احرق فى نار عدم توحيدى ولم اخرج من
حد فؤادى ولا ادعى ما لا يمكن فسبحانك سبحانك بعد تلك
السبل المسدودة وهذا الطريق المنصدة مارايت لى وصلاً حتى
اتسلى نفسى بيومه ولا علمت يوم لقاء حتى اسكن نفسه بوعدده
فسبحانك سبحانك لا حزن لى بذلك لان الممكن لم يزل فى نار
نفسه وحزن ذاته فسبحانك سبحانك اى نار اكبر من ذكر وجودى
واى عقاب اعظم من سما كينونتى لديك واى عذاب اشد من
توحيدى اياك ان لم اكن مثل الغافلين يشركون بك فى توحيدى
ويزعمون انهم يوحدون ويكذبون عن ثنائهم ويحسمون انهم

ينعمتون ويحرقون بنا را لا مكان في افئدتهم ويزعمون انهم
 يتنعمون فسبحانك سبحانك ماللنار الآ النار ولا يمكن في مقام
 الاغيار دارالقرار فاليك اقبل يا سلطان وعليك افد يا طيبك القهار
 وجاء نوائك وفضائلك يا ستار اعتماداً بمواهبك وعناياتك يا
 غفار اذ بيدك سلطان التقدير في غياهب بروزات الاخبار وان
 هذه ليلة اليك ترفع الاصوات وانت الذي لا يفوتك ذكرنا عست
 وبيدك حياة العظام بعد الرميم اللهم اني اشهدك ان افئدتنا
 بما كسبت ذميمة فانية ومقترنة بذكر غيره في لجة المحبة فانزل
 من سماء محبتك علينا ما الافضال وانزل علينا آيات الجلال اذ انك
 كثير النوال وشديد المحال ذوالكيد والحيال وذوالجود والجمال
 فاحي تلك الرمادات بمنك يا مالك الاسماء والصفات ونور تلك
 الظلمات بفضلك يا رب الارضين والسموات وارفع هذا السبحات
 من اشارات ماسطر في الرقوم المسطرات بما نزلت في بواطن الآيات
 والزبرات ايرب عبدك فانيك وسائلك وافدك وراجيك مشتاقك
 وطالبك نازل اليك هب اللهم في هذه الليلة من فواضل
 ما وهبته لمحمد وعلی وآلهما المعصومين وبارك فيما كتبت لى
 ايام لقائى فانك تعلم سرى وماتهورى اليه نفسى خلصنى من
 بين العباد وبلغنى الى ساحة القرب والامداد وارفع عنى
 حكم الاضداد والانداد ايرب كلنى عدم بحت وفقر محض وعجز

صرف واضطرار بأ ما رأيت النصر الآ ان القى نفسى بين
 يدك يا رب القدر اذ انك انت بالمستقر تفعل ما تشاء بفضلك
 انك انت وهاب مقتدر فاصنع اللهم لى وبابى وامى ممن هو
 فى علمك بما انت انت اذ انك انت الله الطك الرفيع والفسر
 المنيع والجواد الوهاب المتعال سبحات ربك رب العزة عما
 يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين " ودر
 مناجاتى ديگراست :

" فسبحانك يا الهى لوعرفوك ما وصفوك ومن ثم زايا الهى لى
 يوحدوك فاسالك اللهم يا الهى بعزة كينونيتك وتقدر ذاتيتك
 وتفرد جبروتيتك بان تبلغنى الى مقام ذروة ما قدرت لى
 فى الابداع بما احاط علمك فى حظ الاختراع فاننى انال ائذ
 بجنايبك وتائب اليك بجودك استشفع بك الى نفسك ولا مفر لى
 الا اليك فعلمنى ما هو المكنون فى علمك وايدنى ما هو المخزون
 فى غيبك فانى فقير الى رحمتك وانك غنى عن عذابى ولا يتعاطمك
 شئ فى السموات ولا فى الارض وانك انت الغنى الحميد فى
 الهى انى اشهدك ومن لديك من الاشهاد انك لوتعد بنى
 باحاطة قدرتك فى الامكان نار الحديد وتذرى فى النار بدوام
 عز ازليتك وقدس صمدانيتك وبهاء رحمانيتك وجلال كبرياتيتك
 فى كل آن برزخ جديد لكنت بعزتك محموداً فى فملك ومطاعاً

في حكمك وعادلا في قضائك " الخ

ايضا قوله :

" سبحانك فاحفظني في كل عالم يحيط به علمك عما يحزنني او يحوقني وانزل في قلبي قوة من عندك وسلطاناً من لدنك لا انتصرن به على كل شئ ولا ستظهرن به على العالمين انك انت ربي عليك توكلت وانك انت رب العالمين قد خلقتني وماكنت عندهك شيئاً " الخ وقوله :

" سبحانك اللهم رب السموات والارض وما بينهما من ان اذكرك بذكرى اياك اوان اثني بثنائى في ملكك لان ما عرفت كينونة ذاتي وشهدت عليه نفسانية انبي من اعلى شوامخ الذكر والعلو ومنتهى جواهر الثناء والسمو لم يكن الا كوجودى عندك افك بحت وفناء محض فكيف اتقرب اليك " الخ وقوله :

" فوعزتكم وسلطان صمدانيتك وقوتك وملكك فردانيتك لوتخلق ما بين سماء العرش الى تحت الشرى ناراً لا يعادلها نار في علمك من شدة حرها وعظمة زفيرها ثم تجعل جسدى بما ملئت كل ذلك الهواء وتعدني فيها بدوام ازليتك لم تزل ولا تزال وتضاعف كل آن ما احصيت في علمك بكل قدرتك وعظمتك وجبروتيتك وكبرياءيتك جزاء حمدى نفسك وذكرك اياك وتوحيدى ذاتك و عرفانى كينونيتك كنت مستحقاً بذلك " وقوله :

استغفرك من كل لذة قبير لذة ذكرك ومن كل راحة الا انى مع

حضرتك والقيام بين يدي سلطان كبرياءيتك ولا لى سرور الا في رضاك ولا مطلب الا لقاك وان علمت في دون ذلك فو عزتك انى انى المستغفر التائب اليك عند ما احببته ولا اردته بل وقع بمثل ما يفر الريح من هذا الشطر الى هذا " وقوله :

" فارحم اللهم من لا راحم له غيرك وافتح اللهم لمن لا فاتح له غيرك واقبض اللهم لمن لا قابض له سواك وهب اللهم لمن لا وهاب له الا انت واغفر اللهم من لا استغفار له من عند نفسه ولا غافر له الا انت وتب على يا محبوبى فان ليس لى توبة عندك لان كلمة التوبة خطيئة اكتسبت من خطيئة وان كينونتى ذنب محض لا يعادله فى علمك ذنب ولا فى كتابك خطأ فهب لى اللهم كبائر حوبى فان كفى صخر من توبتى واغفر اللهم عظيم جبرياتى فان لا استغفار لى عندك فانى انا الذى ما استحيت فى الخلا ولم اراقبك فى الملاء وما عبدتك على حسد مسكنتى " الخ وقوله :

" انت الذى خلقتنى ورزقتنى ثم اكرمتنى ورفعتنى ثم الهمتنى واغررتنى ثم نزلت على آياتك لم صبرت يا الهى فى حق الطالبين اليس انك كنت اله العالمين اليس انى كنت عبداً من المؤمنين ولم رأيت يا الهى عمل المفسدين اليس انك كنت رب الموحدين

اليس انى كنت عبداً من التائبين لم سمعت يا الهى فى حقى
 كلمات المنافقين اليس انك كنت ناصر المظلومين اليس انى
 كنت عبداً من المظلومين لم سميت نفسك عالماً ومقتدراً ولا تأمر
 بالنارحين الا ضطرار ولا تقل كن برداً وسلاماً لعبادى المؤمنين
 لم خلصت ابراهيم عن النار واطهرت الفتن بالنار فى حقى
 فلم ارضى اقيم فى افعالك مرة تهلك كل الظالمين لناقصة
 صالح ومرة تصير فى حق مثل الحسين حتى يدور المشركين بروساء
 عبادك المقربين بين الناس يحضرونهم فسبحانك سبحانك كل
 حزنى منك وكل رجائى عنك فلك الحمد بما جففتنى من قبائح
 اعمال الظالمين ومن شدد اعمال المشركين فسبحانك سبحانك
 لما كنت قائماً بين يديك على سرير القرب اجترء عليك واقول
 ولا اخاف من بعدى عنك وعدلك لعلمي بقربك وفضلك ان كنت
 صبرت فى المكاره فانك يا الهى لكنت اصبر منى قد سمعت
 من النصارى واليهود كلمة الشرك وحملت عنهم فسبحانك تبت
 اليك وانا اول التائبين استغفرك يا الهى من كل ما احاط علمك
 به ويحصى كتابك فى حقى وانا ذاتائب اليك ومعتصم بحبلك
 ومتوكل عليك وحدك لا شريك لك وافوض امرى كله بيدك فنعم
 المولى انت يا الهى ونعم النصير يا مولاي وكل الخير منك ولك
 وينزل من عندك ويرفع اليك وحدك لا اله الا انت وانك

لوتعدت بنى بدوام ذاتك جزاء ذكرى بين يديك لكنت مستحقاً
 فانك محمود لن تظلم باحد ابداً از كر قليلا عن كثير
 ما يحصى كتابك فى حقى انا الذى ذكرت نفسى بغير حق
 انا الذى ما اذكرك بما انت مستحق به انا الذى جحدت آياتك
 بعد ما خلقت لى فى كل شئى انا الذى غفلت عن آياتك بعد ما
 احاطتني الآلاء من كل شطر انا الذى اذنبت انا الذى اخطأت
 انا الذى غفلت انا الذى نسيت انا الذى اسرفت انا الذى
 قصرت انا الذى وقعت فى ارض السبحات بغير اذنك انا الذى
 استغفرت من خطاياى ثم عدت فيها ولم استحي عنك فى ملاء
 انا الذى عصيتك يا جبار السموات والارض بعد ما علمتني سطواتك
 وشاهدتني نعماتك فيا الهى انك غنى عن عذابي
 وانا فقير الى غفرانك فيا الهى حاش الظن بي ان اظن
 بمثلك دون غفرانك ورضوانك وعفوك ثم سترك وجودك الخ
 ودر تفسير كوشراست :
 " انى لو اردت من بعد كما بينت الميزان فى بين يدي الاشهاد
 من قبل لا كتب فى ستة ساعات الف بيت من المناجات فمن اليوم
 يقدر بذلك الخ
 واز مقام ابهى است قوله :
 " بسم الله البهى الابهى قل يا الهى ومحبيوى ومحركى ومجذبى

والمناى فى قلبى ومحبوب سرى لك الحمد بما جعلتنى مقبلاً الى وجهك ومشتعلاً بذكرك ومنادياً باسمك وناطقاً بشناك ايرب ايرب ان لم تظهر الغفلة من اين نصبت اعلام رحمتك ورفعت رايات كرمك وان لم يعلن الخطاء كيف يعلم بانك انت الستار الغفار العليم الحكيم نفسى لغفلة غافليك الفداء بما مرت عن ورائها نسمات رحمة اسمك الرحمن ذاتى لذنب مذنبك الفداء بما عرفت به ارياح فضلك وتوضأت مسك الطافك كينونتى لعصيان عاصيك الفداء لان به اشرقت شمس مواهبك من افق عطائك ونزلت امطار جودك على حقائق خلقك ايرب انا الذى اقررت بكل العصيان واعترفت بما لا اعترف به اهل الامكان سرعت الى شاطىء غفرانك واسكنت فى ظل خيام مكرمتك اسالك يا مالك القدم والمهيمن على العالم بان يظهر منسى ما نظير به الارواح فى هواء حبك والنفوس فى فضاء انسك ثم قدرلى قوة بسطانك لا قلب بها العمكنات الى مطلع ظهورك ومشرق وحيك ايرب فاجعلنى بكلى فانيا فى رضائك وقائماً على خدمتك لاني احب الحياة لا طوف حول سرادق امرك وخيام عظمتك ترانى يا الهى منقطعاً اليك وخاضعاً لديك فافعل بي ما انت اهلكه وينبى لجلالك ويليق لحضرتك " و درمناجاتى در ايام صيام است :

" و انت يا الهى قدرت المناجاة لمن فى حولى وجعلت الآيات بيئات لنفسي وظهورات لامرى ولكن اتى احب بان اذكرك من قبل العالمين وبما عندهم من ذكرك وشناك " الخ

بمعنى كثير الاحسان از اسماء الله است
در لوح به نصير است :

(مَثَان)

" كل را در غفلت از جمال مَثَان بربستر

نسيان غافل يافته .

جمع مَنَهَج ، مَنَهَاج ، مَنَهَج طريق و طريقة
واضح در لوحى است :

(مَنَاهِج)

" ان يا عبدى ان انقطع عن مناهج

الغفلة ثم اسلك سبيل فضلى والطاقى " .

عربى اسم فاعل از انجماد بمعنى بريسته
وفشرد و خشك . در لوحى است قوله :

(مُنَجِّمِد)

" كه شايد مخمود بين از نار ذكرىه برافروزند

ومنجمد بين از ماء بيان جارى شوند " مراد اشخاص بى شوق

ايمانى بى جريان وعروج فكرى و قلبى ميباشند .

عربى بمعنى عطيه و بخشش . مَنَح جمع

(مِنْحَة)

در خطابى است :

" و اتى اسأل الله بان يهبى الى هذه المنحة

الکبری .

(مَنْدَر)

در مقاله سیاح است :

" واز محراب و منبر و مسند و مندر و شروت و زیور و جماعت شام و سحرگذشتند " الخ
شاید مندر اسم مکان ندره بمعنی قطعه طلا در معدن یعنی منبع طلا و زر است و یا بمعنی عرفی نوعی از تختهای چوبی پیوست بدیوار در اطاق .

عربی نوك تیز و منقار گوشت کنندۀ لا شخوړا .
(مَنْسَر - مَنْسِر) در لوحی است :

" و ان تسألک الطیور عن طیر القدس قل انی ترکها حين الذی کانت تحت مذالیب الانکار و منسرا لشرار " .

از توابع کوهستانی یزد و مرکزی قدیم
(مَنْسَاد)

در این امر که بابیان و بهائیان معروف مانند میرزا محمد رضا رضی الروح و حاجی شاه محمد امین البیان مذکور ضمن نام رضا و امین و غیره مآداشت و در الواح و آثار بسیار ذکر آنجا است .

عربی بمعنی صاعقه خورده و بییهوش
(مَنْصِیق)

در لوح خطاب به سلمان قوله الاعز :
" و اگر ذکر حکمتهای مقتعه مغطاة نمایم

البتة ناس را منصعق بل میت مشاهده خواهی نمود " و در لوحی دیگر :

" قد اخذ من الغتته اکثر العباد وهم الیوم منصعقون " وقوله :
" بلکه طوریون منصعق شدند " .

نام شهری در کشور مصر واقع در ۱۱۸
(مَنْصُورَة) کیلومتری شمالی قاهره که در ضمن نام

مصر ذکر شده است و در لوح
بناصر الدین شاه ذکر فروش رفتن بعضی از بهائیان در آنجا
میباشد .

در آثار این امر لقب و تجلیل جلوه گاه
(مَنْظَرِ اَعْلَى - مَنْظَر) الهی و ظهور است که در شرح هاء
اکبر و مانند آنها مذکور میباشد :

" و ان ذلك له والشرف لمن كان بالمنظر الا کبر " و در کتاب
اقدس :

" و الا علی ذکر مقاماته العلیا و منظره الاسنی " وقوله :
" قد نزل التأموس الا کبر فی المنظر الا نور " وقوله :
" الا من اوتی البصر من هذا المنظر الکریم " .

اسم مفعول عربی در لوح به نصیر در
(مَنْکَر) حق میرزایحیی ازل است :

" فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده " الخ بمعنی ناپسند .

(مُتَمَنِّمٌ)

اسم مفعول عربی بعبارت " رمز منعم " در آثار بسیار ذکر است بمعنی پیچیده بهم کرده فهم .

(منوچهرخان)

معتد الدوله در تاریخ ظهور الحقیق و در اسرار الآثار العمومیّه بتفصیل ذکر است .

(مَنْوُوطٌ)

اسم مفعول عربی بمعنی معلق . در لوح دنیا است : " اسر اعظم که اداره خلق بآن مربوط

و منوط است " .

(مُنَى)

جمع منیّه آرزوها . در لوح نصیر : " این است منای عالمین " و در خطاب وصایای عهد :

" هذا منائی ورجائی " که بصورت مفرد استعمال شد . و نیز در مناجاتی دیگر ،

" اللهم یا الهی وریّی و منائی " الخ

(مُنَى)

در لوح به ناصرالدین شاه : " لای جُرمِ مُنِیَّتِم " برای چه گناهی در ابتلا و امتحان افتادید

(مُنیر)

اسم فاعل عربی بمعنی روشن کننده در لوح رئیس است : " واقبلوا الی الله بوجه منیر " و در لوح

به نصیر است :

" تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند " و ذکر منیر کاشی ضمن نامهای آقا و اسم و از میراست .

در کتاب بیان است :

(مَنْعٍ - مُمْنِعٍ)

" هرگاه بقدر کشتی از نفوس ممتنعه (یعنی نفوس شریفه با ارزش) راجع باوشوند ثمره کشتی نزد او ظاهر گشته " و در کتاب اقدس است : " لهذا الظهور الممتنع المنیع " یعنی آنکه دسترس حواس و مدار نیست " و قوله :

" قد حکم الله دفن الاموات فی البلور والا حجار الممتنعه " یعنی سنگهای شریف ارزش دار .

(مُنِيفٌ)

اسم فاعل عربی بمعنی بلند . در کتاب اقدس :

" وفتح کلّ باب منیف " هر در عالی مرتفع گشوده شد .

قصبه ای از قراء سواحل شط العرب
(مَنْ یُوحِی)

در خوزستان تقریبا در هفت فرسخی
جنوبی آبادان و تا خسروآباد یک
فرسخ شامل تقریبا پنجاهزار و چهارصد نفر اهالی عرب و عاری از
علم و تربیت و تمدّن زمان که از فوائد نخلستان معاش میکنند و هوا
گرم و مرطوب است و مراد شده شان بساحل عراق متواتر میباشد
و در آنجا قریب دو بیست نفر از مرد وزن و بزرگ و کوچک
بیهائی بودند و همه بخزاعی نام مذکور و موصوف در تاریخ
ظهور الحقّ منتسب و اعرف و اهتمشان عبود نام داشت .

ضمن نام هجرت ذکر است .

(مُهَاجِرَت)

در لوح بحاج محمد کریم خان است :

(مُهْتَاض)

" یا ایها المهتاض لا تعجل علی
الاعتراض ولا تکن کالارقم اللّضلاضر
من عجل فی اللّم سقط فی النّدم " الخ طاهر مهتاض اسم
مفعول از اهتاض بمعنی شکسته استخوان بعد از حصول صحت
میباشد و پس از عافیت که بعد م احتیاط و حفظ صحت بساز
بشکنند یا بیمار شود چه او پس از ایمان به شیخ احساسی و سید

رشتی باز بشکستگی و بیماری دچار گردید . و در ضمن رقمولم
و لضاضر و فواد هم زکری است .

مهّد عربی گهواره و جای آرام و خواب
(مهّد - مهّاد)

کودکان و هر جایگاه هموار برقرار و در
کرده . و مهّد علیا لقب مساد
ناصرالدین شاه بود . و جمال ابهی حرم دوم خود بنام فاطمه را
مهّد علیا میخواندند و او خود نامه هایش را که بخطش موجود
است " فاطمه مهّد علیا " امضا میکرد .

مهّاد عربی بستره در لوح به ناصرالدین شاه است :
" کنت کاحدٍ من العباد و راقداً علی المهّاد "

اسم مفعول عربی از هدایة و نزد امامیه

(مهّادیک)

لقب و شهرت امام دوازدهم موعود

منتظر گردید و در کتاب بیان باب ۱۷ از

واحد هشتم چنین مسطور است :

" کلّ مؤمنین برسول اللّهِ منتظرند ظهور مهّدی موعود را زیرا که
این حدیث از رسول اللّهِ هست و عامّه و خاصّه بر آن متفقند " الخ
و از مهّدی نامان شهیر مذکور در آثار : ملامهّدی خوئی که از
خطابه‌های مقام نقطه با و است :

" بسم اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فیا ایها المؤمن الثّابت قد قرأت کتا
بک

واحمد الله ربك الخ ومهدى نامان دیگر در ذیل نام
هادی ذکرند .

مهر بضم میم فارسی بمعنی نگین وخاتم
(مهر - مهور - تمهیر) که برای نهادن نام ونشان وتاریخ

(مهر - مهار) کتابت در نوشته ها است و در عرف عربی
نیز مهربهیمین معنی استعمال کنند

و در عرف متداول فارسی هم از این واژه فارسی اشتقاق بنوع
لغات عربی کرده نوشته را مهور گویند وطبق همین در سورة
القمیص است :

" قل انه لكتاب الله وانه لصحيفة المختومة الممهورة التي
كانت تحت كنانة القدرة في حجاب العصمة بالحق محفوظا"
و در مقاله سیاح است قوله :

" یحیی را بتصهیر قرآن مجید تأکید نمود "

مهر بفتح میم عربی بمعنی کابین . در لوحی است :

" نزل لك هذا اللوح الذي من افقه لاحت شمس الطاف ربك
العزیز الحمید اعرف قدرها وأغلِ مَهْرَهَا (کابینش را گران گیر
وبهر کسی آشکار مکن) واتها خیر لك ان كنت من العارفين"
مهیار عربی وفارسی چوب وغیره که به بینی شتر کنند وبهرجا
خواهند کشند . در خطابی در صورت زیارت آقا زمان شهید

ابرقواست : وعدّ بوك بالمهيار .

مهیمین اسم فاعل عربی بمعنی نگهبان
(مهیمین) وفرمانده فرمانروای مسلط . در لوحی
است :

" بسم المهيمین علی ماکان کتاب نزلت آیاته لمن شاء انه فصل
من ام الكتاب من لدى العزیز الوهاب وفيه يلقي الروح فسی
کلّ الا حیان انه لا اله الا هو والذی ينطق انه لمطلع كتب الله
المهيمین المختار" وقوله :

" يا الهی اسألک باسمک الذی جعلته مهيمنا علی کلّ الاسماء
بان تقدّر لی ما ینفعنی فی الدنیا والآخرة وتقیمنی علی خدمتک
بین البریة لا اله الا انت المعطى البازل العزیز الرحیم ثم
اغفر لی ما عطته فی ایامک وکفر عنی سیئاتی بفضلك وجودک
انک علی ذلك لمقتدر قدير" .

عربی مومو گریه . در لوحی به سید

(مواء) مهدی دهجی از ادرنه است :

" ثم اعلم بان ارتفعت مواء السنانیر
ثم نباح الكلاب وعن ورائها عواء الذئاب ثم قباع الخنازیر ان
انت من السامعین " پس بدان که مومو گریه ها و آنگاه زوزه
سگان و ازبی آنها فریاد گرگان و خجوان برخواست و مراد اعراض

وتعرض ميرزا يحيى ازل واعوانهاست .

دکتر سوسن مودی از بهائیان ایالات
(موری) امریکا نامش در آثار غصن اعظم
Dr. Susan Isabel Moody
عبدالبهاء مذکور و به لقب امة الاعلی
خوانده شد در سال ۱۹۱۰ میلادی با دکتر کلارک سابق
الذکر بطهران آمده سالها بطبابت و نیز خدمت امر بهائیان
اشتغال داشت تا درگذشت .

نام آبادی معروف واقع در چهارفرسخی
(مورچه خوار) اصفهان که شرح واقعات ایام بساب
اعظم در آنجا در ظهور الحق ثبت
گردید و در مقاله سیاح چنین است :

" چون به مورچه خوار رسیدند الخ
(مورطس) در لوح حکما است :

" انا نذکرک نبیا مورطس انه کان
Martos من الحکماء و صنع آلة تسمع علی ستین
میلاً الخ در کتاب اخبار العلماء قفطی است که مورطس
هم خوانند " حکیم یونانی له ریاضة و تحیل وله تصانیف فمن
ذلك کتاب فی الآلة المصونة المسماة بالارغفن البوقی والنزمری
یسمع علی ستین میلاً ."

شرح وتفصیل این نام و پیغمبرش
اسرائیلی در اسرار الآثار العمومیة
(موسی) است و نیز امام موسی بن جعفر که در

مناجاتی و توقیعی است . قوله :

" وانه قد سأل یا الهی فی کلمة حجّتك فی زیارة موسی بن
جعفر علیهما السلام وهی یا من بد الله فی شأنه الخ
موسوی آئین و ملت منسوب بموسی پیغمبر مذکور و یافرقه ای از
سادات و اخلاف موسی بن جعفر مسطور میباشد . و از موسی
نامان شهیر مذکور در آثار این امر :

حاجی میرزا موسی قمی بود که در تاریخ مفصلا بیان گردید و
در لوحی به پسرش سید ابوطالب چنین مسطور است :

" ثم اعلم بانّ ابیک قد وفی بمهدده و ما نقض میثاق الله و اتبع
هذا الجمال الذی ما عرفه احد من الخلق الخ آخرها و دیگر
میرزا موسی کلیم برادر ابوبینی جمال ابهی که در ذیل نام کلیم
و غیره ثبت و در الواح بسیار مذکور است منها قوله :

" هذا کتاب من لدنا الی الذی آمن بالله و اقبل الی وجهه
ثم اعلم بانّ حضرین یدینا کتابک الذی ارسلته الی کلیم الخ
و در لوح به نصیر است :

" مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز در

نفس و احد منهما الذي سمي باحمد استشهد في سبيل ربه
 ورجع الى مقر القصوى والاخر الذي سمي بالكليم كان موجوداً
 حينئذ بين يدينا الخ مراد آنكه آغاز كار و امر ميرزا يحيى
 ازل راجز دونفرکه ملا عبد الكريم قزوینی و آقا میرزا موسی کليم
 باشند احدی خبرنداشت . و پسرش میرزا مجد الدین که
 بالاخره شوهر صمدیه خانم بنت ابهی و خواهر غصن اکبر شد
 و دختران آورد و بعد از صعود ابهی نسبت به غصن اعظم
 عبد البهاء سالها مخالفت کرده دست قوی میرزا محمد علی
 قرار داشت و تقریباً در سال ۱۳۱۴ او را مرکز عهد ابهی در عکا
 طرد کردند .

(مَوْطِي)

عربی گامگاه در ضلوة يوميه است :
 " اسألك بموطن قدميك في هذا البيد " .
 خطاب به جمال ابهی و در خصوص
 فلسطین و عکا است .

(مَوْكِب)

دسته سوارگان یا پیادگان و در عرف
 ادب فارسی گفته میشود : " در موكب
 سلطانی " یعنی در گروه همراهان
 شاه بود . در مقاله سیاح است :
 " و موكب پادشاهی در سفر و حائل و مانعی در نظر نه رأی

صواب چنان است که در مدت غیبت موكب سلطانی از مقر سریر
 شهر یاری این شخص را در قلعه ماکو مقر داد .

عربی بمعنی آقا و مالک و بمعنی منعم

و بمعنی آزاد کننده و بمعنی صاحب

و بمعنی محب و بمعنی مهماندار و

(مَوْلَى)

بمعنی قریب . در لوح رئیس است :

" طوبى لكم بما هاجرتم من دياركم و طفتم البلاد حباً لله

مولاكم العزيز القديم " و در لوح به نصیر :

" بلغ امر مولاك الى من هناك " و نام مولى الوری در آثار

حضرت بهاء الله غالباً بر خدا اطلاق گردید قوله :

" يا مولى الوری فى ناسوت الانشاء أنزل عليهم من سما فضلك

امطار رحمتك " الخ و باصطلاح ثابتین شهرت حضرت

عبد البهاء قرار گرفت و در اسرار الآثار العمومیه تفصیلی ذکر است .

در کتاب اقدس است :

" ليس هذا امرٌ تلعبون به باوهاكم

(مَوْهُوم)

وليس هذا امرٌ يدخل فيه كل جبان موهوماً

ممکن است کلمه موهوم مفعول بمعنی فاعل و متوهم بمعنی اهل

وهم و خاطرات بی اساس باشد و استعارات وهم در جمل دیگر

مانند قوله :

"ان ربك غنى عنك وعن الذين اتبعوك بوهم مبين" وقوله :
" هذا امر اضرب منه ما عندكم من الا وهام والتماثيل" وقوله :
" كسروا سلاسل الا وهام" ودر لوح به عبد الوهاب :
" قد طوى بساط الا وهام واتى الرحمن بامر عظيم" - توان
قرائن براین معنی باشند ویا اینکه بمعنی " موهوم فیه " باشد
یعنی آنکه کسانی باورفتند در عین حال که بعقب ریگری
میگشتند و آنکه در او غلط و سهو کردند .

مرکزی معروف امر بهائی در آذربایجان
(میان دو آب) که در ذیل نام امین زکری از آن است و
خطاب بهبهائیان آنجا الواح و آثار
بسیاری میباشد از آنجمله از حضرت عبد البهاء قولہ :
" میان دو آب هو الله ای بندگان الهی قریب بفروب است
ومن از کثرت کار خسته و بی راحت و گرفتار با وجود این بذکر شما
مشغولم و بیاد شما مانند دریا پرموج و بیقرار " الخ

عربی عهد و پیمان و در عرف اهل بها
(میثاق) در دوره غضن اعظم عبد البهاء ذکر
میثاق بسیار و مرکز میثاق لقب و شهرت
ایشان گردید و مخالفین را ناقضین میثاق و موافقین را ثابتهین
در میثاق لقب گشت و در آن ایام میثاق الله و میثاقی و میثاقیست

و شرکت میثاق و امثالها همی نام و لقب گردید . و در وصایای
مرکز میثاق عبد البهاء است :
" حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق " .

در لوح رئیس دولقب و منصب نظامی
(میرآلای - بین باشی)
ترکی عثمانی معروف که در ذیل نام امر
ثبت میباشد .

عربی وقت مقرر در لوح به اشرف است
(میقات)
" ثم اعلم بان تم میقات وقوفك
لدى العرش "

قریه معروف در آذربایجان از آغاز
(میلان)
طلوع این امر بعنوان مرکز بای شهرت
یافت و در تاریخ و آثار مذکور گشت . در
لوحی است :

" م ی لان قد نزل عن جهة العرش للذی سقى بابراهیم
لیکون متذکراً بذکر الله الحکیم هو البدیع فی الافق الابهی
فسبحان الذی نزل الآیات لقوم یصرفون " الخ

(ن) نون حرفی از کلمه و امرکن تکوینیسی

در ادبیات عرفانیّه بسیار استعمال شد

و در صورت صلوة یومیّه است :

" الذی به اقترن الکاف برکنه النون " و در آثار والواح این

امر ن و ن ج رمز از نجف آباد و ن ر رمز از نراق و نی

رمز از قصبه نیریز فارس میباشد . در لوحی است :

" ای اهل ن و یاطوبی لکم ونعیماً لکم چه که از اول امر

فائز شدید بآنچه که من علی الارض از آن غافل " الخ و مشاهیر

مؤمنین آنجا مانند حاجی محمد تقی ایوب و ملا محمد شفیع

و نیز احمد علی و آقا بابا کربلائی حسین و فضل الله و غیره

و شهدا* بسیار مذکور در تاریخ و آثارند و آقا حبیب الله معماری

از شهدا* اخیر آنجا است و در ضمن لوحی است :

" سبحان الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضا و نون

دیگر معاون و یاور او " الخ که مراد ناصرالدینشاه و

نایب السلطنه کامران میرزا میباشد .

باین نام سه تن در فرانسه منسوب

بخاندان بوناپارت حکمرانی کردند

(ناپلئون)

Napoleon

نخست مؤسس این خاندان بوناپارت ناپلئون کبیر متولد

بسال ۱۷۶۹ م و پسر از محاربات و فتوحات و بالاخره توقیف

شدن در جزیره کوچک سنت هلن و اقامت پنجسال در آنجا

بتاریخ ۱۸۳۱ درگذشت و در حق او در رساله مدنیّه است :

" ناپلیون اول از ظفر برملوک اروپا آلا تخریب ممالک معصومه

و تد میر نفوس عامه و استیلاء تزلزل واضطراب شدید در قطعه

اروپا و اسیری نفس خود در انجام ایام فوائدی نیافت " دوم

ناپلئون فرانسوا ژوزف پسر ناپولئون اول متولد بسال ۱۸۱۱

که در سال ۱۸۳۲ بعلت سل ریوی درگذشت . سوم ناپولئون

شارل لوئی برادرزاده ناپولئون کبیر متولد بسال ۱۸۱۸ و

بالاخره دوم امپراطور ناپولئون شد و از سنه ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰

امپراطور معظم و منتفذ در اروپا بود و در سال مذکور میلادی

که مطابق ۱۲۸۶ هـ ق بود در محاربه با آلمان شکست خورده

تسلیم شد و بانگستان رفت و سال ۱۸۷۳ در آنجا درگذشت

و خطاب در کتاب اقدس قوله :

" یاشواطی نهرالربین قدرأیناک مغطاة بالدماء بماسل علیک

سیوف الجزاء و لك مرة اخرى ونسمع حنین البرلین ولواتها

الیوم علی عزّ مبین " اشاره بهمان محاربه سال ۱۸۷۰ و مراد

از جزاء جزاء ناپولئون است که بلوغ صادر در ایام سجن

اعظم اعتنا نمود چنانچه در لوح دیگر خطاب بوی صریح بیان است قوله :

" بما فعلت تختلف الامور في مملكتك ويخرج انملك من كوكب جزاء عملك اذا تجد نفسك في خسران مبین " الی آخره . و عبارت : " ولك مرة اخرى " بالا م مفید انتفاع در لك و ذكر " ونسمع حنین البرلین " اشاره بآن است که این محاربه بعکس واقع میشود وبالا خره بنفع فرانسه و ضرر آلمان تمام میشود و در یکی از آثار با امضاء خادم چنین مسطور است : " در ایام توقف در ارض سرالواح منیعه مخصوص بعضی از ملوک لاتمام حجة الله نازل شد از جمله به ملك پاریس که در آن ایام رأس ملوک بود لوحی نازل و سبب آنکه روزی تلقاء عرش حاضر بودم فرمودند بعد از دعوی روس و عثمانی ملوک پاریس باعانت عثمانی برخاست و بعد از نزاع و قتال و جدال و غارت جمعی از ملوک بمیان آمدند و حکم مصالحه محقق شد بعد ملوک روس از ملك پاریس سؤال نمود که من و تو هر دو اهل يك ملت بودیم سبب چه شد که باهانت اهل مذهب خود و اعانه غیر مذهب قیام نمودی جواب نوشت که سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت عثمانی را بفته برایشان هجوم نمودند و جمیع را غرق نمودند ندای آنمظلومان مرا از خواب

بیدار نمود و باعانت برخاستم بعد از اتمام فقره فرمودند حال ما لوحی با و میفرستیم او را امتحان مینمائیم اگر باعانت مظلومین اهل بیان برخاست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته و الا یظهر کذبہ فی ما ادعی لذالوحی با و نازل و ارسال شد ابتدا خبری از او نرسید مع آنکه وزیری از وزرای او که سرّاً اظهار حب مینمود بساحت اقدس معروض داشت که مخصوصاً لوح را بطک رساندم و تفصیل را لساناً معروض داشتم معذک جواب نرسید این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح این لوح ثانی نازل و بخط فرنساوی شخصی نوشته و ارسال داشت " الخ و در دیگری از آثار است :

" امپراطور فرانسه شخصی بود در مقام قول اعظم از جبال و در مقام عمل اقل از خردل در ایامی که ارض سر مقام عرش واقع از سما مشیت الهی لوح امنع اقدس مخصوص او نازل و در آن لوح جمال قدم ملاحظه شأن سلطنت را فرمودند بعد از ارسال موفق بر عرض جواب نشد و بعد لوح دیگر از سما مشیت نازل و در آن میفرمایند قوله تعالی :

" انا بلونك وجدناك في معزل من الكلمة یعنی امتحان نمود ترا یافتیم خارج از کلمه از جمله سخن او این بود اگر مظلومی در عالم یافت شود و داد خواهی نماید با مددش میرسیم و او

را از ظلم نجات میدهیم معذک جواب لوح الهی را نفرستاد
ویداد خواهی برخواست بعد از این فقره فرمودند مثل او
مثل مدفع بلا رصاص است صدایش عظیم ولیکن بیحاصل الخ
و همچنین در سورة الهیکل خطاب با او است :

" ان یا ملک انا سمعنا منک کلمةً تکلمت بها ان سألک طک
الرؤس عما قضی من حکم الفزاء ان ربک هو العظیم الخبیر
قلت کنت راقداً فی المهاد ایقظنی نداء العباد الذین
ظلموا الی ان غرقوا فی البحر لا سود کذلک سمعنا وربک علی
ما قول شهید شهید انک ما یقظک النداء بل الهوی لانا
بلوناک وجدناک فی معزل ان اعرف لجن القول وکن من
المفترسین لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب اللہ
وراء ظهرك ان ارسل الیک من لدن عزیز حکیم انا بلوناک به
ما وجدناک علی ما ادعیت قم وتدارک ما فات عنک سوف تغنی
الدنیا وما عندک ویبقی الطک لله ربک ورب آبائک الاولین لا
ینبغی لک ان تقتصر الامور علی ما تهوی به هواک اتق زفات
المظلوم ان احفظه من سهام الظالمین بما فعلت تختلف
الامور فی مملکتک وتخرج الطک من کفک جزاء عطفک ان اتجد
نفسک فی خسران مبین و تأخذ الزلازل کل القبائل فی
هناک الا بان تقوم علی نصرة هذا الامر وتتبع الروح فی

هذا السبیل المستقیم أعزک فربک لعمری انه لا یدوم
وسوف یزول الا بان تتمسک بهذا الحبل المتین قد نری الذلّة
تسعی وراءک وانت من الراقدين ینبغی لک ان اسمعت النداء
من شطر الکبریا تدع ما عندک وتقول لیبیک یا اله من فی
السّموات والارضین .

عربی جای اجتماع در لوح به طیب
(نادی) است :

" سمعنا نداءک وما تکلمت به فی نادى
القوم " و در خطاب طلب مغفرت برای حاجی میرزا عبد الله
صیح فروش :

" ویحدث بالاخبار فی نادى "

در اسرار الآثار العمومیّه زیر نام آتش
تفصیلی است . و در لوح به رئیس :

" تالله هذا یوم فیہ تنطق النار فی
کل الاشیا قد اتی محبوب العالمین و ان کران اوقد
النمرود نار الشریک لیطفی بذلك نور الله بین ماسواه
تالله انتم اصحاب النیران " الخ

پادشاهی که در ایام او همه شهادت
(ناصر الدین شاه) و سختیهای در این امر وقوع یافت و

شرح احوال در تاریخ ظهور الحق و اسرار الآثار العمومیّه
مسطور است . در ایام ولیعهد شهبانهدت بایه مقاومت نمود
و در مجلس مشهور علمای تبریز با مقام نقطه ملاقات و مکالمه نمود
و در رساله مقاله سیاح در آنخصوص چنین درج است :

" در آنوقت حکمران آن در بایجان ولیعهد گردون مهد بودند
در حق باب حکمی نفرمودند و تعرضی نخواستند علما مصلحت
را چنین دانستند که لا اقل تمیز شدیدا باید " الخ و در حق
اوضاع دربارش در اوائل سلطنتش نسبت باین امر در آنرساله
چنین مذکور میباشد :

" سریر سلطنت بوجود شهریار تازه زینت یافت میرزا تقیخان
امیر نظام و وزیر اعظم و اتابک معظم شد زمام امور جمهور را در
قبضه اقتدار و استقلال گرفت و سمندهمت راد میدان خود سری
و استبداد بتاخت اعلی حضرت شهر یاری در سن عنفوان
شباب بودند وزیر باو همامات غریبه افتاد و در امور طبل استقلال
بکوفت بدون استیذان از حضور همایون بعزم جزم خویش
بی مشورت وزرای دوراندیش امر بتعرض بابیان کرد فرمان
ثانی برای برادر خویش میرزا حسنخان صادر فرمود " الخ تا
آنکه بقول رساله مذکور " خطای عظمی و جسارت و ذنب جسیمی
از شخص بابی سرزد که صفحه تاریخ اینطایقه را سیاه و درجه آن

مدنیّت بد نام نمود صادق نامی جوان که از تفصیل
وقایع و استقلالیت امیر نظام و مطلق العنانی و استبداد او خبر
نداشت که این قضیه قطعاً بدون اطلاع دربارشاهی صدور
یافته بمجرد دیوانگی از تبریز برخاسته یکسر بتهران
آمد جسارتی از او سرزد که اینطایقه بد نام شد
..... در بدایت تحقیق و فحص در میان نبود لکن بمسند
محض عدالت قرار بفحص و تدقیق و تحقیق گردید " الی اخرها
ولی در همین حال ذکر سو ناصرالدین شاه زیاد گشت و هم در
بسیاری از الواح و آثار و تاریخ مسطور گردید چنانکه در لوح
رئیس است :

" قل ان الظالم قتل محبوب العالمین لیطفی بذلك نور الله
بین ماسواه و یمنع الناس عن سلسبیل الحیوان فی ایام ربّه
المنزیز الکریم " و این مناجات و دعای ابهی را محض دفع شر
او میخواندند :

" اربّ اسألك بدم الّذی سفک فی سبیلک و یقلب الّذی حرق
فی محبتک و بالعظم الّذی ذاب فی عشقک و شوقک و بجسد
الّذی انهدم فی وّدک و بجسم الّذی اوقد فی حبّک بان تکفّ
شرّ هذا الصبیّ عن رأس بریتک ثمّ أخذه یا قادرک بقدرتک
ثمّ اهلك یا حاکماً بحکومتک ثمّ اعد له یا مقتدرّاً باقتدارک

لتستريح بذلك افئدة المقربين من عبادك وتطمأن قلوب
المخلصين من بریتك وَاَنَّكَ انت المقتدر على ماتشاء وانك
انت المهيمن القيوم .

و در باره آخرین احوال وی نسبت باین طایفه در لوحی به میرزا
ابوالفضل گلپایگانی صادر در حدود تاریخ ۱۳۰۸ هـ ق یعنی
سالی قبل از صعود ابهی ثبت در ضمن نام علم است قوله :
" مدتی است که در ایران حضرت سلطان ایده الله تبارک و
تعالی این مظلومهای عالم را از شر آن نفوس (ارباب عمائم)
حفظ نموده و مینماید من ذلك آرام نگرفته اند هر دم شورشی
برپا و غوغائی ظاهر امید است که یکی از طوک لوجه الله بر نصرت
این حزب مظلوم قیام نماید و بذکر ابدی و ثنا سرمدی فائز
شود قد كتب الله على هذا الحزب نصرة من نصرهم و خدمتہ
والوفاء بمعهده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر
قیام نمایند و لا زال بحبل و فامتسك باشند طوبی لمن سمع
و ویل للتارکین " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی صادر در
همان تاریخ است :

" در کتاب اقدس نازل یا ارض الطاء لا تحزنی من شئى قسود
جعلك الله مطلع فرح العالمین لویشاء بیبارک سریرک
بالذی یحکم بالعدل ویجمع اغنام الله الّتی تفرقت من الذئاب

..... این آیات از قبل نازل و لکن در این حین آیه ای نازل
الهی الهی یدعوك البهاء ان تؤید السلطان علی العدل
والانصاف ولوترید بارک به سریر الامر والحکم الخ معلوم
است که آیه مذکوره کتاب اقدس و مناجات و دعای مسطور و نظائر
آنها دلالت بر ازاله ناصرالدین شاه و تثبیت پادشاه عادل سی
دارد ولی در این الواح ایام اخیره منوط باراده غیبیه و مشروط
ببروز عدل و انصاف از اود عا فرمودند و در رساله مقاله سیاح
صادر در همان تاریخ است :

" لکن حال مدتی است که عدالت پادشاهی رادع و مانع است
و کسی جسارت چنین تعدیات عظیمه نتواند .

تخلص شعری میرزا محمد ناطق بهائى

(ناطق)

که در بعضی آثار عبد البهاء مذکور است :

(ناظر)

اسم فاعل عربی از مصدر نظر و در عرف فارسی

ناظر خرج را گویند و باین معنی ناظر

لقبانی در جامعه بهائى معروف شدند

و در آثار شهرت میرزا ابوالقاسم اصفهانی است قوله ج ع :

" ان یا عبد الناظر الخ بسال ۱۲۹۰ هـ ق در آذربایجان

سفر و تبلیغ کرد و از حدود سال ۱۳۰۴ به بند سفر نمود .

زناغیق - نغیق -
 نغاق ، نغیق مصدر عربی قاق قاق کردن
 کلاغ و جغد ناعق فاعل آن صدا در لوح
 رئیس است :

" لا تلتفت الی نغاق من نغق والذی ینغق فاکف برک الغفور
 الکریم " و در لوح به نصیر :

" عنقریب است که نغیق اکبر در مابین خلق مرتفع شود " و در
 کتاب اقدس است :

" سوف یرتفع النغاق من اکثر البلدان " و مراد از آن برخاستن
 مدعیان باطل در این امر است که مردم را بخود دعوت کنند
 و در تاریخ و آثار این امر تفصیل آن احوال و اوضاع میرزا یحیی
 ازل و حاجی میرزا احمد کرمانی مسطور و نیز اعمال میرزا آقا جان
 کاشانی خادم الله مشهور است و در این کتاب ضمن نامهای
 آقا و خادم و عبید و غیره ذکر می باشد و مختصر آنکه شهرت و مقام
 ارجمند روحانی و نوشته های پر آب و تابش تا آخر ایام ابهی
 برقرار بود و در داخل قصر بهجی میزیست و شرح آن احوال
 مفصلاً در تاریخ ظهور الحق نگاشته شد و مرکز عهد ابهی ویرا
 تقریباً دو ماهی پس از واقعه صعود ابهی در بیت مسکونه خود
 استقرار دادند که از مخالفین معاندین خطری با و متوجه نگردد
 و از اوسند گرفتند که همه آثار بخت او از مقام ابهی بود و اوقصد

ساختن محفظه ای کرده اشیا مخصوصه متبرکه از قبیل تاج و
 شانه و غیره مارا در آن استقرار دهد و از هند چوب آبنوس
 طلبید و مصاریف این کار را پیوسته میگرفت و مخالفین کم کم
 زهاب و ایاب کرده با او همی اظهار مهربانی نمودند و قریب
 سه سال برین نهج گذشت و آنگاه اجازت خواست که پذیرائی
 اجتماعی کند و در بهجی چادر ابهی بیانمود و بهائیان را
 گرد آورد و اجازت گرفته بنطق پرداخت و از اینجاشروع سخن
 نمود که جمال ابهی را در عالم رؤیا دید و شکایت فرمودند که
 غصن اعظم امرش را از میان برد و مجتمعین از استماع این سخنان
 بی طاقت شدند و میرزا محمود کاشی از جا برخاسته دهنش را با
 دست گرفته بغشرد و دیگران ضربی وارد آوردند تا بمحضر مرکز
 عهد کشیدند فرمودند آزار نکنید و جیب و بغلش را بکاوید
 و قریب یک من نوشته ها گرفتند و انگشتر و جواهر و غیره را با و
 دادند و او بروضه ابهی گریخته بست نشسته همانجا را منزل
 خود قرار داد و قریب سه یا چهار سال ماند و در آنطول مدت
 حسب دستور غصن اعظم ثابتین بعهده و میثاق داخل روضه
 نمیشدند بلکه در خارج زیارت میکردند تا آنکه او در گذشت
 و در عکامد فون گشت و غصن اعظم میفرمودند من از او در گذشتم
 و راضی هستم و ذکر خادم در الواح و آثار کثیره ابهی شد از آن جمله

قوله :

" ان يا خادمي ان استمع ندائي من شطر سجنى باننى
انا المظلوم الفريد "

(ناقض)

عربی بمعنی درهم شکننده عهد و پیمان در خطاب وصایای عهد است :
" من هجوم عصبة ناقضة " و در نام

نقض ذکر است .

(ناقور)

عربی نای و بوق و شیپور . در سورة
العلم است :

" وینادی الناقور علی وصفی "

(ناقوس)

عربی زنگ کلیسا . نواقیس جمع . در
الواح این امر ذکر مکرر شد . در لوح
هیكل خطاب بناپلئون است :

" یا ملک باریس نبی القسیس ان لا یدق النواقیس تالله
الحق قد ظهر الناقوس الافخم علی هیكل الا سم الاعظم "

ایضا قوله :

" قل قد ظهر الناقوس الاعظم وتدقه ید المشیة فی جنة الاحیة
استمعوا یا قوم ولا تكونوا من الغافلین " و از مقام ولی امر الله
در جواب از اسئله چنین مسطور است قوله :

" راجع بلوح مبارک ناقوس و شرح نزول آن فرمودند بنویس
این لوح در اسلامبول نازل شده بر حسب خواهش و تمنای
آقا محمد علی اصفهانی بواسطه حضرت عبدالبهاء و این لوح
شب پنجم جمادی الاولی لیل مبعث حضرت اعلی بخص
مبارک جمال قدم مرقوم و مسطور گردید . تلاوت این لوح در
همان لیله مبارکه محبوب و مقبول "

(ناکث)

در نکت درج است .

(نامق پاشا)

محمد نامق پاشا از سران نظامی
و حکمرانان دوره سلطان عبدالعزیز و
عبدالعزیز عثمانی که شرح احوالش

و نیز ارتباطاتش با این امر در اسرار الاثار العمومیة و در
ظهور الحق ثبت است .

(ناموس کبر)

بزرگترین شریعت و کتاب آسمانی .

در کتاب اقدس است :

" قد نزل الناموس الاکبر "

عربی ابر . در لوحی است :

(ناهور)

" وكذلك اظهرنا نیهورا لامر من "

هذا الناهور الذی ارتفع فی هذا الهوا "

ثم اخضرن منه ديجورالقدس في هذا البلد الامين " نيبهور
وناهور هر دو صيفه مبالغه از نهر بمعنى جريان وسيلان مانند
عيوق و ناقور و جاموس است و ديجور خاك سيه فام يعنى
چنين آشكار ساختيم نهر سيال امر را از اين بيان شديده
الجريان كه برهوا بر آمد و زمين تيره قدس درين بلد امين بان
سبز و خرم گشت .

(نبا عظيم)
خير بزرگ در مستقبل . در قرآن است
" عم يتساء لون عن النبأ العظيم "
در لوح به عبد الوهاب :

" انه هو النبأ العظيم الذى انزل ذكره الرحمن فى الفرقان "
و در لوح صورت زيارت سيد الشهداء قوله :
" وهذا يوم فيه ظهر النبأ العظيم الذى بشر به الله والنبیون
والمرسلون " و در لوحى است قوله :
" نبأ عظيم ميفرمايد " الخ

مصدر عربى بمعنى عوعو وهفهف
جانوران و سگان . در لوح معروف
قد احترق المخلصون است :

" قد ارتفع نباح الكلاب من كل الجهات اين غضنفر غياض
سطوتك يا قهار العالمين " و در لوح رئيس است :

" قل بنباح الكلاب لن تمنع الورقا عن نغماتها " الخ .
عربى جهان در كتاب اقدس است :
(نباض)
" ينبغى نباضا " و در لوح حكماست :
" كن نباضا كالشريان فى جسد الامكان "

و در لوحى ديگر :

" كن عرقا نابضا فى جسد العالم و ربحا سائرا على الام "

(نبايل)
صفت عربى بمعنى نجيب و زكى و عظيم
و بامنقبت . و از دوره بيان نام محمد
بتطبيق اجدى حروف نبيل گفته
ميشد چنانچه در الواح و آثار نام مقام نقطه " على قبل نبيل "
يعنى على پيش از محمد كه على محمد است ذكر گرديد فى العثل

قوله جع :

" وان عليا قبل نبيل مظهر كل الاسماء و مطلع كل الصفات و كل
خلقوا بارادته و كل بامرهم يعملون " و از نبيل نامان مشهور در
آثار ملا محمد زرندي است كه محض تميز و تفكيك از نبيل
شهرت ان ديگر نبيل اعظم ياد گرديد و در تاريخ
ظهر الحق بتفصيل بيان احوال شريعت ميباشد و بسيار وقت
نامش بمقابل مطالعه كنندگان آثار ميباشد و از آن جمله سورة الدم
در ادرنه خطاب با و است قوله :

" هو الباقي باسمي الابهي ان يا محمد اسمع ندا ربك
 قل ان هذا العلي بالحق قد ظهر مرة اخرى في جمال الاظهر
 الاظهر الابهي " الخ ونيز سورة الحج وغيرهما است قوله :
 " قد حضر تلقاء الوجه كتابك وهذه صورته آنکه از حرق الحشا
 مقسوم گشته کیست من ان استمع ما يتكلم لسان القدم وكن
 من الشاكرين ان الذي هديناه الى شاطئ اليمين انت
 كتبنا في جبينه من قلم القدم هذا مؤمن انت و آوينا
 في السجن واحد وثمانين يوماً انت (حبر اسکندريه)
 ولكن جناب قبل علي (آقا محمد علي اهل قاین) بشاطئ بحر
 اعظم وارد شدند و از ظلم ظالمان محروم گشتند " الى آخرها
 وقوله :

" عليك سلام الله ورحمته قدرأينا كتابك ای نبیل
 بارها امر نمودیم و باز هم میگوئیم در بریه شام ذکر مالک انام
 جائز نبوده و نیست چه که اهل آن بغایت از شاطئ قرب
 بعیدند و از حریق عنایت محروم ارض آن بغایت مبروک است
 و خلق آن بغایت منحوس " وقوله :

" نبیلی اکثر از خلق از حق سم طلب نموده و مینمایند و بخیال
 خود شهید خواسته اند حنظل هواهای نفسانیه را بر عسل
 اراده رحمانیه اختیار نموده اند فوری الرحمن هذا هو الخسران

رضیع اگر از بالغ سم طلب نماید آیا اعطای آن جائز لا و
 نفسی ولو یصیح و بیکی امر این ارض مستور و سموم اعدا
 مکتوم لو احرق الحجاب لتموت ای نبیل این عبد در سجن
 اعظم مع ذلك ومع نهی اکبر دیگر چه وجه توجه
 باین شهر را جائز دانسته اند جمعی در حول ازهر قبیلی
 چاره او هام که میتوان نمود اصل رضای حق بود که اکثری از آن
 خارج یالیت نجد فرصة لیخرج من قلبی آه لعمری لوترانی
 بعینی لتری کل عضو من اعضائی فی فم شعبان آه آه عما
 ستر ولا ینبغی اظهارها سوف یکشف غطاؤها هفتاد
 نفس در سجن با جمال قدم علی زعمهم مسجون لعمری انما
 المسجون و جمالی ان المسجون و حیاتی ان المسجون بمقاصد
 کدامیک عمل شود من لا یحصى از که حمل گردد جز بلی
 کلامی نداریم جز نعم جوایی نه فکر فی القرون الخالیة
 و الاعصار العاضية ما ابتلی احد کما ابتلیت بلی وقتی ظهورات
 احدیه مابین جمع بودند که قدرت ظاهره بود واحدی بر
 تجاوز از ما حکم به الله قادر نه ایکاش سبب نوحه و ندبیه
 نقطه اولی را در این ظهور ادراک مینمودند لوتتفکر لتعرف
 علی قدرک لا علی ما عند ربک العلیم ای محمد بشنو چه
 میگویم الواح منزله عراق را قرائت کن مع ما نزلنا فی اول ورودنا

هنا لتعرف وتطلع بما ورد على محبوب الله العلي العظيم
 مبشر جمالم میفرماید نزد او دو کلمه بیش نیست بلی ولا حال بلی
 مانده ان اعرف لحن القول وكن من الصالحين ثم اللوح وما
 ظهر ما كنا فيه مكتوبت تلقاء عرش فائز آنچه در فقره علی مذکور
 مفهوم ومعلوم این بسی واضح است که عنایت حق نسبت باو
 بوده اگر جائز بود البته خود اظهار مینمودیم ومیطلبیدیم
 ابوالقاسم خان مدتهاست که در بریه حیرت سائل نسال الله
 بان يعرفه ما اراد انه هو الحکیم الخیر نبیلی نبیلی لعمری
 انت معی کم من قریب هو الغریب وکم من غریب انه هو القریب
 طوبی لقریب وقریب هذا الا کسیر الاحمر خذه امانة منی
 عندک والیهاء علی نفسی نظر بتوسط آنجناب آمدن علی
 بحیفا جائز ولكن بعد از انقضاء ایام معدودات رجوع بشهباء
 الی حدباء اصلح واحسن واقرب بالتقوی اما امورات ظاهره
 آن اسمین هاء ومیم من کثرة الحوالة کاد ان یهربا من
 العکة الی المکة والسلام علی خیر البریه
 وقوله :

" ان اشکر الله بما وفقک علی الطواف حول البیت الاعظم
 وفزت بالحج الاکبر ان احمد وکن من الحامدین
 تبلیغ در این دیار ابدأ جائز نه چه که بسیار مفتريات نفس

خناس مشرک بین ناس ز کرموده حتی گفته باطراف مخصوص
 بهر تبلیغ فرستاده اند و حال آنکه ابدأ این خیال نبوده
 ونفوسی موجود نه که باطراف آدم ارسال شود هر یوم عصیانی
 مرتکب بعد از افشاء اظهار توبه نموده ولكن در این ایام
 یجمیع مناهی قیام کرد لذا اطردناهما وترکناهما فی عذاب
 السعیر وعریضه عرض نمود ابد اقبول نیفتاد از ارض سر
 تا حین نه مرتبه توبه کرده از اقبول نشد معذک متنبیه
 نشدند لزال در نفاق بودند و در این ایام خرق سترها بما
 اکتسبنا شهید انهما من المشرکین الخ

و نبیل چون از ادرنه مأمور مصر شد و در آنجا بحبس افتاد و ابیاتی
 بدین منوال همی سرود :

درکنده و زنجیر نه عار است مرا	چون با سر زلفین تو کار است مرا
اینها همه نزد همت من سهل است	کز عشق تو عزم سرد ار است مرا
ایدوست بلات راحت جان من است	زند ان که برای تست رضوان است
من خضر ره عشقم و این جور و جفا	در ظلمت هجر آب حیوان من است

و چون حضرت بهاء الله را وارد سجن اعظم کردند و او از حبس
 آزاد گردید و خود را بکارساند و سه روز گذشت و نتوانست
 بسجن در آید و سید محمد اصفهانی بدولتیان خبر داد و او را
 اخراج کردند مدت سه ماه ونیم سرگردان و چو باد پویاندر

اطراف بود آنگاه توانست بعکا ورود نماید و این درسسال
۱۲۸۶ هـ ق بود که درسجن فوز حضور یافت و صورت مکتوبش
که از عکامورخ شب یازدهم ذیقعده ۱۲۸۹ برای بهائیان
درخش خراسان فرستاد چنین است :

" هوالعزیزالفالب القادرالبهیّ الابهیّ دراین لیل ظلمانی
که کلّ درخواب ناز آرمیده اند این عبدفانی درظلّ ضیاء و
سراج صمدانی بلسان عجز و نیاز بمحضرحبیبیان روحانی عرض
مینماید که ای شب بیداران ازعشوق یار وهجرنگار بشارت باد
شمارا که صبح وصال قریب است وای تشنگان بادیّه فراق
مژده باد شمارا که عنقریب کأس جمال از ساغریمثال محبوب
لا یزال شمارانصیب است خوشا حال حبیبی که دراین ایام
که وجود طفیان جمیع امکان را احاطه نموده از روح محبت
محبوب عالمیان باز نماند و قدمش ازسبیل استقامت نلفزد زیرا
که درامثال این ایام شناخته میشود رجال الله و اولیاء الله
واحباب الله از مادون آنها و اگرچنین ایام پیش نیاید و چنین
بلا یا رخ نگشاید هر مقلّی خود را در زمره اهل دل محسوب
خواهد داشت و هر باطلی خود را بحق منسوب خواهد نمود
این است که غیرت الهی نمیگذارد که حصاة خود را در زمره
لؤلؤ جادهد و زاغ سیاه در آشیان باز سفید مآوی کند قسم

بجمال ابهی که مستخر فرموده لاهوت اعلی را الی ناسوت ادنی
که اگر همین ملاحظه نبود آنجمال مبارک قادر بود که بیک کلمه
جمیع سلاطین ارض را سروپای برهنه بساحت اقدس ابهای خو
کشاند و بکل من علی الارض فی ساعة واحدة شراب ایمان وایقان
چشاند و لکن لان یمتاز النار من النور و اهل العظمة و السرور
من ملاّ الشّرك و الفرور سلطان بلا را امر فرمود که در هر دیار
علم برافزارد و بکل مدّعیین حبّ الله بپردازد و آنچه آباد نموده
ویران سازد تا بیفزاید بر حبّ و شوق و استقامت صادقین و ظاهر
شود نفاق کاذبین عسی الله یفرح کلّ احبائه و یسقی من زلال
الوصال کلّ اوّائه و ذلك یوم یفرح العاشقون و یخذل
المنافقون . محبوبان بنده جناب آقائی آقا میرزا علی علیه
بهاء الله و جناب میرزا باقر علیه لقاء الله و جناب نظر علیخان
علیه سناء الله و جناب حاجی عباسقلی علیه جمال الله و پسرانش
علیهم حبّ الله و جناب ملاّ محمد علی و میرزا ابوالقاسم و ملاحسین
و ملاّ جواد علیهم عزّ الله و جناب میرزا داود و میرزا محمد علی
جوان و ملاّ علیرضا علیهم غفران الله و رضوان الله و احسان الله
و جمیع احبّای درخش درخشان رجالاً و نساءً صغیراً و کبیراً
علیهم سناء الله و رحمة الله و برکات الله جمیع را بذکر الله الاعلی
و وجه الله الابهی ذاکرم که ای احبّاء الله قسم به جمال محبوب

که در این مدت مفارقت دوسه سال است آنی نشده که شمارا فراموش نموده باشم دیگر نمیدانم وفای شماها در چه مقام است اگرچه کل امور ظاهر و واضح است زیرا که تلفر اف روحانی از جمیع قلوب بیگدیگ متصل است و آنآ فآنا اخبار و احوالات در نشر و عبور و ظهور و مرور است و لکن لا یلتفت علیها الا کل موقن اعطاه الله بصرا الذی یکون من نور الله حدیداً وصیت این عبد بشما این است که دل را از جمیع نقوش ساده نمائید و جز جمال الله الابهی کسی رانستائید که او است خداوند لا شریک له ولا وزیر له ولا شبه له ولا نظیر له و بعد از حب آن محبوب که مقدس است از قبل و بعد دست بدامن حب و شفاعت غصن الله الاعظم حضرت سرالله الافخم الافخم زنید که این است مایه نجات و منبع عین الحیات طوبی للشاربین و بعد از آن با جمیع احبای ابهائی در مقام اتحاد و محبت و برادری باشید و کسی را بر کسی ترجیح ندهید تا از نزد خدا ترجیحش ظهوراً ظاهر شود منافقین را در میان خود راه ندهید این نبیلی ذلیل که کلب البهائ اسم اصلی او است شمارا برضوان محبت ابهائی داخل نمود شرط وفا این است که کلمات او را که در حب الله بشما القا نموده و افعالی که در محبت الله از او ظاهر فرموده فراموش ننمائید ان یا باقر البهائ

فی الحب الوفا لا تدع اغنام مولاک لیخطفهم ذئاب الخاطفة وکن اسد الله وسیفه و نار الله و نوره و فضل الله و قهره لتجزی کل نفس من عند مولاک بما اکتسبت ایدیههم لان الله قدرک بین اخوانک شأناً رفیعاً سنه قبل که در ادرنه بقاء الله مشرف شدم از جمال قدم امر صادر شد که این عبد اسامی جمیع احبای درخش را ثبت نموده بحضور مبارک ارسال دارم تا از عنایت صمدانی برای هر یک لوح بدیع نازل گردد و الواح کثیره منزل و نظر بخواهدش این عبد از برای چند نفس که یکی از آنها جناب حاجی که لسان الله ایشانرا پییر روحانی نامیده از آن حضور و زیارت لدی العرش حاصل شده بود در همان ایام این عبد عراض مفصله از برای اکثری از احبای آنولا معروض داشته بودم بنا بود که رافع عازم شود که شمس قضا طالع شد و قمر بلا لایح گردید دیگر چه عرض شود که در این مدت یکسال چه ها وارد شده بجمال قدم و طائفین حول و جمیع منسوبین در کتب بلاد که هر یک بقدر خود از این خمخانه جامی و جرعه ای و تسه جرعه ای نوشیده البته بشما هم قسمت رسیده است هنیئاً للفاضلین و طوبی للشاربین و این عبد بجهت امری از ادرنه بمصر رفته بودم چهار ماه در آن ملک فرعون یوسف آسا مسجون و بانواع بلایا مقرون شدم و در ایام حبس عرض شد :

از کنده و زنجیر نه عار است مرا چون با سر زلفین تو کار است مرا
اینپاهمه نزد همت من سهل است که عشق تو عزم سردار است مرا
آید و ست بلات راحت جان من است زندان که برای تست رضوان من است
من خضر ره عشقم و این جور و جفا در ظلمت هجر آب حیوان من است

باری در حبس بودم که جمال قدم حصن عکا را مزمین فرموده
بنور جمال خود در ظاهر مسجون و در واقع جمیع سلاطین و ملوکش
اسیر منت و مرهون باری چهار ماه قبل بر این بحسن الله و اورد
شدم و سه روز ماندم و بنیض لقا فائز نشدم و جمال اصفهانی
فساد نموده این عید را از بلاد اخراج نمودند و سه ماه و نیم
در کوهها و صحراها گردیدم تا عنان صبر از دست رفت دوباره
توکل نموده آمدم و وارد شدم و امشب که شب یازدهم ذی قعدة
سنه ۱۲۸۹ میباشد سیزده شب است که در حصن الله ساکن
ولی هنوز بشرف لقا فائز نشدم و گاهی جناب خادم الله و احبب
الله تشریف میآورند رزقنا الله و ایاکم لقا و چند یوم قبل فرموده
بودند که نبیل برای دوستان ایران کاغذ بنویسند لهذا بدین
مختصر امشب یاد آوری نمودم کربلائی عباس و عیالشان و جمیع
احببای سرچاه را از زبان این عبد نا کر بذر الله الابهی شوید و
اصحاب راهمیشه بذر الله واجتماع سرگرم نمائید خدا با شماست
که ۴ یوم است که بلقا فائز شدم رزقنا الله عما رزقنا ۲۲ محرم

۱۲۸۶ مرقوم شد توفیق مبارک برای شما و سرکار نائب ارسال
شد خائف مباشید و از اظهار امر الله در بیخ نکنید نیک و بد
شما محبوب عالمان از چشم این عبد مشاهده میفرمایند
دیگر اختیار با شماست یک مثنوی این ایام نوشتم با آنجناب
ارسال شد سوادش بردارید و احباب را مجتمع نموده گل پیوم
او گل شهر بخوانید والروح علیکم :

از بلایای بهایادی کنید بعد از آن اندر بلا شادی کنید
سنه قبل توقیعات بجهت جمیع احببای درخش ارسال شده بود
امساله آقای آقا میرزا علی اکتفا رفت و در واقع همان لوح همه
را کفایت مینماید لومن شطر الله و رضائه بنظرون * و از نبیل
مرقومه ای در بیان ارت منصوص در کتاب اقدس و نیز در بیان
ماه و سال و ایام مهمه است که در سنین عکا از آنجا نسخ کثیره
فرستاد و بعین خطش باقی است قوله :

* آنچه حضرت اعلی روح العالمین له الفداء در کتاب ارت
فرموده اند " الخ و از ابیات متنوعه کثیره اش مثنوی :

بسمه المظلوم
ازد و چشمای قلب امکان خون بیبار
تا شود خون موج زن از هر کنار

ای خراسان از جگر برکش خروش
همچو دیگ از آتش حرمان بجوش

.....

چون ده و دو سال بعد از اضری
مدتش گردید در بغداد طی
شاه ما عازم بسمت روم شد
ارض بغداد از لقا محروم شد

.....

چار مه چون ماند در شهر کبیر

.....

در ادرنه بود آن شه پنج سال

.....

بافغان وناله و غم چون دوهشت

از ربیع الاول غرقه گذشت

از ادرنه شد جمال الله برون

..... الی آخرها که مقصدار

۳۴۵ بیت در بیان خروج حضرت بهاء الله از ادرنه تا احوال

ایام عکاست . دیگر مثنوی :

بسم الله الاقدس الابهی

ای قلم آگاهی از سوز دلم
بر فراز قلّه جان زن علم
از غریبان بهاذکری نما
غلفی انداز در ارض و سما
آن غریبان که ز عشق زوال جلال
در گذشتند از دیار و اهل و مال
گاه در خلق جهان خوار و حقیر
گاه در دست ستمکاران اسیر
موطن انسی ندیده بیست سال
شتمل از عشق سلطان جمال

.....

و شرح واقعه غرق کردنش خود را بعد از صعود محبوب فرود
صمدش در تاریخ مسطور است و در ضمن نام محمد در خطابی
نیز زکری از نبیل است در بیانی از غصن اعظم عبدالبهاء
در باب ابتدای ورودش به عکا چنین مذکور است :
" نبیل بطور ناشناس و بالباس اهل بخارا بعکارسید ولکن
حکومت شناخت و فی الفور امر به تبعیدش کرد "
دیگر از مسّیان مشهور نبیل آقا محمد قاضی نبیل اکبر که
فاضل قاضینی معروف میباشد چنانکه در ظهور الحق شرح

داده شد سید ابوطالب مجتهد و همراهانش حاجی ملاعلی اصغر و حاجی ملا میرزا و غیرهما تحریک کردند و حکمران اورا بکلاته عرب تبعید و توقیف نمود پس با ضرب و آزار به بیرجند آوردند و امر بتوقیف در وطنش قریه نوفرست قائن و منع عموم از ملاقات نمود و بعد چندی باز بتحریک سید ابوطالب برای بردن بطهران بمشهد آوردند ولی حسام السلطنه همراهی کرد و بعد از او مؤیدالدوله رعایت نمود و سید ابوطالب از حاجی سید اسدالله و میرزامهدی و غیرهما توقع حکم تکفیر کرد و آنان ندادند و بالجمله نبیل اعظم ملا محمد زرنندی مذکور بخراسان رسید و فاضل قائینی و دیگران را که بایستی بودند هدایت بمقام ابهی نمود چنانچه در اثری از خادم الله است قوله :

" در باره جناب نبیل مذکور اشتید از اول ظهور نیر اعظم از افق عالم نداء الله را اصف نمود چنانچه بعد از اعلای کلمه و ارتفاع صیحه فرداً و احداً از ارض طاء بارض خاء توجه نمودند و جمیع ناس را بحق دعوت کردند و چه مقدار بلایا و شدائد که برایشان وارد شد معذک لیللاً و نهراً بشنای حق و تبلیغ امرش نظماً و نشرأ ناطق بودند " الخ و چون فاضل بطهران رفت و در آنجا تزوج کرد و بقزوین رفته بماند و از هیجان معاندین در طهران بصدورش بیاسود و از زوجه مذکوره نیز تخلص یافت

سپس به عکارتی دو ماهی لذاذ روحیه از محضر ابهی همی برد و بعد از عودت حسب اراده مطاعه باصفهان و شیراز و یزد سفر کرد و مجدداً از طهران و قزوین به تبریز شتافته و پس از مدتی در سال ۱۲۹۹ بقزوین برگشت و در آنجا تأهل اختیار نمود که از او دختری شده نسلش برقرار ماند و بسال ۱۳۰۴ با عائله بطهران آمد و خانه برقرار کرد و سفر تبلیغ باقسام ایران نمود و غالباً در طهران اقامت داشت و در سفر اخیرش بخراسان چندی در قوچان مورد مهربانی و عطیّت شجاع الدوله امیر آنجا بود پس به عشق آباد رفت و ایامی در بخارا توجه دانایان را جلب نمود و همانجا بسال ۱۳۰۹ درگذشت و آقا میرزا محمود افغان سنگ مرمر لوحه قبرش از سمرقند آورده مزار ساخت و خاندانش که از دخترش و دامادش شیخ محمد علی برادر زاده اش برجایماندند بنام نبیل اکبر مشهور و معروف اند و در یکی از الواح خطاب باوشهیر بنام لوح حکما است قوله :

" یذکر فیہ من یذکر الله ربّه انه له والنبیل فی لوح عظیم یا محمد لا تحزن من شیء افرح بذکری ایاک و اقبالی و توجهی الیک و تکلمی منک بهذا الخطاب المبرم المتین تفکر فی بلائی و سجنی و غربتی و ماورد علیّ و ما ینسب الی الناصر الا انهم فی حجاب غلیظ " و در خاتمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسینخان

همدانی بدستور مانگی صاحب زردشتی هندی که تصحیح
نموده بنام " تاریخ فاضل قائینی " ویا تاریخ " مانگی صاحب
مشهور گردیده چنین نوشت :

حظه
" مصحح تاریخ نبیل اهل عالین عفی الله عنه گوید بعد از ملا
این نسخه شریفه کثیر الفوائد مزید العوائد مشهور آمد که لباش
بقشور و انوارش ممزوج بظلمات وهم دیجور است حیفم آمد
و بر این نسخه شریفه نپسندیدم که در مثل این ایام که در کتب
بایام الله موعود و زمان محو دوهومات و صدور معلومات و تمیز
عالم اکبر و انقضاء دورات طفولیت و ازمنه افسانه و قصص اسست
تألیف شود بجهت تذکر عباد و هدایت غافلین بلاد و راقدین
مهارد آباء و اجداد استنادی بموهومات و تمسکی بمجمولات و
تشبثی به تقلید و تبعیت باشد لذا خالصاً لوجه الله و حباً
لا بناء الوطن اکمالاً للنعمه و شفقةً علی المحببین و ترحمًا علی
الناظرین در مقام تصحیح و تخلص این نسخه برآمده و پاره از
زوائد و ظنونات و قیاسات که اساطیر الا ولین و مبتنی بروهم و
گمان و تخمین بود و بعضی از اشعار زائده بعید المناسبه را
محو و شطری از اطلاعات و مستحضرات خود را در ایام سیرو
مجاهده که متیقن و معلوم بود اثبات نمود رجا از متبصرین و
منصفین اخوان و ناظرین با امان آنکه نسخه را که پیش از

این تصحیح و نوشته شده بکلی بحویا از روی این مصحح قلم
زد تصحیح کنند و نسخه جدیده را هم از روی این نسخه
استکتاب فرمایند تا محبوب و مطبوع طباع لازمه الاتباع و مقبول
اسماع همه اصغیا گشته مقبول عقلا و دول و منظور بزرگان و
دانیان همه ملل گردد و ما وقد استنسخت هذه النسخة لنفس
بعدها بیدی الغانیه لینتفع بها الاخوان و ببقی اشرقی فی
بقیه الا زمان بعد فنا هیکی و محو اثری و طیران روحی و غروب
حقیقتی و رجوعها الی ما بدئت منه و تغمسها فی بحر البقاء و یم
الصقات و الاسماء و تغردها علی اغصان شجرة طوبی و افنان
سدرة المنتهی و السلام علی من اتبع الهدی " انتهى و این
عمل تاریخ را در حدود سال ۱۳۰۰ هـ ق انجام داد چنانکه
در محلی از آن چنین نگاشته :

" و هنوز که فریب چهل سنه میگذرد یوم فیوم در دین خسو
محکمتر و در ایثار جان حریصتر شدند "

دیگر از مسییان شهیر مذکور در آثار بنام نبیل آقامیرزا محمد
علی قائینی بنام نبیل قبل علی و نبیل قائن در آثار بسیار
ذکریافت از آن جمله در لوحی خطاب با اهل قائن قوله :

" انا نکون مجالساً فی السّجن و قعد العرصدین الذّین بهما
منعت السّحاب و سعرت النیران (نسخه لوح چنین بود و مراد

سید محمد اصفهانی و میرزا ضاعلی کج کلاه میباشد) و از داخل
 احد باب المدينة مقبلاً الى الله اخبار رئيسه ما لذي امنعت
 الاحباب عن شطر ربهم العزيز الوهاب واذكر ان دخل
 نبيل قبل على و اراد ان يحضر تلقاء العرش اخذه الغافلون
 واخرجوه عن المدينة بذلك ناحت الوراق و بكت الاشياء
 واصفرت وجوه الذين اقبلو الى الله العزيز العنان في كل يوم
 ورد علينا ما لا ورد على احد من قبل عند ربك علم ما يكون وما قد
 كان ان ارسل الواحا يوسوسان في الصدور لياخذوا لوح الله
 واثره لذا منع ماء الحيوان وغلقت ابواب اللقاء على الذين
 توجهوا الى وجه ربهم العزيز المستعان يشاورون في كل
 الاحيان لسفك دمى بعد الذي حبسنا في السجن بما اكتسبت
 ايديها الخ وقوله :

" واذكر ان دخل النبيل مع اخويه مقبلا الى الله رب العالمين
 اخذوه لدى الباب بما اوحى الدجال (سيد محمد اصفهانی)
 في صدور الطالمين لما دخلوا مقر الحكم قيل نجد منكم نفحة
 الرضوان وعن وجوهكم نصره الرحمن ليس لكم مقر عندنا ان اخذوا
 في الحين قال اما سمعتم اكرموا الضيف فبهت الذي ظلم
 قال اخرجوه من المدينة كذلك امرنا من رئيس الفاسقين ورد
 على النبيل قبل على ومن معه كما ورد عليه ان ربك له والعليم

البصير نسأل الله بان يكفي شر هذين انه على كل شئ قدير .
 ديگر حاجی محمد قزوینی بنام نبیل قزوین و پسر دوش حاجی
 شیخ محمد علی بنام نبیل بن نبیل که در اسلامبول برای این امر
 خود را مسموم و هلاک ساخت و خاندانش بنام نبیلی برقرارند .
 دیگر حاجی محمد باقر همدانی بنام نبیل مسافر در السواح
 مذکور است . وعلیقلی خان نبیل الدوله که بالاخره در امریکا
 ازدواج کرده عائله برقرار ساخت و مقرش در آنجا شد .

در لوح بناصرالدین شاه :

(نُبیل)

"نیل ما کنزوا" بیرون ریخته شد آنچه
 دینه و نهان کردند .

(نجات)

درباره عقیده مسیحیان راجع بنجات
 که مشهور میباشد در خطابی و بیانی
 از مرکز عهد ابهی عبدالبهاء است :

" المسيح ما قال انا افدى نفسى فقط للمسيحيين بل لكافة
 العالم و بناء على ذلك غير المسيحي ايضا قد نجى وخلص من
 خطيئة آدم "

(نجف - نجفعلی)

نجف شهر متبرک معروف مسلمانان و مرکز
 علمی دینی شیعه که در تاریخ
 ظهور الحق در واقعات مرتبط با این امر

نجف آباد - نجفی

که در آنجا رخ داد بتفصیل مذکور میباشد و در لوح به نصیر است :

" اگر ناس خود را معلق به ردّ و قبول علماء و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای ایمن علماء نمیماند " و در مابین شیعیان ایران محالّ و اشخاص -

بسیار تبرکاً و تذکراً بنام نجف مسمّی شدند شیخ نجفی مخاطب لوح مشهور شیخ محمد تقی اصفهانی ابن شیخ محمد باقر که فی مابین بهائیان پدر بنام ذئب و پسر بنام ابن الذئب مشهور میباشد و بمناسبت اقامت سنینی چند در نجف که درس فقه و اصول خواند محض حصول ریاست خود را باین لقب شهرت داد و در ضمن نام بقبر و ذئب مذکورند . و نجف آباد قصبه تابعه اصفهان و از مراکز جمعیت بهائیان از دوره بیان است و امور تاریخیّه و شهداء بسیار متعلق بآنجا است که در تاریخ تفصیل داده شد و در آثار غالباً ن ج و گاهی ن تنها رمز از آن گردید قوله :

" ن ج بنام خداوند یکتا ای حسن کتابت لدی المظلوم حاضر الخ و نجف علی نام سید زنجانی در آثار مذکور است منها قوله :

" و منهم من فدی نفسه فی الطاء " الخ و ذکری از وی ضمن نام

طاء میباشد و در بیانی از حضرت عبدالبهاء است :

" نجف علی و محمد قلی شغلشان در سفر از بغداد به سامسون نصب چادر و خیمه مبارک بود و نوبتی در یکی از بلاد تأخیر کردند و والی و دائره حکومت خیام را بدستهایشان بکمال خضوع و احترام نصب کردند " انتهى و در ضمن نام زیارت هم ذکری از نجف است .

نام مجله ماهیانه بهائی دارای د و (نجم باختر) قسمت فارسی و انگلیزی که چند سال Star Of The West بهمت احمد سهراب اصفهانی و ویندست امریکائی نشر مییافت .

نام ولایتی از قفقاز که گروهی بهائی در آنجا بود و از آنان میرزا علی اکبر (نخجوان) نخجوانی در ایام غصن اعظم عبدالبهاء مذکور در آثار و مشهور گردید .

در سورة الاستقلال از الواح ادرنه است " و یبعث کلّ عظام نخرة " بمعنی کهنه و پوسیده .

قصبه و مرکزی قدیم و معروف از این امر در ایران که اوضاع و اشخاص مربوط آن (نراق)

در تاریخ ظهور الحق بتفصیل مذکور و در آثار نامبرده شدن و
ن ر رمز از آنجا است و ملا جعفر و حاجی میرزا کمال الدین
جداگانه ثبت اند .

در صورت ص : " قد نَزَغَ الشَّيْطَانُ فِى
صدرهم " شیطان در سینه هایشان
وسوسه کرد .

(نَزَغ)

نزول مصدر مجرد لا زم عربی بمعنی فرود
آمدن انزال تَنْزِيلٌ مصدر مزید متعدی
بمعنی فرود آوردن و در آثار مقدسه
بمعنی صدور و اصدار آیات بطریق وحی گردید که از سماء معنوی
نامحدود و غیب بر اراضی افتده مقدسه منیره نزول مییابد . و در
لوحی است :

" نعمة الله قد نزلت من سماء مشية ربكم الرحمن انك تراها على
هيكل الانسان كذلك كان الامر منزولا " که محض مراعات نظم
کلام و اختصار باء حرف تعدیه و ضمیر حذف گردید و بتقدیر
"منزولا به" میباشد .

عربی خویشی خویشاوندی نزدیکی
در لوح به سلمان است :

(نَيْبَةٌ)

" نسألك اللهم بالذين جعلهم الاشقياء "

اسارى من الزوراء الى الحدباء بالنسبة التى كانت بينهم وبين
مظهر امرك " الخ که مراد گوهر خانم حرم کاشی و برادرش میرزا
مهدی میباشد که در بین اسراء بودند .

عربی از طیور شکاری در مناجاتی از خطابی
است :

(نَسْرٌ)

" اَيْنَ الْبِغَاثِ مِنَ النَّسْرِ الطَّائِرِى الْاَوْج "

الاسمى .

عربی نَسَمَةٌ دَمٌ و نفس و نیزه هوا . نسمات
جمع . در کتاب اقدس :

(نَسَمَةٌ - نَسَائِمٌ)

" قد ماجت بحور الحكمة والبيان بماهاجت "

نَسَمَةُ الرَّحْمَنِ " و در لوح ناصر الدین شاه :

" نسمات رحمت رحمن این عباد را تغلیب نموده " و در لوح به
شیخ سلمان :

" از شهر جان بنسائم قدس " الخ و در لوحی دیگر :

" انشاء الله باید در این ایام روحانی از نسائم سبحانسی و
فیوضات ربیع روحانی محروم نمانید " نسایم جمع نسیمه صفت
بمعنی وزنده .

عربی در اصطلاح فقه اسلامی حدی مقرر

که چون اموال و نقود و مواشى بآن حد

(نَيْصَابٌ)

رسد اخراج زکوة واجب گردد در کتاب اقدس است :
" سوف نفضل لك نصابها اذا شاء الله "

از جمله نصرالله نامان مذکور در آثار
میرزا نصرالله تفریسی بابی بود در لوحی
(نصرالله)
است :

" از همشیره بیچاره می پرس که با چند نوع از غلت ناخوشی از آن بیت
خارج شده و در خانه جناب کلیم بکمال فرح و سکون و تمکین
مستقر شده و بفضل الله در کمال راحت است آنقدر میدانید که از
سجیه شخص معهود است که آنچه را مرتکب است بعد از ارتکاب
با طرف با اسم دیگر انتشار میدهد و عنقریب بر همه شما معلوم
خواهد شد بحمد الله همشیره معطمه عالی در کمال راحت در ظل
عرش ساکن و بمقر تمکین متمکن و بالحقیقه ایامی که در عمر گذراند
این ایام است از جمیع جهات مطمئن و خاطر جمع باشید " بیان
احوال خواهر میرزا نصرالله زوجه میرزا حبیبی ازل است که در ایام
ادرنه باشوهر زد و خورد کرده بخانه کلیم پناه آورد .

دیگر ملا نصرالله شه میرزادی در تاریخ تفصیل داده شد .
دیگر سید نصرالله از برادران سادات خمس گیلانی معروف به
باقراف مخصوصا در آثار مرکز میثاق عبدالجبار مذکور است .

عربی یاری و کومک بسزا . در لوحی است :

(نصرت)

" بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان به

تسخیر افنده و قلوب عالم مشغول شوید "

و در لوح به ناصرالدین شاه معنی نصر برای این امر و برای صاحبش
راکه در آثار بسیار است بیان فرمودند که بتبلیغ و هدایت نفوس
میباشد و در آن ضمن این جمله است :

" پس نصرت الیوم اعتراضی بر احدی و مجادله بانفسی نبوده و
نخواهد بود " الخ که منظور استدراک و ابراز نفرت از عمل
جسورانه تیراندازی و حمله بابیان به ناصرالدین شاه میباشد
در دعا و مناجاتی برای ایام صیام است :

" وان نصرک نفسی و عنایتک ایای هو ارتقائی الی الرفیق الاعلی
و خروجی عن بین هؤلاء الاشقیاء الذین ماکان بینهم الی
صفینة و بغضاً ایرب فاصعدنی الیک یا من بحرکة قلمک خلق
طلکوت الانشاء " .

عربی تیغه و بیگان کار و ونیزه و تیسر .

(نصل)

نصال جمع در مناجاتی از خطابی است :

" الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار

البلاء غریقاً فی بحار البأساء والضراء هدفاً للنصال " الخ

(نصیر - نصیری) از جمله نصیران مشهور مذکور در آثار حاجی نصیر قزوینی است و در ضمن خطابی با و این جمله میباشد :

" ای ملأ بیان آیا ملاحظه ننموده اید که در عشرين از سنین در مقابل اعداء بنفس خود قیام فرمودند " که معلوم است در ایام ادرنه صدوریافت و قولش :

" حال ملاحظه نمائید که باب فضل مفتوح و توما مورید خول و لکن تو خود را بظنون و اوهام محتجب نموده از مقر قرب دور مانده تا لله الحق بشأنی از غمام فضل امریه و سما فیض هاطل که در يك ساعت معادل الف بیت نازل پس تو پناه بر بجزق در چنین یوم و این لوح را در بعضی ایام ملاحظه نما که شاید روائح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدره غلیه را از تومنغ نماید و تورا در صراط جنت مستقیم دارد " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :

" از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق تسلیم بعد از شهادت چشم او را کنند و دماغش را بریدند و ظلم بمقامی رسید که اهل مالک خارجه گریستند و نوحه نمودند و در باطن از برای عیال و صفار بعضی اطراف مالک اعانت نمودند " الخ و نام نصیری بفرقه علی اللهی مشهور که در رساله

مقاله سیاح است :

" تحت محافظه سواران نصیری بدار الخلافه روانه نمائید " اطلاق گردید .

در لوح به ناصرالدینشاه :

(نصب) " قد نَصَبَ ضَحْفَاحَ السَّلَامَةِ " بزمین

فرورفت و خشک شد پایاب آرامش

و آسایش که ضمن نام ضحفاح هم ذکر است .

(نَضْرَة - نَضْرَت) نَضْرَة عربی رونق و با آب و رنگی و سرسبزی

در لوح به نصیر است :

ناضرة - نصیر) " و علی وجهه نَضْرَة الرَّحْمَنِ " و در خطاب

وصایای عهد است :

" وَالصَّلوةُ وَالْبَهَاءُ " علی اول غصن مبارک خَضِلْ نَضِر " الخ بمعنی

سرسبزی و در خطاب معروف به عمه است :

" وَخَضَلَتْ وَنَضَّرَتْ (تازه و بارونق و سرسبز شد) وراقت " و در

لوحی است :

" با وجود ناضرة مستبشره باید دیگر معاشرت کنید "

در عرف عربی و فارسی سپاهیان . در لوح

(نظام) به رئیس است :

" وَاخِذِ النَّظَامَ كُلَّ الْاَبْوَابِ "

در ناعق ذکر است .

(نَعَّاقٌ - نَعِيقٌ)

نعره عربی صحیحه و فریاد . در آثار

(نَعْرَةٌ - تَنْعَرٌ)

و خطابهها است :

" پس ای یاران با وفا نعره یابها "

الابهی بر آرید " و در لوحی است :

" ان لا تعتنوا الذین یدعون العلم فی انفسهم ولا یخافنکم

کبرعمائمهم و تحرک السننهم و تنعروهم (نعره کشید نشان)

حین ینکرون الفیض من هذا السحاب المشرق المرتفع العزیز

العزیز "

در لوحی است :

" یا محمد اسمع نداء ربك من هذا المقام

(نَعَسٌ)

الذی لن یصل الیه ایدی الممكنات

ولا افئدة الموجودات ولا حقایق الذینهم نعسوا (پینکی زدند)

فی اقل من آن فی هذا الامر المقدس العزیز المستور "

پادشاه عرب حیره . در لوح در وصف

(نَعْمَانٌ)

انقطاع است قوله ج ع :

" ثم اذكر النعمان الذی كان من اعز

الملوك ومن قبله احد من الكيان اذا تجلت علی قلبها شمس

الا نقطاع ترکا ما عندهما ان النعمان كان مستويا على عرش

الملك اذ اسمعناه كلمة من كلماتها العليا اهتز وتفكر وتحسر ثم

انتبه وقام وقال مخاطباً الى نفسه لا خير فيما ملكته اليوم وغداً

يملكه غيرك كذلك نبيناه وانا المقتدر القدير " واز غصن اعظم

عبد البهاء در رساله مدنیّه و در بیان برای جمعی قصه نعمان

بن منذر و یوم نعم و یوم بؤس بتذکار دوندیم مقتولش و ورود

حنظله مذکور و مشهور و همیشه .

عربی بانگ کلاغ . در خطاب به عمه :

(نَعِيبٌ)

" او فنيك نعيب الغراب عن صفير العقاب "

و در لوح برئیس است :

" وَنَعَبَ غراب البين " که در نام غراب ذکر است .

عربی جمع نفحة . بمعنی وزش و بسوی

و کلمه نفحات و نفحات در آثار این امر

(نَفْحَاتٌ)

بکثرت استعمال شد . در لوح به

عبد الوهاب است :

" انه يذكرك في سجن عكا بما كان بحر الرحمة للامكان و نفحة

الرحمة لاهل الايمان طوبى لمن وجد نفحات الوحي " السح

وقوله :

" شاید نفحات قمیص رحمانیه را که ایوم ساطع است بیا بیید "

ودر لوح به رئیس است :

" اخذتهم نفحات الوصال "

عربی بمعنی یک بار دمیدن . نفحات

جمع در لوحی است :

(نَفْحَةٌ)

" فانفخ فیهم نفحات ذکرمالك الصفات

یا امر من لدنا "

عربی ترس کرد رم کرد کوچ کرد در رفت

در لوح به نصیر است :

(نَفَّرَ)

" اخذت الزلزال مظاهرا لاسماء وكل

من علی الارض واكثرهم كفروا ثم نغمر "

نَفَسَ عربی بمعنی ذات و خود و بمعنی

(نَفْس - نَفَس -

هوی و میل و بمعنی نفس ناطقه و جان

انسانی . از مقام نقطه بر قول مشهور

تَنَفَّس - نَفِيس)

حضرت علی امیر المؤمنین " من عرف

نفسه فقد عرف ربه " شرحی است قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم قال السائل سلمه الله ما معنی

الحديث العروى عن علی علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف

ربه اعلم یا اخى رحمك الله اتى اوصيك قبل البیان بوصایا

ان تقبل منى سهل عليك والآ اشتد عليك الامور ولا سبيل لك

الى المعرفة الا بمعرفتها اولها ان تطهر قلبك اولاً عن كل

قاعدة اخذتها من علمائك لانهم اخذوا من عيون كدرة فلما

خلق الممكنات بالا مر والممكن ممتنع الوصول والصعود اليه

والحق سبحانه اجل واعظم ان يعرفه احد لان المعرفة

فرع الاقتران ووجب فى الحكمة ان يصف نفسه للممكنات

وان وصفه احداثه لا من شئ وهذا الوصف لا يشبهه من الخلق

جعله الله سبيل معرفته وآية توحيده وجعل الله ذلك

الوصف حقيقة وبعد ولكل الاشياء هذه النفس موجودة

من عرفها عرف ربه " الخ و در مناجاتى ضمن جواب اسئله

بعضى از مؤمنين سابقين وتابعين قوله :

" وان الذى سأل من حكم النفسين فى الآية المباركة فانك يا

الهي قد بينت حكمه فى التفسير بان لو كان البحر مداداً

لكلماتك لנגد البحر قبل ان تنفد كلماتك ولو جئت بمثل مددا

واردت من ظاهر تلك الآية شجرة الكفر وظلها من القرب

فى الامثال مظاهرها " الخ كه مراد نفسين بمعنى شخصين مذکور

در شرح سورة يوسف میباشد و در لوح به شيخ سلمان است

قوله :

" نفسى راكه در شهور وسنين بيد رحمت تربيت فرمودم بر قلم

قيام نمود " انتهى كه مراد شخص ميرزا يحيى ازل است . و

عبارت بنفسه لنفسه در کتب حکمیّه و در آثار این امرشایع
 الاستعمال است که بآء مفید سببیت و بدین معنی است که خود
 سبب و علت بوده و لام مفید غایت و بیان آن است که خود نیز
 علت غائی و پایان میباشد چنانچه نیز در لوح به سلمان است :
 " ای سلمان دلائل این بیان را در کل اشیا بنفسه لنفسه
 و دیمه گذاشته ام " الخ که دو علت فاعلی و علت غائی که یکی
 است و آن ذات حق تعالی میباشد در هر شئی تجلی دارد . و
 در لوح به رئیس است :

" انه استکبر علی الله و مزق اللوح بما اتبع النفس والهوى
 وینبغی لهم ان یفردوا بانفسهم فی سبیل احبائهم " الخ که
 نفس بمعنی هوی است . و قوله :
 " واما ماسألت عن النفس فاعلم ان للقوم فیها مقالات شتی ومنها
 نفس ملکوتیه و نفس جبروتیه و لکل حزب فیها بیانات " که
 مراد نفس بمعنی روح و جان است . و از آثار لطیفه در السواح
 خطاب بنفسه است :

" یا نفس الی متی لا تخمد نارك و تسکن لهیبك و شواظك و الی
 متی تهیم فی هیما الضلال و ترکض فی مغازة الال کما تطعم
 یزداد جوعك و کما تروی یكثر ظماؤك نار بغیک لا تطفی و دشار
 غیک لا تبلی فمخبیب من ناجاك و مطرد من دعاك مطیتك الهوی

و عطیتك العلی (تکبر) شیمک الشهوات و سجایاک الخطیات
 ناکث العهود و ناکص کلّ مقبل محمود الی متی لا تسکنی ایتها
 الامارة بالخطیة و العمارة مبیّنة المنیة (خوابگاه مرگ) هاتک
 سربال الانصاف و فاتک الابطال بالاعتساف ظلّمتک (بفتح
 ظاء بمعنی تبسم) مسموم و ظلّک یحموم الی متی لا تقنعی و لا
 تشبعی یا ایتها النفس الخادعة المزخرفة و الجیفة المزینة الخ
 و در لوح به نصیر است :

" ثم اعلم بان نفس الذی یرج من هؤلاء انه یؤثر نفس الشعبان
 و در کلمات مکنونه :

" و از نفس بگذر و بانفس رحمانی در فضای قدس روحانی بیسار ام
 تنفس نفس کشیدن در خطاب معروف به عمه :
 " و تنفس نسیم الاسحار " نفیس با ارزش و گرامی و مرغوب و در
 لوح حکماء :

" لا تصرفوا نفود اعمارکم النفسیه فی المشتیهات النفسیه "

مصدر عربی بمعنی نیست و ازاله و دور

کردن و در اصطلاح بیان بمعنی انکار (نفی)

امر الهی و عدم ایمان است و حرف نفی

بمعنی اهل انکار در لوح به سلمان است :

" ای سلمان این ایام مظهر کلمه حکمه لا اله الا هو است چه

که حرف نفی با اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته و آنچه مشاهده نموده که لم یزل حروفات نفی علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه بوده در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتیم و حکم آن لوشاء الله از سماء مشیت نازل خواهد شد و بعد ارسال خواهیم داشت " الخ و مراد طرد و رفع میرزایحیی ازل است یعنی برجای لاله الا اله الله ابهی و نحو آن مقرر گردید و تلویح این است که در داخله ادیان سابقه مخالفین مقدم شدند و در این امر چنین نشده و نخواهد شد " و نفی بمعنی تبعید بلد که بترکی سرگون است و در آثار این امر وافواه بهائیان شهرتی مخصوص یافت و در بیانات غصن اعظم عبدالبهاء برای جمعی در وصف تبعیدهای ابهی و تأسیس امرش در سجن است :

" هل سمع باحد نفی ثلاث مرّات تحت السیف والاغلال مهّده ملكاً عظيماً " و در کتاب اقدس است :

" قد كتب على السارق النفسى " و در سوره مائده آیه ۳۱ از قرآن است :

" انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فساداً ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم وارجلهم من

خلاف او ينفوا من الارض ذلك خزي لهم في الدنيا ولهم في الآخرة عذاب عظيم " چون جمله " يسعون في الارض شامل سارقین و قطاع الطریق میباشد که مشمول از " كتب على السارق النفسى " الخ از کتاب اقدس میباشد پس توان گفت که حکم قرآن و اقدس متوافق اند و فقط حکم قتل و صلب و قطع ید و رجل را نسخ و رفع فرمودند .

بیماری و درد معروف پا که اصل کلمه

شاید یونانی و مستعمل در عربی و فارسی (نقرس)

است . در مقاله سیاح :

" و چون ناخوشی نقرس شدید بی پای پادشاه عارض شد " الخ

نقز مصدر عربی بمعنی شکستن و پیران (نقض - ناقض) کردن تاب ریسمان را باز کردن در لوح

حکما :

" فيها نقضت العهود " در لوح شیر مرد :

" وتحفظنى من شر اعدائك الذين نقضوا عهدك وميثاقك "

و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء کلمه نقض و ناقض و ناقضین نسبت

بمخالفین عهد از اغصان و غیرهم بقدری کثرت استعمال و

تداول یافت که لقب و شهرت آنان گردید .

(نُقْطَة)

لقب وشهرت روحانی باب اعظم گردید
 و خود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده
 لقب مشیت کلیه و مظهر آن فرار دادند
 و باین اعتبار خود را نقطه باء یعنی نقطه بیان و محمد رسول الله
 را نقطه فاء یعنی نقطه فرقان و عیسی مسیح را نقطه الف
 یعنی نقطه انجیل و موسی کلیم را نقطه تا یعنی نقطه تسورات
 خواندند چنانچه شمه ای ضمن بیان شرح سوره بقره و ضمن
 نام رضوان ذکر است و در توفیق به محمد شاه :

" انا النقطة التي بها ذوت من ذوت " و در توفیق و مناجاتی
 است :

" و اشهد يا الهی بجميع اولیاءك و احبائك من نقطة الا ولى
 مقام حبيبك محمد و آل الله صلواتك عليهم الى ما بلغ في قدرتك
 و يبلغ بعد ذلك " و در جواب میرزا حسن و قایع نگار در اصفهان :
 " و ان الاقرب الذي لا يعدله شئ هو الا بعد الذي لا يعرفه شئ
 وهو مقام النقطة في كل العوالم التي يعبر في مقام الحقيقة
 المحمدية ما اطلعت شمس الابداع بالا بداع ثم ما غربت شمس
 الاختراع بالا اختراع ثم مقام الالف اللينية وهو مقام قرب على
 ثم مقام الالف الغيبية اذ اطلق بعد اللينية وهو مقام قرب
 الحسن ثم مقام الالف الغير المعطوفة وهو مقام قرب الحسين

ثم مقام الالف المبسوطة وهو مقام قرب القائم اليك ثم مقام
 الحروف وهو مقام قرب ائمة الدين ثم مقام اجتماع الحروف التي
 هي الكلمة وهو مقام قرب فاطمة ثم مقام اثر دلالة الكلمة وهو
 مقام قرب النبيين والمرسلين بحسب مراتب مقاماتهم وكثرة ثم
 مقام قرب المشية ائمة العدل بحسب ما قدر الله لهم فسي
 علامات الامر و تعاليات الختم " الى آخرها و در ضمن نام حرف
 نقل از رساله رجعت و ضمن نام حسين نقل از صورت زیارت امام
 حسين و مرقومه غصن اعظم بیانی ثبت می باشد . و در دعاء

" يدعو محبى الانام " است :

" صل اللهم يا الهی على النقطة التي منها فصلت علومك المكنو
 نة

و اسرارك المخزونة " الخ و در مناجات آخره صیام است :

" صل اللهم يا الهی على نقطة الا ولى الذي به دارت نقطة

الوجود في الغيب والشهود " و در لوحی است قوله :

" بسم الله البهي الا بهی هذا كتاب من نقطة الا ولى وبهاؤه

الى الذي سعى في جبروت الاسماء بالكاظم وكان من المؤمنين

في ام اللوح مكتوبا اي كاظم نفحات قدس و رقاء عز صمدانى

حال كره ظاهر و جمال اولی در هيكل اخرى چون شمس مشرق

و لائح " و قوله :

" جميع عوالم ما لانهاية اذكار والغاظ و بيان از نقطة اوليه

تفصیل شده وکل بآن نقطه راجع وآن نقطه باراده قدسیه
ظاهر " ودر لوح معروف به لوح حضرت موجود (لوح مقصود)
است :

" هو الله تعالی شأنه العظمة والاعتقاد حمد مقدس از ذکر و
بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی رالایق و سزا که
از نقطه اولی کتب لا تحصى پدید آورد و از کلمه علیا خلق اولین
و آخرین ظاهر فرمود " ودر لوح حج بغداد است قوله :
" وبقول اشهد فی موقفی هذا بانه لا اله الا هو وحده
لا شریک له ولا شبهه له ولا ند له ولا ضد ولا وزیر ولا نظیر
ولا مثال له وان النقطة الا ولی عبده و بهائه و عظمته و کبریاؤه و
لا هوته و جبروته و سلطانه " ودر لوح اشراقات است قوله :
" اگر نقطه بیان روح ماسواه فداه این ایام حاضر بود امام وجه
بتحریر مشغول میشد قل ضعوا الالهام و الطنون و خذوا ما
اتاکم من لدی الله المہیمن القیوم " و قوله :
" یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی بانا اول العابدین
ناطق " الخ .

صفت عربی بمعنی گواه و سرپرست
و مرجع نقباء جمع و باصطلاح عرفاء
نقباء طبقه ای از اولیا که بضمیرو

(نَقِيب)

اسرار مردم آگاه اند و شمار آنها را سید نفر گرفتند . و از مقام
نقطه است قوله :

" اعلم ثبت الله قدمیک علی الصراط ینحصر باصول
اربعه منهم الارکان وهم الانبیاء و سبیل بلوغهم بالوحی
فی القلب و نزول الملک فی الیقظة اوفی النوم و منهم النقباء و هم
ثلاثون فی زمان الغیبة و سبیل بلوغهم بالسؤال فی الحضور
و منهم النجباء و هم سبعون نفساً و سبیل بلوغهم التورع مع التتأقیف
بالکتاب و السنّة و الا جماع و العقل و منهم الفقهاء و سبیل بلوغهم
الاخذ بالکتاب و السنّة و الا جماع و العقل المستنیر بنور الله " الخ
و در کتاب بیان باب ۱۴ واحد ۸ قوله :

" و همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر
الهیّه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سید و سیزده نفر
نقباء گرفته شده " الخ و در لوحی است :
" علماء امامیه بر آنند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در بیت
الله بکلمه ای نطق میفرماید که نقباء از آنکمه اعراض مینمایند
و فرار اختیار میکنند " الخ

صفت عربی بمعنی مؤثر و کاری در خطابی
است :

(نَقِيع)

" و یقدر لی كأس الغداۃ اوسم نقیع الردی "

و در خطاب معروف به عمه :
" اويشفيك ويد اويك السم النقيع وسراب البقيع عن الداء لشدد
والعطش في فغربعيد "

نَكَثَ عَهْدَ وَعَقْدَ رَاشِكُوسْتِ وَتَابِيْدَهُ رَاوَا ^{جيد}
(نَكَثَ - نَاكِثٌ) در لوح حکما :

" وَنَكَثَتِ الْعُقُودُ " السخ ونكث وناكث
در کلمات علی امیرالمؤمنین در حق اهل واقعه جمل و در آثار
ابهی در حق بابیان و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء در حق
مذالفان خود بسیار است . در خطاب و صایای عهد است :
" رَبِّ احْفَظْ حَصْنِ دِيْنِكَ الْمَبِيْنِ مِنْ هُوْلَا النَّاكِثِيْنَ "

مصدر عربی بمعنی واژگون و زیر و بالا
کردن و سرزیر انداختن و برگرداندن .
(نکس - تنکیس)
در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد
اصفهان است :

" بِكُمْ انْحَطُّ شَأْنُ الْعُلَّةِ وَنُكْسَ عِلْمُ الْاِسْلَامِ وَثَلَّ عَرْشُهُ الْعَظِيْمُ "

و در کتاب اقدس است :
" قَدْ طَهَّرَ سِرَّ التَّنْكِيسِ لِرَمْزِ الرَّئِيْسِ طَوْبِي لِمَنْ اِيْدَهُ اللّٰهُ عَلٰى الْاَقْرَأِ
بِالسُّتَةِ الَّتِي اَرْتَفَعَتْ بِهَذِهِ الْاَلْفِ الْقَائِمَةُ اِلَّا اِنَّهُ مِنَ الْمَخْلُصِيْنَ
بِيَانِ الْاَلْفِ قَائِمِهِ بِنَفْسِ اِبْهِي وَتَحَقُّقِ وَاَرْتِفَاعِ شَشِّ دَوْرٍ وَمَرْحَلَةُ

خلق الله السموات والارض في ستة ايام بامر ابهى واشاره
بقسمتى از کلمات مرموز شیخ احسائی است که صورت آن در مجموع
شهره مطبوعه از الواح ابهی بدین طریق ثبت میباشد
قوله الاعرز :


" صورت مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکرقائم ملاحظه شد
حال از شما خواهش مینمایم که بانصاف آنرا معنی نمائی و اگر خود
را عاجز یافتی از بحر اعظم سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت
واسعه الهیه در ظلّ سدزّه ربانیه در آئی و تفصیل آن اینک
در ایام توقف در عراق میرزا حسین قمی نزد این عبدآمده مع
صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه استدعانموده اند
که این کلمات را معنی و تفسیر نمایند و این عبد نظر باینکه
سائلین را طالب گوهر علم نیافت متعرض جواب نشده چه که
لؤلؤ علم الهی از مشاهده اعین غیر حدیده مستور به اگر چه
فی الجمله ذکر شد و لکن بتلویح و اشاره و صورت آن مکتوب بعینه
در این لوح نفل شده بدون زیاده و نقصان و هذه صورة ما
كتبه الشيخ الاجل الافضل ظهرا لاسلام و كعبه الانام الشيخ
احمد الاحسائي الذي كان سراج العلم بين العالمين في
جواب من قال ان القائم في الاصل ابانا تركنا اوله و كتبنا ما هو
المقصود بسم الله الرحمن الرحيم اقول روى انه بعد انقضاء

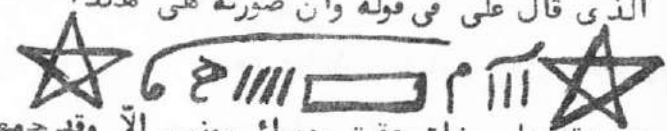
المص بالمرأ يقوم المهدي عليه السلام والالف قد اتى على
 آخر الصاد والصاد عندكم اوسع من الفخذين فكيف يكون
 احدهما وايضاً الواو ثلثة احرف ستة والـف وستة وقد مضت
 ستة الايام والالف هو التمام ولا كلام فكيف الستة والايام الاخر
 والالف حاصل العود لانه سر التنكيس لرمز الرئيس فان حصل
 من الفير الاقرار بالستة الباقية ثم الـم بالـحجة وظهر الـا سم
 الاعظم بالالفين القائمين بالحرف الذي هو حرفان من الله
 اذ هما احد عشر وبهما ثلثة عشر فظهروا والذي هو هاء فابين
 الفصل ولكن الواحد مابين الستة والستة مقدر بانقضاء
 المص بالمرأ الخ ودر شرح واو مذکور در ضمن نام سبعة
 نقل از شيخ زكري است ودر شرح خطبة طنجيه از حاجي
 سيد كاظم رشتي چنين مسطور است :

" وقد اشير الى هذا المعنى الواو المنكس في آخر الاسم الاعظم
 قائم في الوسط فالاولى اشارة الى الدنيا لانها خلقت في
 ستة ايام والثانية اشارة الى الاخرى لانها كذلك والالف
 القائم بينهما اشارة الى القطب القائم على كل نفس بما كسبت
 الخ و حاجي محمد كريمخان در شرح رموز مذکور رساله اي
 مورخ ۱۲۸۲ نگاشت و خلاصه اي از آن اينكه مراد شيخ از قوله :

" اقول روى انه بعد انقضاء المص الخ همان حديث مفصل
 ابوليبيد مخزومي است و تفسیر مجلسی را در باره وقت ظهور مهدي
 قائم تزئيف نمود و خود هم بيان مطابق نكرد و مراد از صـا د
 مذکور را ۹۰ درجات فوق الرأس منطقه فلكي گرفت و نوشت
 همان عين صا د مذکور در روایت است كه پيغمبر در ليلة المعراج
 زير عرش از آن وضو ساخت . در مجمع البحرين است :

" في حديث النبي اذن فاغتسل من صا د قيل هو ماء يسيل
 من ساق العرش و ماء منه كغشني حتى است كه نقطه دائره امکان
 ميشود و از تشني و تنزل نقطه الف حاصل گرديد . و فخذ بمعنى
 طاغية و مراد از فخذين د و سلسله قوس صعود و نزول است .
 و از حضرت نقطه در ضمن شرح سورة القدر از قرآن است قوله :

" وان ذلك الشكل  هو حرف من حروف الاسم الاعظم
 الذي قال على في قوله وان صورته هي هكذا

 و ما من
 عبد نقش على خاتم عقيق حمراء يعنى الآ وقد جمع كل الخير
 ويكون حرزه من كل سوء كان ذلك هو الاسم الاعظم الذي
 حكى عن مراتب الثلاثة عن التوراة والاسماء الاربعة من
 الانجيل والاسماء الخمسة فاعرف ما عرفتك من الاكسير الا حصر
 فانه لعزیز عظیم ."

نام پادشاه جبار مشهور از سریان و بابل
 (نَمْرُودُ)
 معاصر با ابراهیم و عربان این نام را
 بمانند نامهای فرعون و قیصر و کسری
 لقب عام آن سلاطین کرده در جمع نامرده استعمال کردند.
 در لوح رئیس است :

"واذکر اذا وقد نمرود نارالشرك لیحترق بها الخلیل
 الانجیناه بالحق واخذنا نمرود بقهر مبین"

صفت مؤنث عربی بمعنی زینت کناری
 (نَمِیقَةُ)
 و زیبا کرده . در خطابی است :

"قد اطاعتت بضمون نمیقتك الغراء" که
 مقصود نامه از طرف مخاطب میباشد .

در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد
 اصفهانی :
 (فَهَبَ)

"قد قتلت الكبير ونهبت (غارت کردی)
 الصغیر ."

مسیس امیلی نوبلاک آلمانی الاصل
 ساکن ایالات متحده امریکا با دخترانش
 در ایام اقامت میرزا ابوالفضل گلپایگانی
 Alma Knobloch
 در واشینگتن بهائی شدند و او در کشور آلمان تبلیغ مؤثر کرد و توان

گفت گشایش ابواب آن کشور بر روی این امر بواسطه اوشد
 و در سفرنامه بدایع الآثار مذکور است .

از بیان مرکز عهد ابهی عبدالبهاء برای
 (نُور - نُورَاء)
 جمعی است :

"النور هو تموجات مادیة مثل الحرارة

و غیرها من تأثیرات المادّة فلو كان له فضیلة فذباب الفوسفوری
 افضل من الانسان هكذا بعض دود التي يطهر منها الشرار
 لكانت ايضا افضل من الانسان ومن احتكاك القوة الجاذبة
 والقوة الدافعة يحدث نور وهو البرق فهل ذلك افضل
 من الانسان ومن ضرب الفولاذ على الحجر الصوان تقدح النار
 فهل الحجر احسن من الانسان والنور والنار ليس بالحجر ولا
 بالفولاذ بل يحدث من الضرب والنور نفسه لا يرى الاشياء بل
 يجعل الاشياء ترى بناء على ذلك نور الشمعة او القنديل
 او الشمس يظهر الاشياء ولكنه بذاته لا يرى شيئا ثانيا نور البصر
 انه يظهر الاشياء ويراها وانه ولو كان اعلى من الاجسام المضيئة
 كنور الشمعة او القنديل فانها لا تدرك الاشياء التي تظهرها
 وتراها ثالثا نور العقل اعلى من نور البصر لانه يظهر الاشياء
 ويراها ويعرفها ولكن مع كل علوه نور العقل مقيد الحدود
 بالظروف والوقت لانه لا يقدر على اظهار الاشياء ورويتها وفهمها

آ بعد ايجادها وخلقها رابعا النور الالهى هيو فوق
الحدود والقيود والوقت الماضى والحاضر والمستقبل هـ
المظهر الذى يرى المعارف الكاشف للاشياء من قبل ومن بعد
ايجادها وخلقها الله نور السموات والارض فى القدس يضيئون
قبر المسيح بالكهربائية ويظن العوام الروسيون بانه من
قبر المسيح حتى انهم يشترون القناديل ويشعلونها طول سفرهم
من القدس الى بلادهم كلما يكاد يخلص الزيت يملوونها حتى
بذلك لا تطفى النور الذى رآوه مشرقاً من قبر المسيح " انتهى .
و در بين مسلمانان ذوالنورين لقب عثمان خليفه سوم شد كه
دو دختر پيغمبر را بتعاقب بزنى داشت .

و نور نیز نام قسمتی از مازندران كه موطن نیاكان ابهى بود و
نیز نام كتابی از میرزا يحيى ازل بود و او خود را بان نام
میخواند و نیز در كتاب اقدس طهران را افق النور نام
کردند قوله :

" افرحى بما جعلك الله افق النور وسميت بهذا الاسم
الخ وآیه نور مشهور در قرآن قوله :

" الله نور السموات والارض الخ كه از مقام نقطه شرحى
بر آن صادر گردید و آن صرف تشبيه و توضیح و تعبیر میباشد . و
در حدیث نبوی است :

الّا بعد ايجادها وخلقها رابعاً النور الالهى هـو فوق الحدود والقيود والوقت الماضى والحاضر والمستقبل هـو المظهر الذى يرى العارف الكاشف للاشياء من قبل ومن بعد ايجادها وخلقها الله نور السموات والارض فى القدس يضيئون قبر المسيح بالكهربائية ويظنّ العوام الروسيون بانه من قبر المسيح حتى انهم يشترون الغناديل ويشعلونها طول سفرهم من القدس الى بلادهم كلما يكاد يخلص الزيت يملوونها حتى بذلك لا تطفى النور الذى رآوه مشرقاً من قبر المسيح " انتهى .
 ودر بين مسلمانان نورين لقب عثمان خليفه سوم شد كه دو دختر پيغمبر را بتعاقب بزنى داشت .

و نور نیز نام قسمتى از مازندران كه موطن نياكان ابهى بود و نيز نام كتابى از ميرزا يحيى ازل بود و او خود را بان نام ميخواند و نيز در كتاب اقدس طهران را افق النور نام كردند قوله :

" افرحى بما جعلك الله افق النور وسميت بهذا الاسم الخ و آية نور مشهور در قرآن قوله :

" الله نور السموات والارض الخ " كه از مقام نقطه شرحى بر آن صادر گرديد و آن صرف تشبيه و توضيح و تعبير ميباشد . و در حديث نبوى است :

" خلق الله الخلق فى الظلمة ثم القى عليه نورا " و در آثار اين امر متبادراً نورين نورين شيخ احسانى و سيد رشقى است . و بر سلطان الشهداء و محبوب الشهداء هم اطلاق گرديد . و بقره نورا مراد عكا است كه ضمن نام بقره ثبت ميباشد .

(نوش آباد)
 نام قريه اى از كاشان كه اكنون مركزى ضعيف در اين امر است در السواح و آثار خصوصاً آقا ميرزا محمد على شهير بارباب آقا ميرزا باعائله اش تكرر ذكر يافت .

(نيروز)
 معرب نوروز فارسى است در كتاب اقدس است :
 " وجعلنا النيروز عيداً لكم "

(نيسان)
 نام ماه متداول بين يهود و او اخر ماه دوم بهار كه بارانش بنام خير و بر كست بين مسلمانان شايع است و در آثار بديعه بسيار بتشبيه مورد استعمال گشت . در لوح به نصير است :

" اگر نفسى خود را از اين نيسان سحاب رحمانى محروم نمايد الخ و در لوح دنيا است :

" ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان
بزدانی تازه و خرم شوید " .

قصه شهیر در فارس مرکزی از قدیم
(نیویز) برای اینطایفه که بنوع مفصل اوضاع
راشخاص مرتبط باین امر در بخشهای

ظهور الحق مسطور است و نام آقا سید حبیب وحید اکبر و پدر
زنش حاجی شیخ عبدالمعلی ونیز ملا عبدالحسین و مشهدی
میرزا حسین قطب و حاجی محمد تقی ایوب و علی سردار و محله
چنار سوخته و دامنه بالا طارم مشهور است و شرحی که از هنگام
ورود وحید اکبر و بعد از آن در کتیبه مسجد موجود است از آثار
تاریخیه میباشد . ونیز در آثار حضرت بهاء الله بر مزی
مذکور است قوله :

" ن ی جناب احمد علی علیه ۶۶۹ هوالا قدم الاعظم یا احمد
قبل علی ان استمع نداء مالک القدم الذی ارتفع من شطرنج
سجنه الاعظم " الخ .
وقوله :

" یا احبباً الرحمن فی النون والیا " الخ . و در مسوره
الصبر بخطابات التفات و عنایت مفتخر است قوله :
" یا احبباً الله من اهل تلك القرية فاعتصموا بحبل الله ثم "

اشكروه بما فضلکم بالحق واصبحتم برحمة من الله وكنتم علی
مناهج الحق مستقیماً ان یا اشجار القرية فاسجدوا لله بارئکم
بما هبت علیکم نسمة الربیع فی فصل عز احدیا وان یا ارض تلك
القرية فاشكری ربك بما بدلك الله یوم القیمة و اشرق علیك انوار
الروح عن افق نور قدیما " وقوله :

" ان یا اهل القرية فاشكروا الله بارئکم بما انعمکم بالحق و
فضلکم علی الذین هم كانوا علی الارض بحیث شرفکم بلقائه و
عرفکم نفسه و رزقکم من اثمار سدرة الفردوس ان افا بشروا
فی انفسکم ثم افتخروا علی من فی الملک جمیعاً " الخ .

نیشابور بلد معروف در خراسان . در
(نیشابور) تاریخ ظهور الحق اوضاع و احوالشان
خصوصاً شرح حال حاجی عبدالمجید

ابا بدیع بتفصیل نگاشته گردید و خانه حاجی معلوم ولی مخروب
است و از مؤمنین سابقین آنجا آقا احمد از شهداء قلعه طبرسی
دیگر حاجی محمد باقر بن ملا مراد و اسد الله بن استاد کاظم
و شیخ عبد الصمد بن شیخ عبد الله و شیخ محمد و حبیب الله
ملکوتی بن منشی باشی و میرزا یوسف خان و نصر الله و آقا محمود
است .

(هـ)

(هـ) رساله تفسیرها از آثار نقطه معروف است و خود در شأن آن رساله چنین

فرمود قوله :

" و اننى بحکم ما فصلتُ فى نسخة العين فى تفسیر الہاء لیبطل کلّ شبهات الحکماء وانصفوا بین یدی اللہ " الخ . و نیز در رساله غناست قوله :

" چنانچه در رساله تفسیرها و رسائل دیگر ابطال قول بعضی از ایشان شده " الخ و شرحی در مقام ه و هو در ضمن نامهای اسم و بہاء و نکس و غیرها ثبت است .

و ایام هاء در اصطلاح اهل بہا چہار یا پنج روز قبل از ورود شہر العلاہ ماہ نوزدہم بیانی افزوده و ایام زائیدہ خارج از شہور می باشد و آداب و اعمال آن ایام در کتاب اقدس والواح مسطور است قوله :

" انا جعلناھا مظاهر الہاء بین اللیالی والایام " وقوله : " قل یا الہی و ناری و نوری قد دخلت الایام الّتی سمّیتھا بایام الہاء فى کتابک یا مالک الاسماء " وقوله :

" قد تشرّفت الایام یا الہی بالایام الّتی سمّیتھا بالہاء کان کلّ یوم منها جعلته مبشراً ورسولاً لیبشّر الناس بالایام الّتی فرضت فیہا الصّیام علی خلقک و ہریتک " الخ

و ہا و ہم در الواح رمز از ہمدان می باشد کہ جدا گانہ ذکر است . و نیز حرف ہ در آثار ابہی رمز از ہادی نام و غالباً ملا ہادی قزوینی ازلی است قوله :

" ان رأیت الہاء قل لہ یا ہاء الہاویۃ " و در یکی از آثار خطاب بہ آقا سید عبد الہادی قزوینی است :

" ہوا لا قدس الاعظم یا عبدی الہاء "

اسم فاعل عربی بمعنی داد زنندہ و بمعنی منادی غیب گویند و از حضرت عبد البہاء در حق بہائیان است :

(ہائِف)

" ویسمعون نداء ہاتف الفیئبہ بالبشارۃ الکبری " .

بر اندازندہ و خراب کنندہ . در خطاب وصایای عمداست :

(ہادِم)

" ہادِمۃ للبنیان "

اسم فاعل عربی از ہدایت و از ہادی ناماً

(ہادی)

مشہور مذکور در آثار :

حاجی ملا ہادی سبزواری شرح حیات

و وصف الحالش در اسرار الآثار عمومیّه ثبت میباشد و در لوح
بسیط الحقیقه در شان اوست :

" در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری زکّر
نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الآ
زمزمه انّی اناللّه در هر شجرى موجود و در مقام بیان باین کلمه
تکلم نمود و مقصود آنکه عارف باللّه بمقامى صعود مینماید که
چشمش بمشاهده تجلّی مجلّی منور و گوشش باصفا نداء اواز
کلّ شئی فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفى ندارد چنانچه
اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود
ندای سرور الهیه را که بر اعلی البقعه مابین بریه تصریحاً من
غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل راندا میفرماید ابدراً
اصفاء ننموده چه اگر اصفاء شده بود بذکرش قیام مینمود
حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بود و از لسانش جاری شده بود
و یا از خوف ننگ و حبّ نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده
او عرف و ستر او عرف و انکر " و در یکی از آثار بامضاء خ ا د م مؤرخ
سنه ۹۷ خطاب بمیرزا علی محمد بن اصدق است قوله :

" در مکتوب آنجناب زکّر حاجی سبزواری علیه ۶۶۹ بود لوح
امنع اقدس از سما مشیت نازل و بخاتم عزّ مزین و ارسال شده
با و برسانید لتقرّ عینه و یفرح قلبه و ینشرح صدره و یقوم علی

ما ینبغى فی آیام ربّه الظاهر العزیز الکریم "

و حاجی شیخ هادی نجم آبادی در اثری بامضاء خادم خطّ
بآقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی است :

" درباره جناب حاجی شیخ هادی علیه ۶۶۹ ذکر فرموده
بودند از قول این فانی تکبیر خد متشان برسانید ینبغى لجنابه
ان یظهر بالاستقامه الکبری علی امر ربّه مالک الوری یسأل
الخدام ربّه ان یؤتیه علی ذلك لیهدى الناس الی سبیل
الرشاد "

و ملا هادی قزوینی از حروف حیّ که بالاخره از شهید
وزعمای بابیان ازلی فرار گرفت و در آثار و توقیعات نقطه مذکور
در الواح بسیار از مقام ابهی بلحن شدید ذکر است چنانچه
در ضمن نام یحیی و حرف ه ذکر میباشد و در لوحی خطاب
بملا باقر حرف حیّ تبریزی برای دعوت او است قوله :

" وان رأیت اسم الهاء زکّره بما نزلناه علیک من آیات عزّیدیع
دیگر صادر در آیام بغداد قوله :

" هو العزیز الجمیل توحید بدیع مقدّس از تحدید ای
هادی انشاء الله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی
شده و بعد سؤال از انقطاع شده بود دیگر
سؤال از رجعت شده بود و اما ما سألت من حدیث

المشهور من عرف نفسه فقد عرف ربه وأما ما سألت
في ماورد في الحديث بأن المؤمن حتى في الدارين " الخ . ودر
لوحی مذکور صادر بعد از اعراض وی قوله :

" ان رأيت الهاء قل له يا هاء الهاوية انت تفرح وينوح
نقطة الا ولي من فعلك يا ايها المشرك المرتاب انا امهلناك
لحكمة من لدنا ان ربك لهو العزيز العلام اتق الله ولا تقل
ما يلعنك الذرات " الخ .

و میرزا هادی دولت آبادی اصفهانی بابی ازلی مذکور در آثار
مقام بهاء الله و عبد البهاء بکمال شدت . در لوحی است
قوله :

" هو الظاهر الناطق المقدر العليم الحكيم الحمد لله الذي
اظهر بسلطانه ما اراد هادی دولت آبادی رابه
نصایح مشفقانه و مواعظ عکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از
شمال وهم بیمین یقین توجه کند و از موهوم بشرط قیوم اقبال
نماید و بانوار حضرت معلوم فائز شود نصایح قلم در صخره
صماء اثر نمود و شمعی ظاهر نه حال جمعی بمثابة حزب
شیعه ترتیب داده و لکن بعضی از نفوس مانند هادی
دولت آبادی و مهدی نجف آبادی جمیع همت را بر اضلال
خلق مصروف داشتند " و قوله :

" امرحق بمقامی رسیده که جوهر ضلال که بهادی موسوم
هادی ناس شده و باعراض کمر بسته " و در لوح به شیخ نجفی
اصفهانى است قوله :

" حال در میرزا هادی دولت آبادی و صادر اصفهانی در ارض طاء
تفکر لازم اول بمجرد اینکه شنیده اورا بابی گفته اند اضطراب
اخذش نمود بشأنی که وقار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقاء
جست و نطق نمود بکلماتی که سزاوار نبود یا هادی نزر
اخوی رفتی و دیدی حال بساحت مظلوم توجه نما شاید نفعات
وحی و فوحات الهام تو را تأیید نماید و بمقصود فائز گرداند
حال نفس غافل بحبل روضه خوانی تمسک جسته لعمر الله انه
فی کذب مبین چه که این حزب را اعتقاد آنکه در ظهور قائم ائمه
سلام الله علیهم از قبور برخاسته اند هذا حق لا ریب فیہ " الخ
و ذکرى از او در لوحی ضمن نام جمال و شرف و یحیی ثبت است .
و از ضمن اعظم عبد البهاء در حق وی میباشد قوله :

" جمیع اهل اصفهان واقف و مطلع اند که رئیس آنقوم در حضور
عموم بر فراز منبر بصریح عبارت تبری از حضرت نقطه اولی روحی له
الغداء باقبح عبارات نمود " .

و از مهدی نامان مذکور در آثار :
میرزا مهدی گیلانی لاهیجانی در اصفهان اقامت داشته

تحصیل علوم میگرد و معتاد بشرب و غیره بود و با آقا محمدعلی تنباکوفروش معهود معاشرت یافت و در طهران بایستی شد و هنگامی که میرزا اسدالله اصفهانی با حاجی میرزا حیدرعلی عازم ادرنه بودند اونیز عزم کرد و بلباس درویشی درآمد و در اسلامبول حاجی میرزا حسینخان سفیر ایران و ایرانیان از ملاقاتش مسرور شدند و سید محمد اصفهانی بایستی ازلی معروف در آنجا بود و او را ملاقات و ازلی نمود و بر آن داشت که نامه رد آمیز نسبت بمقام بهاءالله به آقا محمدعلی نامبرده فرستاد و جمال ابهی از قول آقا محمدعلی کتاب بدیع صادر فرمود و آن کتاب چون در حلقه مشکلات و اعتراضات ازلیان است غصن اعظم عبدالبهاء پیوسته تأکید داشت که طبع و نشر شود و بالاخره در طهران منتشر گشت . و از جمله مسطور در لوح فواد قوله :

" ثم اخذنا المهدى " مراد میرزا مهدی مذکور پیشوای شیعیان ساکن اسلامبول میباشد . و قوله :

" فانظر في الذي افترى علينا قد اخذه الله بقدره وسلطان ثم الذي يرى الملك لنفسه قد اخذه بذنبه وجعله عبرة لا ولي الا بصار " مراد فواد پاشانیز هست و ذکرمیرزا مهدی ضمن نام بدیع هم ثبت گردید .

دیگر سید مهدی دهجی یزدی اسم الله المهدی که در دوره مرکز عهد ابهی عبدالبهاء بالاخره ناقض شد قوله :

" ان يامهدى قد حضر بين يدينا كتابك واجبناك بهذا اللوح لتفرح به فؤادك وتكون من المستبشرين وانى لا شكون عن الذين يدعون حبي ويرتكبون ما يحزن به فؤادى ويعلمون ما امرهم به هواهم ويتركون ما امروا به من لدن عليهم حكيم وانك لتعلم بان الناس لو يشهدون من الذين يدعون حبي شيئا لينسبونته الى نفسى المظلوم الفريد قل يا قوم ليس البر لمن ادعى بل لمن اتقى واتبع سجيى الغراء بين الارض والسماء " و قوله :

" قد حضر في المنظر الاكبر ما ارسل اليك من الشين والجيم نسأل الله بان يجعلهما من اياتى ذكره بين العالمين و مظاهرا لاستقامة بين البرية ومطالع البر بين الخلق انه لهوالمقتدر العزيز الحکام واما ما استفسر منك بالتصريح في امر جولا قل انه رجع في السجين ورب العالمين ولكن الفرق بينهما ليس بهين الا اول اى جولا الذى كان من قبل وضرب به المثل انه مسكين مسكين والثانى انه لعين لعين " و قوله :

" ان يا اسمى قد بلغ كتاب الذى ارسل اليك من الذى " و قوله :

" ان يامهدى ان انظر من افق البداء انوار وجه ربك العلى

الا بهی ثم استمع النداء من هذا القلم الابهی انه لا اله الا انا
المهيمن القيوم ان انزع مما لصي الاخوان مطمئنا بفضل ربك
الرحمن " وقوله :

" ان يامهدى استمع نداء من كان متغمسا في بحر البلاء واذا
تمهله الامواج يرفع رأسه ناظراً الى الشرق ويقول قد اتى
المحبوب ان اقبلوا اليه ثم تأخذه الامواج ويفرقه واذا سكت
يطلع رأسه ناظراً الى الغرب وناطقاً باعلى الصوت هذا محبوب
العالمين قد اتى لنجاتكم وارتفاع مقاماتكم " وقوله :

" هو المميز البديع الواح قدس منير بتو انزال وارسال فرموديم
..... اى مهدى بانفس ثقیل وجسد كسيل بسما عز قدس
نبیل صعود ممکن نه " وقوله :

" لا سم الله المهدى نازل اياك ان تفعل ماتحزن به قلبى.....
ان اجعل لا تدريك فيما ادري وما لا عرفته فيما اعرف.....
انت منى هل ينبغى الحزن بعد هذه الكلمة " وقوله :

" وهم قاموا علينا بظلم عظيم قد اخذوا اسمى واصفيائى بظلم
ناح به سگان الملاء الاعلى " الخ که در قضیه گرفتاری اسم الله
مهدى وجمعی از معارف بهائیان در سجن طهران میباشد .
وقوله :

" الا قدس الاعظم الا منع الاعلى ان يا اسمى ان احمد الله بما

جعلك امطار الفضل لا ذرعه فى الاراضى الطيبة المباركة
وجعلناك ربيع العناية لما غرسناه من الاشجار البديعة المنيعة
هذا فضلى لا يعادله ما خلق فى الامكان گویند یکی از
ملوك عرب بيكى از ندما گفت که آیا میشود نفسی فالوده نخورد
باشد وشناسد آن ندیم عرض نمود بلى بسيارى از نفوس
هستند که نخورده اند و نمیدانند تا آنکه يومى از ايام عربى بر
ملك وارد شد ندیم عرض نمود گمانم اينست که اين از آن نفوس
باشد که ادراك فالوده ننموده و نمیدانند چيست ملك ذکر نمود
اگر چنین باشد يك بدره زربتوعطا خواهم نمود بعد امر بيسط
طعام نمود از هر قبیل اطعمه موجود شد فالوده را نزد عرب
گذاشتند شروع در اكل نمود از طريق خوردن ادراك نمودند
ندیم از او پرسید که اين چيست گفت در قرآن مجيد حق جل
وعز نخل ورمآن فرمود نخل در بلاد ماهست گمانم اينست که
رمآن باشد ندیم عرض نمود اى ملك بايد دو بدره زرعطا کنى
چه که رمآن راهم نشناخته " وقوله :

" آنجناب اسم الله را دیده اند انه لعمري جز صلاح وفلاح از
حق جل جلاله نخواسته و در ليالى وايام از برای جميع امم عالم
نعمت ورحمت و عنایت و شفقت حق جل جلاله را مسألت مینمود
و جز خیر در نفسش مذکور نه " الخ . و در ضمن نامهای بیست

و حرب نیز زکری است ومع الوصف بعد از مقام ابهی که نیز
سنین متعاضیه بهمان مقام گذراند و بخدمت این امر و تحکیم
قضیه عهد و میثاق پرداخت در اواخر ایامش مردود غصن اعظم
عبدالبهاء واقع شد و این خطاب را در طهران در حق وی امر
بطبع و نشر فرمودند قوله :

" یزد جناب حاجی میرزا محمد افشار علیه بهاء الله الابهی
هو الله رب ورجائی ترانی ای یار روحانی نامه نورانی
منظوماً و منشوراً ارسال نموده بودی بنهایت روح و ریحان قرائت
گردید همچنین جوابی که برای آن شخص پلید مرقوم نموده
بودی سالهای عدیده بگمان خویش منادی میثاق بود
..... تا آنکه تکلیف باردی نمود " الخ و در خطاب و بیانی
برای جمعی ذکر سید مهدی دهجی و ذکر دهج بمعنی غبار
است و در مناجاتی برای بعضی بهائیان دهج و سؤال سید
مهدی از آن و جواب آنکه بعد معلوم خواهد شد و بعد قضیه
اوبرای پسرش سید حسین درباره منور خانم واقع شد و او میگفت
سه چیز پشت مرا شکست یکی صعود جمال مبارک دیگر نقض
میرزا محمد علی سوم نا امیدیش برای ازدواج پسرش .

و از مهدی نامان مشهور مذکور در آثار حاجی سید مهدی
شیرازی ساکن رنگون بر ما در لوحی خطاب باواست :

" یامهدی عليك بهائی باید سید مصطفی و آنجناب و سائرین
بکمال اتحاد و اتفاق بر ارتفاع کلمه بین عباد قیام نمائید " الخ
و حاجی سید مهدی افغان یزدی و حاجی میرزا مهدی طبسی
برادر حاجی میرزا محمد تقی طبسی و میرزا مهدی رشتی و میرزا
مهدی یزدی اخوان الصفا و آقا سید مهدی گلپایگانی ساکن
عشق آباد رئیس اخیر محفل روحانی در آنجا و مدیر مجله خورشید
خاور مذکورند از آن جمله در خطابی است قوله :

" عشق آباد هو الله رب ورجائی انادیک فی العشی و الابکار
و بطون اللیالی و الاسحار و ادعوك بقلبی و روحی و تؤدی ان
تؤبد عبدك الصادق المنتسب الی النفس المقدسة عبدك
الذی صعد الیک " الخ مراد از نفس مقدسه میرزا ابوالفضل
گلپایگانی است که آقا سید مهدی نامبرده پسر خواهر او بود .

و مهدی آباد از توابع یزد که جمعی از بهائیان اقامت داشتند
اسم فاعل بمعنی کریم و ترید کننده
(هاشم)
بهر مهمانان . و نام اشخاص بسیار و
مشاهیری مذکور در آثار چنانچه

هاشم جد پیمبر و بنی هاشم خاندان او معروف اند و از مولی الوری
عبدالبهاء در خصوص فتنه اصفهان و یزد ۱۳۲۱ هـ ق است :
" یک نفر از احبای الهی را که تازه فوت نموده از زیر خاک

بیرون آورده قطعه قطعه کرده آتش زدند " الخ که مراد استاد هاشم معمار قزوینی میباشد . و در رساله ردیه منسوب به عمه نشر یافته از بابیان ازلی تفصیلی از هاشم کاشی است که از مدعیان بابیه بود ولی توبه و بازگشت نمود .

سرگشته و آشفته شد . از غصن اعظم
(هام - استهام) عبد البهاء :

" وهام فی بیداء الولا " واستهام فی نور

جمالک

اسم فاعل مؤنث عربی بمعنی جاری و
(هامیه) پراکنده از غصن اعظم عبد البهاء در

وصف بلیات و شهادت بهائیان

خراسان است قوله : " فالعیون هامیه العبرات " .

مستر ژوزف هانری هانن و زوجه اش

(هانن)

ساکن واشنگتن امریکا در ایام اقامت

Joseph Henry
Hannen

میرزا ابوالفضل گلپایگانی بواسطه او

ایمان بهائی یافت و در آثار غصن اعظم عبد البهاء مذکور

میشود .

فعل امر از وَهَبَ در لوح به نصیر است

(هَب)

" هب لی بسلطان عنایتک " بمن

بقدرت توجه و کرم بخشش کن .

هُبُوب مصدر عربی بمعنی وزیدن در

(هُبُوب - هَبُوب) خطاب بهائیان خراسان است :

" ایا نفحات الله هبّی معطرة " هبّی

بضم هاء امر مخاطب از هبوب و معطرة بکسریا فتح طاء اسم

فاعل یا اسم مفعول مفرد مؤنث از تعطیر یعنی ای نفحات

الهی عطر بیزانه بشتاب و بوز . و خطابی دیگر با قاسید احمد

افنان است :

" هبّی الی اشرف الاوطان "

هُبُوب بار وزان . در لوح حکما است :

" کن هبوب الرحمن لا شجارا مکان "

عربی ترک اقامتگاه بجای دیگر و در

(هجرت)

اسرار الآثار العمومیّه تفصیلی است و در

آثار والواح این امر نام هجرت های

متکثره در دوره های گذشته الی الحال در مواضع مختلفه ذکر

یافت و در کتاب ایقان راجع بمهاجرت بکردستان است قوله :

" چون فی الجملة بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبیل

مهاجرت اختیار نمودم "

وسورة الهجر از آثار صادر در ادرنه قوله :

" هذه سورة الهجر نزلنا بالحق ليظهر بها مظلوميتي بين
 السموات والارضين " الخ ودر لوحی است قوله :
 " هو العزيز لم يزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی در
 وزیدن بوده چنانچه از هجرت این مهاجران باین
 سمت اشتها رعلو این امر جمیع امکنه این ارض را احاطه نموده
 چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت
 را سلطان احدیه بید خود اعداء فرمود من دون اینکه احدی
 مطلع شود و یا شاعر باشد این است معنی آن شعر پارسی که
 میگوید : تو گو بر دی اگر جفت و اگر طاق آید " وقوله :
 " هو الباقي باسمی فی ملکوت الاعلی سبحان الذی خرق حجابات
 الممكنات بسلطانہ وخلق السموات بامرہ قل انه یرید ان
 یخرج من بینکم وحده ولم یکن معه احد الا نفسه قل
 ان کینونة القدیم یرید ان یخرج من بین اعدائه واحبائه
 انت یا حسین استمع ندا " سمیک الذی ابتلی فی الارض بما
 اکتسبت ایدی الظالمین وتعرف قدرا خیک الذی هاجر
 مع الله العزيز القدیم " الخ ودر لوح رئیس خطاب به ذبیح
 و هم رهانش قوله :
 " طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم وطفتم البلاد حبا لله مولیکم
 العزيز القدیم " ونیز جمعی از بهائیان باین نام و نشان مهاجر

و مهاجرین مرسوم و مشهور گردیدند .

مصدر عربی بمعنی خواب و آرامش
 (هَجُوع) در شب . در لوح طب است :
 " لا تأکلوا الا بعد الجوع ولا تشربوا
 بعد الهجوع " و در خطاب معروف به عمه است :
 " فاستقضى من الهجوع " .

عربی آواز کبوتر در لوحی است :
 (هَدْر - هَدِير) " هَدَرَت الورقا " ودر لوحی دیگر :
 " كذلك هَدَر طير البیان علی الاغصان "
 و در خطاب معروف به عمه است :
 " او يمنعك طنين الذباب عن هدير الورقا "

عربی مرغ شانه سر معروف و در الواح و
 آثار لقب مادر آقا محمد کریم عطار مشهور
 (هَدُّ هُد) بود قوله :

" اینکه درباره امة الله هد هد علیها بها الله مرقوم داشتید
 لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق قوله یا ایها الناظر الی وجهی
 والقائم علی خدمة امری بشرها من قبلی و کبر علیها امرأ من لدن
 ربک المشفق الکریم انا ذکرناها من قبل و بنت اسمی الا صدق
 الخ دختر اسم الله الا صدق زوجه آقا محمد کریم عطار

و نیز هدهد نام اصلی زنی طیبسی بنت ملا عبد العظیم که ایمانشان باین امر بدین طریق شد که دو نفر بهائی را در سفر دزد زده کتابی در اشیاءشان دیدند و صبح هر دو را با کتاب نزد آخوند ملا عبد العظیم بردند که اینها بایند و حکم قتل دهید و او گفت هر دو را بمن دهید تا بدست خود چوبکاری کنم و در شب کتاب را مطالعه کرده مؤمن گردید و صبح هر دو را مصارف داده روانه نمود و کتاب را نگهداشت و روزی پسر بزرگش شیخ محمد رضا همان کتاب را دیده نهانی خوانده ایمان آورد و روزی دیگر دخترش هدهد نیز کتاب را نهانی خوانده ایمان آورد و از حال یکدیگر بیخبر بودند و روزی محمد رضا بخانه رسیده خواهر را بحال مطالعه کتاب دید بتغییر اظهار کرد که ایمن چیست میخوانی و او تعریف و توصیف از کتاب نمود و هر دو ایمان خود را آشکار نمودند و پدر هم از حال آنها و سرور گشت و هدهد زوجه آقا محمد جعفر شده به از غنند رفت و بعد به تربت قرار گرفت و بالاخره در مشهد بود و هنگامی که فروغی و حاجی محمد ترک و سه نفر دیگر را حکومت حبس کرد و کسی جرأت رفتن در پیرامون آنها نداشت هدهد بدرب زندان رفته گفت برادران خود را میخواهم ملاقات کنم زندانیان از بزرگتر خود اجازه گرفت و مدت زمانیکه محبوس بودند هدهد برایشان غذا میبرد

و نزد تلگرافچی رفته پول زیادی داد که بحضور شاه تلگراف کند و دو ماه گذشت و خبری نشد و او بتلگرافخانه رفته تشدد کرد که چرا تلگراف نکردی و او گفت تغیر نکنید همین حال گفتگوی از شماعیمان بود باز تلگراف زدیم و جواب میآید و پس از سه روز جواب رسید که محبوسین را باین زن شجاع بخشیدیم و ایشان بمحضرمولای خود عرض کردند و نام هدهد را در حق او ثابت کردند قوله :

" بواسطه جناب امین امة الله هدهد والده بدیع الخ
 عربی ارمغان و پیشکش در لوح به نصیر
 (هَدِیَّه)
 قوله :

" ذکر شده بود که همیشه مع مراسله
 هدیه ای بساحت عزّ رسول میداشتی " و در خطابی است :
 " در ملکوت ابهی هدیه ای خوشتر از این نه و در ملاء اعلام ارمغان
 دلکستر از این نیست "

مصدر عربی رسیدن بنهایت پیروی
 وضعف پیروی در کتاب اقدس است :
 " من كان في نفسه ضعف من المرض او
 الهرم "

حکیم مشهور مصری در اسرار الآثار
العمومیة تفصیلی است و در لوح حکمت
نام الواح هرمنیه ذکر است .

هرمس
Hermes

مستر هوپر هریس از بهائیان اهل
نیویورک امریکا در اوائل نشر این امر
در آن مملکت بهائی شد و سفر و تبلیغ

هریس
Hooper Harris

و نطق کرد و در سفرنامه امریکا مذکور است مستر هریس منظور
نظر عنایت گردیده و در محافل عمومی مأمور بنطق قبل از خطابه
مرکز عهد ابهی عبدالبهاء شد و او در سال ۱۹۰۶ با مستر
ماریون اوپر بزیارت بعکاء رفته بود و بعد از ایامی باتفاق
عده ای از بهائیان ایرانی به بندر رفته شهری در آن مملکت
نطق و تبلیغ کرد و مراجعت با امریکانمود و بانواع خدمات امر
بهائی با کمال تجربه و دانائی و منطق کوشید تا از این عالم
در گذشت .

هزیز عربی لرزش و جنبش در لوح
صورت زیارت سید الشهداء است :

هزیزو - هزیزو -

" بمصیبتك منع القلم الاعلی عن صریر

هز

و بحر العطاء عن امواجه و نسائم الفضل من هزیزها "

مهتر اسم فاعل لرزان از فرج و انبساط . در صورت صلوة یومیه

است :

" ایرب تری روحی مهترآ فی جوارحی وارکانی " هز فعل

ماضی لرزاند و جنباند . در لوحی اسببت :

" تالله كنت راقداً هزّتی نفحات الوحی و كنت صامتاً انطقنی

ربك المقتدر القدير "

مصدر فارسی بمعنی وا گذاشتن و رهها

(هشستن)

کردن . در لوح پارسی است :

" پرسش ششم پس از هشتن تن که روان

از تن جدا شده بآن سر اشتابد " الخ

عربی گیاه خشکیده پاشیده و گاه . در

(هشیم)

قرآن است :

" انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا

كهشيم المحتظر " و قوله :

" فاصبح هشیماً تذروه الریاح " و در خطاب معروف به عمه

است :

" اویحیمك محتظر الهشیم " .

عربی جمع هضبة تپه و کوه . در لوح

(هضاب)

برئیس است :

" بحیث ینوح الکثیر فی الهضاب "

(هَضْم)

مصدر عربی تبدیل شدن غذا بحالت مستعد و صالح طبیمی جزو بدن . در لوح طبّ است :

" لا تباشر الغذاء الا بعد الهضم "

(هَطَل - هَاطِل - هَطَل) باران دانه درشت پیوسته بارید در کتاب اقدس است :

(هَطَال) " كذلك هَطَل من سما " عنایتی امطأ

مکرمتی " هَاطِل - هَطَال اسم فاعل ومبالغه از آن بمعنی جاری وریزان چون سیل . در لوح به نصیر است :

" وبشأنی از غمام فضل امریه وسحاب فیض احدیه هَاطِل " ودر خطاب معروف به عمه :

" ثم البلد الطیب اخرج نباته باذن ربّه من ذلك الفیض العذراء والفیث الهَطَال " .

هفت واری هفت در ذیل سبع درج است .
(منزل)

بفارسی زهری مهلك . در لوحی است :
" سلاسل در سبیلش سلسبیل وهلاهل
در حبش شهرد بیعدیل "

(هَلَاهِل)

(هَمَم)

عربی حزن و بیتابی . در لوح طب است :
" ان اجتنب الهَمّ والغم " وقوله :
" لتعلم بانّ الهَمّ ما اخذ جمنا القدم "
قریه ای از توابع آباده مذکور در آثار .

(هَمَّتْ آبار)

هَمَج عربی پشه کوره و مگس هائست که بر حیوانات مینشینند و بر سبیل تشبیه بر مردم فرومایه استعمال زیاد پیدا کرد و

(هَمَج رَعاع)

با اتباع همج برعاع که بمعنی عوام و مردم پست میباشد تبیین و تأکید بر مراد کنند و بدین طریق ذکر کلمه همج رَعاع در آثار مرویه از نبی و علی و دیگر ائمه باین معنی متداول گردید و از اینجا اصطلاح ادبی همج رَعاع باقی ماند که در آثار بدیعه بکثرت استعمال شد چنانچه در کتاب اقدس است :

" والذی غفل انه من همج رَعاع " و خطاب :

" انا امرناکم بکسر حدودات النفس والهوی لا مارقم من القلم الاعلی " متوجه باهل بیان است و تعریض بکسر حدود معروف فیما بینشان را در بردارد که مراد رانفهمیدند و عمل بمانزل من قلم نقطه البیان را در هم شکستند و حال آنکه منظور کسر حدود اوهام و خرافات و تمایلات نفس وهوی بود و تمام آیات

وتأكيدات متوالیه در اوایل کتاب و بعدها برای جلب و جذبش
بدین و شریعت میباشد . و در لوحی در حق اهل بیان چنین
مرقوم است :

" انهم اجمع من همج رعا و اغفل من کلّ غافل و ابعد من کلّ
بعید و اجهل من کلّ جاهل دروهم یا قوم بانفسهم لیخوضوا
فی هواهم ویلعبوا بما عندهم " و در لوح به شیخ محمد باقر
مجتهد اصفهانی است :

" اتفرح بما تری همج الارض و راءك " و در لوح به حاج محمد
کریمخان :

" والذی اعترض الیوم انه من همج رعا " و در ایقان است :
" باری هزار و دو بیست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت
و جمیع این همج رعا در هر صباح تلاوت فرقان نمودند الخ
که مراد از همج رعا جهلاء معروف بعلم و مراد از دو بیست و
هشتاد سنه تقریبی و بنوع مبالغه است و گرنه سال صد و رایقان
تقریباً هزار و دو بیست و هفتاد و نه بود . و نیز قوله :

" و این همج رعا چون معنی قیامت و لغای الهی را ادراک نمودند
وقوله :

" که در نزد این همج رعا معتبر است در آنساحت مذکور
نیست "

(همدان)

شهر معروف ایران که در اسرار الآثار
العمومیّه تفصیلی میباشد و در السواح
غالباً بارمز " هم " مذکور است قوله :

" هو السّامع المجیب یا احبائی فی الهاء و المیم ان استمعوا
نداء ربکم الرحمن الرحیم انه ما غفل عنکم قد ذکرکم فی اللیالی و
الاّیام و فی الاصل و الاسحار یشهد بذلك کلّ الاشیاء " و قوله :
" حضرت سلطان ناصرالدین شاه آید الله راتائید نماید و
توفیق بخشد مع جسارت بعضی در اوّل ایام (واقعه هدف
کردن بابیان شاه را در سال ۱۲۶۸) مکرراً در این سنین اخیر
مظلومان را از ظلم جاهلان حفظ فرمود مرّه فی الهاء و المیم
و اخری فی القاف و المیم چنانچه محبوسین ارض طاب بصرافت
طبع مرخص فرمودند " الخ و شرح اوضاع و احوال بهائیان
آنجا در تاریخ ظهور الحق مفصلاً ثبت است . از توابعش :
امزاجرد - حسین آباد - بهار - ساری قمیش - افجلو -
چپوقلو - لاله جین - میرزا حصاری - میرزا کندی و قروه است
که هر کدام دارای تعدادی بهائی است .

(همزات الشیاطین)

وسوسه های شیطانی در قلب . در قرآن
است :

" قل اعوذ بک من همزات الشیاطین "

در لوح به عبد الوهاب است :

" نَبذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَيْتُمْ مَتَمَسِّكِينَ بِمَا عُنْدَهُمْ مِنْ هِمَمَاتِ
الْمُتَوَهِّمِينَ "

(هَمَكِنَان)

فارسی بمعنی همکاران و هم‌رتبگان و
همسالان . در کلمات مکنونه است :
" ای همگنان ابواب مکان بازگشته "

(هُنَاكَ)

عربی آنجا . در لوح به نصیر است :
" بَلِّغْ هُنَاكَ أَمْرَ مُوَلَّاكَ "

(هِند)

اوضاع و احوال مربوط باین امر در آن کشور
در بخشهای ظهور الحق مسطور است
و از مقام نقطه در جواب نواب هندی

است : " يَا أَيُّهَا الصَّاعِدُ إِلَى حَرَمِ الْقُدْسِ فِي طَوْرِ الْجَلَالِ لَا
تَحْرِمَ نَصِيْبَكَ عَمَّا قَدَّرَ اللَّهُ لِأَهْلِ الْفَضْلِ وَالْكَمَالِ وَقِرْءْ تِلْكَ آيَةَ
مِنَ الْقُرْآنِ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَمَنْ
نَدَخَلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ
الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُو عَلَيْهِمَا الْبَابَ فَإِنَّا
دَخَلْتُمُوهُم فَاتَّكُمُ الْخَالِدُونَ " الخ والواج و آثار بسیار مرتبط بان
مملکت میباشد و بحروف مقطعه ه ن د ذکر شد و اول کانونشن

بهائیان هندوبرما در ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ در بمبئی در تالار
بهائی انعقاد یافت و محفل ملی برای دوملکت تأسیس گردید
و از جرائد بهائی بلغات اردو و فارسی و انگلیسی در آن کشور
البشارة در بمبئی و الکوکب در دهلی بود .

(هِندِيْجَان)

معموره هائی عرب نشین در جنوب
ایران از مراکز پر جمعیت مشهور بهائى
محسوب که ضمن نام سلمان ذکر است

و در آثار بنام هندیان نامبرده گشت . از اهواز تا خلف آباد
۱۶ فرسخ و از آنجا تا هندیجان نیز ۱۶ فرسخ و در خلفه هم
مهاجرتی هست و در هندیجان چند قریه و دهکده آبادی
است و مرکز آنها قصبه بزرگتر از مابین پنج قصبه بنام هندیجان
که در آنجا دو خانوار بهائى هستند و چند قریه از قبیل صفائیه
فعلیه است که بیشتر جمعیت در آنجا هستند و دو محفل و در
حدود دو بیست و پنجاه نفر دارد و لغتشان لری مانند و عرب
شده میباشد و قریه ها بی آب که از نهر با ظرف آب میگیرند
و بنوع خلاصه صفائیه بیشتر جمعیت دارد آنگاه فیلی دیگر
چم تنگ دیگر جبر آباد مسقط الرأس شیخ سلمان در سمرک

(هُنُولُولُو)

Honolulu

جزیره معروف در اقیانوس محیط در دوره
مرکز میثاق مورد صد و در خطاب و موطن

بهائی گردید و در آثار مذکور آمد .

(هُو)

عربی ضمیر منفصل غائب مفرد مذکر
مرفوع بجای او در فارسی و باصطلاح
عرفانی نام غیب الهی چنانکه هُو هُو
غیب الغیب است و هاهوت عالم ذات و هویت بنسبت گفتند .
و در ضمن کلمات مکتوبه خطاب یا ابناء الهیة است و در ضمن
نام نکس و اسم شمعای از آن ثبت میباشد . در لوح به حاجی
محمد کریمخان است :

" ارفع رأسك عن فراش الغفلة لتشاهد ذكرا لله الاعظم مستویاً
على عرش الظهور كاستواء الهاء على الواو " و نیز هُو هُو
بمعنی حقیقت و ذاتیت و شخصیت اشیا گفته میشود .

(هُودَج)

عربی کجاوه و لوح معروف هودج لوحی
است که جمال ابهی در وصول به
سامسون همانطور که سوار هودج بودند
فرمودند .

(هُور)

William Hoar

مسترویل پیام همور امریکائی بسال ۱۳۱۰
ه ق بهائی شد و بسال ۱۳۱۹ به زیارت
عکارت و در فتنه ها برای بهائیان
در سال ۱۳۲۱ تلگرافها و عریضه ها بمظفرالدینشاه فرستاده

اقتضای دادگستری در حق برادران و خواهران روحانی نمود .
او و مسس هور باین امر خدمت و نصرت میکردند تا در گذشتند .

(هُوی)

عربی میل و خواهش نفسانی . در لوح به
نصیر است :

" اتظنون فی انفسکم بان هذا الفتی
ینطق عن الهوی " و در لوح بر رئیس :
" بما اتبعت هواك و كنت من الغافلين " و در لوح به ناصرالدین
شاه است : " ان الذين اتبعوا الهوی " و در کلمات مکتوبه
است :

" ای پسر هوی تاکی در هوای نفسانی طیران نمائی پر عنایت
فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی "

(هُیكل)

عربی که جسد انسانی و صورت آدمی را
هم گویند . در کتاب اقدس است :
" ما یحیط هیاکلکم فی کل اسبوع " و در

وصایای مرکز عهد ابهی عبدالبهاء است :
" حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق " که برسبیل تشبیه
باندام انسانی اطلاق گردید . و در لوح به نصیر است :
" ویأتیکم هیکل النار بكتاب فیه رد " الخ که اشاره بعیرزایحیی
ازل میباشد و صور حرزیه معروفه از باب اعظم پز شده از اسماء الله

وآیات و اعداد و رموز که مانند هیكل انسانی و مخمس بود بنام
 هیاكل خوانده میشد که ضمن نامهای سبع و جنة الاسماء
 مذکور میباشد و باین مناسبت کتاب هیاكل آنحضرت که
 کتابی شامل و حاوی شرح و تفصیل در علم الحروف است مسمی
 گردید و در ایام ابهی نیز حرزی برای مردان و زنان مرقوم
 بود که به هیكل میخواندند چنانکه در لوحی است :

" اینکه ذکر مناجات و هیكل نموده اند ایشان انشاء الله بآن فائز
 شوند " و نیز در لوحی است قوله :

" قد نزل فی جواب من سأل عما ذکر فی الدلائل السبعة
 قوله جلّ و عزّ از جمله ادلاء متقنه علم گلشنی است در نفس
 واحد که در کتاب هیاكل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده
 واحدی قبل از این مطلع نشده ای خلیل بلسان
 پارسی ذکر میشود تا گل بریه از نغفات بیانات الهیه نصیب و
 قسمت برند " الخ و قوله :

" یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاكل الذی انزلہ الرحمن
 لاسمه الدیان " الخ و از این رو اولی الهیاكل در اصطلاح دوره
 بیان اطلاق بر مردان میشد و زنان را که خود بر شکل دائره
 مرقوم میفرمودند زوات الدوائر میگویند .

و سورة الهیكل از مقام ابهی قوله :

" هذه سورة الهیكل قد جعلها مرآت اسمائه بین السموات
 والارض و جعلها الله آية ذكره بین العالمین هو الا بسدع
 الابهی سبحان الذی نزل الآيات لقوم یفقهون " الخ در سجن
 اعظم عکاسال ۱۸۶۹ م صدور یافت و شخصی از سورة هیكل
 سؤال نمود که مخاطب کیست و همچنین در سور منزله اختری
 که بعضی خطابات شده فرمودند :

" المخاطب والمخاطب هو نفسی المهيمنة علی العالمین " و از
 شعب خطابات آن سورة که باعضاء هیكل میباشد توجه خطاب
 به هیكل خودشان واضح میگردد . و در اثری از خ ا د م ۶۶
 مورخ سنه ۱۲۹۴ چنین مسطور است قوله :

" از جمله در سورة مبارکه هیكل که بعضی آن از ارض سر بعراق
 رفته و بعضی اجزاء بعد از ورود سجن اعظم ارسال شده ملاحظه
 فرمایند " الخ و همچنین است آیه ای از کتاب اقدس قوله :
 " قل یا ملک برلین اسمع النداء من هذا الهیكل المبین " و
 در کلمات مکنونه است قوله :

" هیكل الوجود عرشى " و در ضمن نامهای تسع و جابر صا ذکر
 اصحاب هیاكل و هیاكل النور و شرح هیاكل النور است و نیز
 در کتاب اقدس :

" ان تقعدوا علی هیكل التوحید " که در ضمن نام وحدت ثبت

ودر آثار و توقیعات نقطه البیان ضمن لغت سلوک ذکر میباشد
و قعود به هیكل توحید و خلق انسان بصورت کلمه توحید نزد
عرفاء مشهور است و در اصطلاح اهل بهاء و عرف متداولشان
مرکز امر راهیکل مبارک یاد میکردند که ضمن بیان نام آقا
ذکر می است و در اصطلاح مسیحیان عید دخول هیكل بیادگار
دخول سمعان کاهن بر عیسی که بر او برکت کرد برقرار ماند .

(هیماء) عربی بیابان بی آب و در کتاب اقدس

است :

" ولا تكونوا فی هیماء الشهوات

من الهائمین "

کلمه یونانی بمعنی اصل و ماده الهواد

(هیولی)

جوهری که متداول و شهرت استعمال

در عربی و فارسی علمی گردید و عقل

هیولانی در فلسفه در حقیقت اصل عقل و استعداد آن میباشد

در رساله مدنیّه است :

" شعله نورانی عقل هیولانی در زجاجه فطرتشان مخمور است "

حرف (و)

(وادی لنبیل) در سورة الوداد از الواح ادرنه است

قوله :

" ان یا علی فاشهد بانّی ظهور الله

فی جبروت البقاء الی ان وردنا وادی النّبیل " الخ و در

کتاب بدیع است قوله :

" و دیگر معلوم بوده که مقصود از وادی نبیل که در الواح ذکر

شده نفس این ظهور اعظم بوده و خواهد بود و وادی آن ارض

اقدس است که فوق طبقات جنان خلق شده و لا یقدران یرد

علیها الا اهل البهاء تالله انهم وادی النّبیل و وادی العظمة

و وادی الاستقلال و وادی الجلال و وادی الاقتدار و وادی

العزة و وادی التقدیس و وادی التنزیه و وادی الکبریاء

و غیر این نفوس از وادی نبیل خارج و در تیه بغض و هوی مستمر

و مبتلی و کینونة النّبیل حینئذ یتبرّ منهم و من اعمالهم و ما

یظهر منهم و بذلک یشهد کلّ شیء ان انتم تعلمون " و ملا محمد

نبیل زرنندی مذکور تحت نام نبیل چنین تطبیق کرد که عدد

ابجدی نبیل با عکاء بعد همزه یکی است .

در قرآن است :

(واصب) " لهم عذاب واصب " بمعنی دائمی

دارای دردهای بسیار و در لوحی است

" وما واصب " مراد آب را که موجب بیماری است و ممکن است واصب بمعنی موصوب یعنی بیمارکننده باشد .

صفت عربی و اذن واعیه گوش نیوشا و در

(واعیه) خود جای دهنده . در لوح به شیخ

نجفی اصفهانی است :

" صاحبان ابصار حدیده و آذان واعیه و قلوب منیره صدق را از کذب بشناسند "

مسیس ماری واتسن ساکن واشنگتن از

(واتسن) بهائیات مبلغات امریکا در کبر سن

Mary Watson و نحول همی نطق و تبلیغ این امر کرد و در

همان احوال بحیفا رفته بزیارت رسید و شرح سفر نوشت .

عربی مطلق بیماری ساری و عام و در عرف

(و بآء) عربی و فارسی همان کلرا Cholera به

لغت اروپائی را گویند در لوح خطاب

بصدر دولت عثمانی :

" همچنین و با مسلط شد و متنبه نشدند . "

در سوره الذبح است :

(وَبِخ) " ان یاذبیح قد وُوبِحَتْ فی کلّ حین فی

عشرین من السنین لا یعلم ذلک الا ربک

العزیز المحبوب " وُوبِحَتْ بمعنی سرزنش کرده و بیم داده شدم .

عربی ترسان در مناجاتی در خطابه‌ی

(وَجِل) است :

" ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً

وَجِلًا من قهرک .

وجه عربی روی و جوه جمع . در توفیقی

(وَجَه - تَوَجَّه) خطاب به محمد شاه است :

" اننی انا وجه الله الذی لا یموت "

وقوله : " تصلى علیه ومظاهر نفسه عدد حروف الوجهه "

و در توفیقی تفسیری بر کلام علی امیرالمؤمنین " نحن وجه الله "

است و در لوحی و مناجاتی قوله :

" رب انا الذی وجهت وجهی للذی هو محبوب اهل العرش

والثرى لك الحمد یا الهی وربی و سیدی و محبوبی بما عرفتنی

مظهر نفسك العلی الاعلی فی هذه الكرة الاخری وانطقنسی

بشانه بین الارض والسماء ازا اسألك بجمالک الذی منه

قرت عیون اهل ملا الاعلی بان لا تحرضنی عما عندک من

مواهبك الكبرى و الطافك العظمى و انتك انت العليم الحكيم " ودر لوحی است :

" هذا يوم فيه ينطق لسان العظمة كل شئ هالك الا وجهی هر نفسی اليوم از حق منیع اعراض نمود او در ظل نفی هالك وفانی و هر که باقبال فائز شد در ظل وجه ثابت و باقی و وجه محدود بحد و عددی نبوده و نیست و اینکه بقصبات اربعة عشر ذکر شده هذا الهندسة العباد مثلا اگر كل من على الارض اليوم بما اراد الله فائز شوند كل در وجه مذکور و در ظل وجه محشور و از وجه محسوب الخ و در کتاب اقدس است :

" كل من عليها فان وهذا وجه ربكم العزيز المحبوب " ودر لوحی است :

" وَتَوَجَّهَ وَجْهَ الْمَظْلُومِ مِنْ شَطْرِ سَجْنِهِ الْاَعْظَمِ الْيَكِ " ودر لوحی دیگر :

" طوبى لك بما اقبلت الى الوجه " ودر لوحی دیگر :

" كتابت لى الوجه حاضر " و نیز در کتاب اقدس است :

" اذا اردتم الصلوة و لتوا و جوهكم شطرى الا قدس و نیز

نظیر این عبارت در آثار بسیار است قوله :

" و تكبر من هذا المقام على وجهك و وجوه الذين تمسكوا

بحبل الله المتين "

وحدت مصدر عربی معروف و نام وحدت (وحدت - وحدت) بشری برای مدرسه بهائیان کاشان بود

وحدت - اتحاد - که در سال ۱۳۲۷ هـ ق تأسیس شد (توحید) و بهین نام در آثار غصن اعظم

عبدالبهاء مذکور است قوله :

" ۲۵ ج ۱ - ۱۳۲۸ کاشان حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه

بهاء الله الابهی هو الله ای بنده جمال ابهی وجد و سرور

نما که الحمد لله مظهر الطاف حضرت بدیع الاوصاف و مورد

عنایت رب احدیت... و دلیل آن موفقیت بر خدمت و عبودیت

آستان مقدس، نام مدرسه را مدرسه وحدت بشر نهادیم

تا جمیع طوائف و فرق تلامذه بآن مدرسه بفرستند و یقین بدانند

که سبب نجاح و فلاح کلی است مرقوم نموده بودید که جناب

آقا حسین پهلوان و جناب آقا میرزا روح الله معلم مدرسه

باتفاق شما توجه بارض مقصود نمایند چون شما عازمید ایشان

باید در کاشان باشند تا خدمت پردازند و از هر جهت محافظه

نمایند و عليك البهاء الابهی ع " و قوله :

" مدرسه وحدت بشر مظهر جلیل اکبر است الخ و این مدرسه

شش کلاسه ابتدائی بود لکن در سال ۱۳۳۲ تأسیس کلاس

هفت گردید .

وحدانیت و وحدانیت الله بمعنی یگانگی و یکتائی و تنهائی معروف میباشد. در کتاب اقدس راست :

"ويعترف بوحدانية الله" و در رساله مدنیه است :

"مقرّ وحدانیت والوہیت جز ملت موسویہ نبود".

و حید بمعنی تنها و یگانه و بینظیر. در آثار مقام نقطه و دوره بیان نام یحیی نامان بتطبیق عدد ابجدی حروف بود چنانکه آفاسید یحیی در ایوبی و حید اکبر معروف گردید.

اتحاد بمعنی یکی شدن که در لوح به رئیس است :

"قل قد جاء الغلام ليحيى العالم ويتحد من على الارض كلها"

و ذکر اتحاد در الواح بسیار است از آنجمله در لوحی راجع بواقعات مکدره بین اصحاب در اوائل عکا قوله :

"ليلة مباركة را ليلة الاتحادية قرار دهید که اختلاف و کدورت مرتفع شده باهم باتحاد سلوک نمایند" و قوله :

"بسم الذي بذكره يحيى قلوب اهل الملأ الاعلى سبحانه اللهم يا الهى تشهد وترى كيف ابتليت بين عبادك بعد الذي ما اردت الا الخضوع لى باب رحمتك فوعزتك يا محبوبى لو تعذبتى فى كل حين ببلاء جديد لا حب عندى بان يحدث بين احبائك ما يكدّر به قلوبهم ويتفرّق به اجتماعهم انك ما بعثنى الا لاتحادهم على امرك ايدهم يا الهى

على توحيد الذى انت اردته و هو ان لا ينظر احدٌ احدًا الا وقد ينظر فيه تجلّى الذى تجلّيت له به بهذا الظهور الذى اخذت عهده فى ذالبيان عن فى الاكوان و من كان ناظرًا الى هذا المقام الاعز الاعلى و هذا الشأن الاكبر الا سنى لن يستكبر على احد طوبى للذين هم فازوا بهذا المقام ايد وستان من مقصود از حمل اين رزايای متواتره " الخ ديگر قوله :

" هو الا بهى قد حضر لى المظلوم كتاب احد من السادات اينکه درباره اتحاد " الخ و در کتاب اقدس راجع بلفت عموميه است :

" هذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون ".

توحيد یکی کردن و گفتن و بیگانگی ستودن و اعتقاد و پرستش بوحدانیت الله است و در خصوص توحيد بياني از آثار نقطه البيان ضمن نام علم ثبت میباشد و در کتاب بيان است قوله :

" كل احكام بيان بر اسرار توحيد و معرفت جارى شده که اگر کسی نظر کند از مبدا تا منتهای آن ما توحيد را در كل بيك نهج جارى ميبيند" و در لوحی است :

" اصل معنى توحيد اينست که حق و حده را مهيمن بر كل و مجلّى بر مرایای موجودات مشاهده نمایند و جوهر توحيد آنکه

مطلع ظهور حق را باغیب منیع لایدرک یک دانی باین معنی که
افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از اودانی من غیر فصل و وصل
و ذکر و اشاره " الخ و لوح مدینه التّوحید به شیخ سلمان
در ادرنه صادر شد قوله :

" هذه مدينة التّوحید فادخلوا فیها یاملاء الموحّـدین
لتکونوا ببشارات الرّوح لمن المستبشرین هو العزیز الوحید
العالی العلیّ الفرید تلك آیات الكتاب فصلت آیاته بدعیّاً
غیر ذی عوج علی آیات الله وهدیّ و نوراً و ذکر لمن فی السّموات
والارضین و فیه ما یقرّب النّاس الی ساحة قدس مبین و انک
انت یا سلمان فاشهد فی نفسک و روحک یا اهل الجّـة
الاحدیة فانقطعوا عن کلّ ما و حدّتم به بارئکم و وحدوا الله فی
هذه الاّیام بما فصل لکم بالحقّ و لا تكوننّ من الفافلین
و اما ما سألت فی آية التّوحید و کلمة التّجرید فاعلم ثمّ
اعرف بانّ للتّوحید مراتب و عوالم و مقامات شتی " الخ .

و لوحی دیگر قوله :

" هو البهیّ الباهی الابهی حمد مدّس از عرفان ممکنات و منزّه
از ادراک مدرکات " و در کتاب اقدس است قوله :

" ان تقعدوا علی هیکل التّوحید " که در ضمن نام سلوک ذکر است .
و فیما بین متصوّفه و اهل سلوک و ریاضت رسم مراقبه چنین بود که

بر الیهتین نشسته زانوهارا برافراشته بهم چسبانده دو بازو را
چنبرکنند و سر مابین دو زانو برند و فکر و مراقبه روند و از اینصورت
شکل الله تصوّر نمایند . و در مجمع البحرین است :

" فی الحدیث نهی عن الحیوة فی المساجد هی بسالکسر
و الغمّ الاسم من الاحتباء الذی هو ضمّ السّاقین الی البطن
بالثوب او الیدین " و شاید پس از انتشار رسوم مرفاه و متصوّفه
از احادیثی است که بر ردّ آنها وارد گردید .

و در خطاب و صایای عهد است :

" مرکز نقض ابا و استکبار کرد ولی بهانه توحید جعلی نمود الخ
غصن اکبر جعل چنین توحید کرد که همه باید فقط متوجّه
به جمال ابهی باشند و توجّه به مولی الوری موجب شرک میگرد
و اینرا بهانه کرد که بهائیان را از توجّه و اطاعت مرکز منصوص
منحرف گرداند .

در مناجاتی در خطابی است :

(وَدَعَ) " الیهی الیهی تری المخلصین

من الاحبّاء و المقرّبین من الاتقیاء
کیف ودعوا الدنیا و ودعوا کلّ راحة و رخاء " اول بتخفیف
دال یعنی دنیا را وا گذاشتند و دوم بتشدید یعنی هر
آسایش و گشایشی را بدرود گفتند . در لوح حکماء :

"انما اردنا ان نذكر لك ما يتذكر به الناس ليدعنا ما عندهم
 (تاواگذارند آنچه را که نزدشان است) ویتوجهن الى الله
 مولى المخلصين " در سورة الذبح است :
 " اذاً دع المشركين (مشرکین را واگذار) وهم جنين
 در لوح طبّ است :
 " دع الدّواء عند السّلامة " و نیز :
 " ودعه عند استقامة المزاج " و در لوح به نصير :
 " دع ذكرهم و مايجرى من قلمهم " و قوله :
 " ولا تدعنى بنفسى اقل من حين " مرا کمتر از يك دم بخود هوا
 نگذار . و در لوح به اشرف است :
 " و اودع (امانت گذاشت) فى كل نفس ما يعرف به آثار الله
 و من ذلك لن يتم حجته على عباده " و در لوح به رئيس :
 " و اودع تحت كل شجر و حجر و ديرة سوف يخرجها الله بالحق
 عربى برگ . اوراق و رقات جمع .
 (و رَق - و رَقَة) در کتاب اقدس است :
 " قد فصلنا الصلوة فى ورقة اخرى "
 و آن ورقه که صورت صلوة را در آن مشروح داشتند باهل بها
 ندادند و ورقه دیگر را که حاوی دستوره نوع صلوة است
 فرستادند و در اصطلاح این امر نشریات ازلیین و ناقضین در

مخالفت و معارفت امرایى و میثاق اعظم بنام اوراق شبهات
 یا اوراق ناربه شهرت داشت .
 و رَقَة در اصطلاح این امر بر مؤمنان که بمنزله و رقات شجره
 امرند اطلاق گردید و متضمن تلویح بجمال و بهجت و حسن
 هیئت میباشد چنانچه در لوح به رئیس خطاب به انیس است
 قوله :
 " و یکرّ عليك آل الله و اهله من الورقات الطائفات حول الشجرة
 و یذكرک بذكر بدیع " و در لوحی باهل سنگسراست قوله :
 " من ان یا ورقة هذه ورقة ارسلناها اليك لتجدى منها رائحة
 الله " و در لوحی دیگر :
 " ورقة جناب ذبیح بنام دوست یکتا یا ورقتی و یا امتی "
 و در لوحی دیگر :
 " یا ایته الورقة قد ظهر ما اخبرناک به من قبل " و در لوحی دیگر :
 " ان یا ورقتی اذ اهبّ عليك اریاح فضلی " و نیز :
 " یا ورقتی عليك بهائی و عنایتی " .
 و ورقه علیا بمعنی برگ برین بمادر غصن اعظم عبدالبها
 مذکور در نام آسیه اصطلاح بود که پس از وفاتش این لقب
 بدختر و الاکهر یعنی خواهر عزیز مولى الوری رسید که در ایام
 برادر باعلی مقام احترام روحانی فیما بین زنان بهائی بودند

ونسخ نامه هایش بامضاه " بهائیه " نزد بهائیان بسیار
است و از ابیات مدحیه بهائیان در حقیقت :

ایکه تو گلبرگ بوستان جمالی

باغ بها را تو بیهمال نهالی

سدره توحید را مقدس برگگی

بلبل تجرید را همایون بالی

مرکز میثاق را کنیز عزیزگی

نیـر آفاق را نخستین آلی

ورقه علیات خوانده طلعت ابهی

زانکه تو خود در علو فضل و کمالی

گرچه نشاید همال حق بتو گفتن

لیک تو در خلق بی قرین و همالی

کی تو گزینی قرین ز خیل خلائق

چونکه ترانیت کفو و شبه و مثالی

نیست سزاوار همسری تو کم زانک

دخت بها و خدا ایرا تو عیالی

و شرح وفات آن معظمه در شماره ۷۰ سال ۲۹ جریده التّغییر

است :

" تشییع جنازه مرحومه بهائیه خانم روزشنبه ۱۶ تموز ۱۹۳۲

یکی از ایام مهمه بود که بندرت شهر حیفاً قبل از آن نظیرش را
بخود دیده بود در آن روز احتفال عظیمی برای تشییع جنازه
خواهر حضرت عبدالبهاء سیده بزرگوار پرهیزکار بهائیه خانم
که در ۱۵ تموز یکساعت از نصف شب گذشته برحمت ایزدی
پیوسته واقع گردید هنوز ساعت چهارونیم از ظهر شنبه نگذشته
بود که صحن دارالضیافه بیت بها ملو از جمعیت تشییع
کنندگان گردید جمعیت مزبور مرگب از بزرگان واعیان شهر
حیفاً و سایر بلاد فلسطین و رجال حکومت و هیئت تفتیشیه الخ
و نیز لقب ورقة الفردوس برخواهر بزرگتر ملاً حسین بشرویه
مقرر گشت . در لوحی است :

" بش ورقة الفردوس هوالمبین الملمیم الحکیم ان یسا
ورقة الفردوس ان استمعی نداء مالک البریة الخ که در نام
زیارت و سورة الزیارة ثبت است .

و ورقة الرضوان نام خواهر دیگر ملاً حسین بشرویه خدیجه
نام بود که قبل از خواهر مهتر شوهر گرفت و دارای دو پسر و یک
دختر شد پسر بزرگ ابوالحسن و پسر کوچک محمد حسین ضریح
نام و شهرت داشت . و نیز بانو شاهزاده شمس جهان متخلص
به فتنه که ضمن آن نام مذکور است در آثار بنام ورقة الرضوان
نامبرده میباشد .

وورقة الحمراء لقب مريم شهيرة حرم حاجي ميرزارضاقلی
برادر ابي جمال ابهي که هم خواهر حرم دوم آنحضرت بود .
ونيز خطاب به حرم باب اعظم در الواح بدین نهج مسطوراست:
" هو العلی الاعلی ان یا ورقة الفردوس ان اشهد فی نفسك بانه
لا اله الا هو وان علیاً قبل محمد جماله و سره وامره و فضله
ورحمته و ذکره و ظهوره و بطونه علی من فی السموات و الارضین
جمعاً فاشکری الله بما استوی علیک الرحمن علی هیکل
اسم علیاً اذ انک کنت عرش الرحمن من دون ان یطلع بذلك
احد من کل مؤمن فريداً و انک عاشرت مع الله ربک و دخلت فی
بحر الوصال فی زمن قديماً و کنت ممسوحاً بربک فی کل
یکور و عشياً فهنيئاً لك یا ورقة البقاء ثم یا ارض الوفاء یا
مدينة الاعلی فی رفرف قرب امیناً انت اول عرش ظهر فی الابداع
..... و انت خیر نساء العالمین ان کنت علی الحب مستقيماً"
الخ ودرلوح ناصرالدینشاه :

" هذه ورقة حركتها ارياح مشية ربك العزيز الحميد " مراد
برسبیل تشبیه خود آنحضرت میباشد و در نام احمد جمله
هذه ورقة الفردوس " مذکور درلوح به احمد یزدی ^{شهر} شرح
داده شد .

(ورقاء)

عربی مؤنث اُورق بمعنی خاکستری رنگ
ونیز کیوتر وبتشبیہ بر نفس ناطقه و
روح قدسی اطلاق گردید . درلوح

حروفات مقطعات که ضمن نام مناجات ثبت است قوله :

" قل ان فی تغنی الورقاء علی الافنان و اطوار و رقات الفردوس
الخ و قوله :

" قد غنت الورقاء " مذکور ضمن نام آل و در کتاب ایقان است :

" تأویل کلمات حمامات ازلیه راجز هیاکل ازلیه ادراک ننماید
و نغمات ورقاء معنوی را جز سامعه اهل بقانشنود " و در لوحی
است :

" ان استمع لما یوحی الیک من شهر الهویة ان استمعی
قول ربک و تفکری فی الذی به توقفت فی امر لولاه ما نزل البیان
وما غردت الورقاء علی الافنان " و در لوح به رئیس است :

" یا ایتها الورقاء اسمعی نداء الابهی فی هذه اللیلة التي
فیها اجتمع علینا ضباط العسکرية و نکون علی فرح عظیم " الخ
که خطاب بظاهر متوجه بحاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی است .
و در لوحی دیگر است قوله :

" رائعة احزان جمال رحمن را احاطه نموده ان یا
قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما یغرد به ورقاء الاحزان

فی هذا الزمان الذی ارتفع نداه الشیطان * و در کتاب اقدس است :

" اذا طارت الورقاء عن ايك الثناء " الخ .

وقصیده ورقائیه صادره از حضرت بهاء الله در ایام سلیمانیه کردستان حاوی یکصد و بیست و هفت بیت عربی مقابل قصیده معروف ابن فارض بهمان بحر و حرف روی براج عرفانی اعلی است و مطلعش :

" اجذبني بوارق انوار طلعة

لظهورها كل الشمس تخفت "

در بیان مقام اعلای جذبیه و وصال معشوق حقیقی و آنکه وصالش منوط بتحمل بلیات بیشمار است و قبول بلایا و مقام انقطاع از ماسوی و رسیدن بمقام خلافت کبری است و مقطعش :

" فطوبى للمخلصين فيما سرعوا

عن كل الجهات فى طلل ربوبتى "

و نیز ورقاء تخلّص شعری میرزا علی محمد یزدی (شهید) بود که شرح حالش بتفصیل در تاریخ ثبت است و همه خانواده اش بدین نام در آثار والواح مذکورند و اشعارش با همین تخلّص متداول میباشد و او دو بار بنام ایمان باین امر در سجن حکومت افتاد نخست در یزد حاکم ویرا گرفته بمركزش اصفهان نزد

مسعود میرزا روانه داشت و این در سال ۱۳۰۱ هـ ق واقع شد و ظلّ السلطان بعد از ایامی که ویرا در زندان نگه داشت آزاد کرد و بار دوم بسال ۱۳۱۳ در زنجان پاپسرش روح الله و تنسی چند از بهائیان گرفتار شد و بحکم شاهى مفلولاً بطهران کشیدند و بسجن انداختند و در جشن نیم قرن شاه بنا بود همه مسجونین رارها کنند ولی چون میرزا رضا کرمانی در روز جمعه نیمه قرن شاه راهدف کرد میرزا جعفر خان حاجب الدوله بتصویر اینکه میرزا رضا بابی و مانند محبوسین مذکور است بزندان رفته امر داد که همه بهائیان مسجون را برهنه کرده لنگ بسته از زندان بصحنه بیاورند و همینکه ورقاء و روح الله را بدانگونه حاضر کردند نخست به ورقاء دشنام ها داده امر نمود که از عقیده تبری کند و او نکرد لذا فرمان داد سر آن مظلوم را در گند گذارند و با کتاره ریز ریز کردند و آنگاه روح الله را با طناب نیم خفه کرده رها نمودند و حکم داد که تبری کند و نکرد لذا امیر غضب بدستورش سر آن نورس را ببرید و از مرکز عهد ابهی خطاب به نیروسینا راجع بمرثیه شان در حق پدر و پسر شهید است قوله :

" طفلى دوازده ساله را با آن صباحت و بلاغت و فصاحت و روى روشن و نطقى چون عندليب گلشن چنان مفقود و نابود نمایند که اثرى باقى نماند باری مظلومیت آن پدر بزرگوار و معذوریت

این پسر معصوم جان نثار بدرجه ای واقع که در صحائف قرون
واعصار مثل وشبهش مذکورند و این قربان در ملکوت ابهی بفایت
مقبول و محبوب قسم به جمال مقصود و حضرت ملیک محمود که
جواهر وجود در غیب امکان بحسرت نگران اند و بمنتهای غبطه
آرزوی این احسان مینمایند " و قوله :

" لهذا باید احبای الهی در روز بیست و هشتم شعبان که یوم
شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء است در نهایت روح و
ریحان و تضرع و ابتهال قصد زیارت مرقد آن نورین نیرین نمایند
و از قبل عبد البهائم زیارت مرقومه ای که از پیش ارسال گشت
تلاوت کنند " و خطاب به ورقاء الواحی بسیار است از آن جمله
قوله :

" یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی قد حضر عبد الحاضر بکتابک
و ارسلته الیک من قبل و من بعد انا وجدنا من کُل کتاب و من
کُل کلمة و من کُل حرف عرف محبتک و استقامتک و خلوصک و وفاتک
و عهدک فی امر الله العلیم الحکیم " الخ و در ضمن یکی از
الواح خطاب باواست :

" در باره صوم مسافر و حد سفر این سؤال شده بود حدود
سفر و مسافریان شود که اطلاق اسم سفر بر چه مسافر میشود و
در بین مسافرت هرگاه در محلی چند روز اقامت شود تکلیف او

چپست و در روزی که مسافر قصد سفر میکند مثلاً وقت ظهر و یا
بعد از ظهر مسافر میشود تکلیف او در آن یوم از صبح الی ظهر
چپست ؟ حدود سفر نه ساعت در کتاب الهی معین شده
یعنی از مقامی که حرکت مینماید تا مقامی که اراده وصول بدان
نموده نه ساعت باشد حکم صوم مرتفع است و اگر مسافر در محلی
توقف نماید و معین باشد توقف او تا نوزده یوم باید صائم
شود و اگر کمتر باشد صوم بر او نیست و اگر در بین شهر صیام در
محلی وارد شود و اراده نماید یک شهر بیان در آن ارض توقف
کند باید سه روز افطار نماید و بعد باقی ایام صوم راضا صائم
شود و اگر در وطن خود وارد شود باید همان یوم صائم گردد
و یومی که قصد سفر مینماید آن یوم صوم جائزه " ایضا :

" و همچنین از این آیه مبارکه سؤال شده بود قوله عزّاجلاله
از اغیفر بحر الوصال الی قوله عزّ اعزازه الذی انشعب من هذا
الاصل القدیم مقصود الهی حضرت غصن الله الاعظم و بعد
حضرت غصن الله الاکبر روحی و ذاتی و کینونتی لتراب قد و مهما
الفداء بوده و اینکه از اغصان الله و افنانه سؤال فرموده بودید
در ساحت افند سر عرض شده فرمودند تا حال آنچه ذکر افنان
از قلم اعلی جاری شده مقصود نفوس منتسبه نقطه اولی بوده چه
که در این ظهور کل را بافق اعلی دعوت نمودیم و بیحرا عظم

هدایت نمودیم در اول ایام مناجاتی مخصوص ایشان نازل
 و در آن مناجات توفیق ایمان و عرفان از برای ایشان مقدر انشاء
 الله بما اراده الله عامل باشند و بر این امر اعظم عظیم ثابت
 و راسخ طوبی لهم بما سمیناهم بهذا الاسم الذی تضرعت
 منه راحة الایمان فی الامکان و ایشانرا باین سدره نسبت
 دادیم فضلا من لدنا علیهم فاسأل الله بان یحفظهم من
 اشارات القوم و شبهات العلم و فضلنا بعضهم علی بعض فی
 کتاب ما اطلع به الا الله رب العالمین و سوف یظهر ما قدر
 لهم من لدن مقتدر خبیر و نفوسی که تا حال بسدره منتسب
 بذوی القربی در کتاب اسماء مذکور اگر بما اراده الله عامل باشند
 طوبی لهم بما اقبلوا و فازوا و لهم ان یسألوا الله بان یحفظهم و
 یوفقهم علی الاستقامة علی ما هم علیه امروز روزی است که جمیع
 نفوس باید جهنم نمایند تا بکلمه رضا از نزد مالک اسماء فائز
 شوند و مقصود از اغصان موجوده و لکن در رتبه اولیّه
 غصنین اعظمین بوده و هست و نفوس بعد از اثمار و اوراق شمرده
 میشوند و در اموال ناس از برای اغصان حقی نبوده و نیست.
 انتهى . و این آیه مبارکه ذکر شده بود قوله جل کبریاه ان
 ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا
 الاصل القدیم مقصود از کتاب کتاب اقدس و فرع منشعب

غصن الله بوده " انتهى و شرحی راجع به ورقه ضمن نام
 عبد است .

در لوح بشارات است :

(وَرَاء) " امور بوزرا " بیت عدل راجع " جمع وزیر

بمعنی دستور و کاردان و کاردار .

در نام متوسط ذکر است .

(وَسْطَى)

و بتخفیف و شاش نام مزرعه و قریه ای در

کنار دجله بقرب بغداد که آقامیرزا

موسی کلیم اجاره داشت و جمال ابهی

ایام نوروز را در آنجا با خرگاه و جشن بسر میبردند و در ایام

عید سال ۱۲۷۹ هـ ق صدور آثار بسیار و از آن جمله لوح ملاح

القدس و وصول امرنامه سلطان عبدالعزیز بواسطه نامق پاشا

برای مهاجرت از عراق در آنجا وقوع یافت و در اثری چنین

مسطور :

" واقعه این ایام خبری است که آن جمال مقتدر علام در پنج

ماه قبل از مهاجرت از عراق در ارض و شواش در لوحی که خطاب

به ملاح القدس شده فرموده اند اگر آنجناب بان لوح فائز آیند

درست بر اسرار این امر مطلع خواهند آمد والله لمظهم

كلّ الا سرار في جمال حق معلوم .

(وِطَاء) عربی فرش در لوح به سلطمان

ناصرالدین :

" بلا حذاء و وطاء " و در ضمن نام

حذاء ذکر است .

(وَعْر) عربی زمین سخت و دشوار و عور جمع

در صورت زیارت ملا علی بابای صغیر

تاکری :

" والوَعُور القارحة "

(وَفَاء) برخی از اهل بهاء در الواج و آثار

بنام وفاء ملقب بودند و آن نام مذکور

شدند از آن جمله میرزا فتحعلی فتح

اعظم اردستانی مذکور در نام فتح قوله :

" فتحعلی فی الالف بسم ربی البهیّ الابهیّ ان یا کلمة الوفاء "

الخ لوحی مفصل صادر در ادرنه شامل مصائب یوم الفصل

میباشد و نیز :

" اننا نحب اسمنا الوفاء و کنا ناظرًا الیه فی کلّ الاحوال " الخ

و دیگر خطاب به شیخ حسین وفاء است قوله :

" هو العلیم ان یا وفاء ان اشکر ربک بما ایدک علی امرک و عرفک

مظهر نفسه فطوبی لك يا وفا بما وفيت بعیثاق الله ولكن

فاسمع بان تصل الی اصل الوفاء وهو الا قرار بالقلب والاقرار

باللسان بما شهد الله لنفسه الاعلی ثم اعلم بان

الدنيا حبّ اعدائی والاعراض عن جمالی المقدس المنیر الخ

(وُقُوف - تَوْقِف - وقوف توقف مصدر عربی بمعنی ایستادن

و ماندن در لوح به اشرف :

(واقف) ثم اعلم بان تمّ میقات وقوفك لهذا العشره

و در لوح خطاب به نصیر :

" ولا تتوقف فیما امرت به " واقف ایستاده و مانده و نیز

در لوح به نصیر :

" قل اتظنون فی انفسکم بان هذا الفتی ینطق عن الهوی

لا فوجماله الابهی بل کان واقفاً بالمنظر الاعلی " وقوله :

" فوا حسرةً علیکم یا ملأ الواقفین "

نگاهداری کرد در وصایای مرکز عهد

ابهی عبدالبهاء :

(وَقْفِ)

" ووقی محجّته البیضاء " الخ .

(ولادت - میلاد) تولّد اعلی و ابهی ضمن لوحی در نام

حوریّه مذکور است .

مصدر عربی امارت و زمامداری و مالکیت
(وِلايَت) که در قرآن است :

" هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ " وِوَلِيَّ

در عرف شیعیان علی امیرالمؤمنین که مرکز ولایت کبری و حاکم باطن امور بود و در اصطلاح عرفا ولی مرکز طریقت و ارشاد و نفع کامل است و در آثار و توقیعات نقطه اولی نبذه ای از

آنچه محض حکمت برای رفع حملات معارضین نفی ولایت در حق خود کردند ضمن نام حرف و مواضع دیگر ثبت میباشد و در آثار ابهی در سنین اقامت در ممالک عثمانیه که مقتضی بود بکثرت ذکر ولایت میباشد . در تفسیر و الشمس است :

" قُلْ يَا قَوْمِ قَدْ فَصَّلْتُ النُّقْطَةَ الْاَوْلِيَّةَ وَتَمَّتِ الْكَلِمَةُ الْجَامِعَةُ وَظَهَرَتْ وَايَةُ اللَّهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقِيَوْمِ " ودر کتاب اقدس است :
" اَيَّاكُمْ اِنْ يَمْنَعُكُمْ ذِكْرُ النَّبِيِّ عَنْ هَذَا النَّبِيِّ الْاَعْظَمِ او
الْوَلَايَةَ عَنْ وَايَةِ اللَّهِ الْمُهَيَّمِنَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ .

و کلمه اولیا در آثار و الواج كثيرا در حق مقربین و ناصربین از مؤمنین اطلاق شد که مشتق از ولایت بمعنی قرب و نصرت و محبت میباشد قوله : " بِإِثْمِ دُوسْتِ يَكْتَا يَا اَوْلِيَائِي " الخ و ذکر ام الاولیا ذیل نام ام و زیارت است .

و لقب ولی امرالله بمعنی کارفرمای در امرالله در وصایای

مولى الورى عبد البهاء بر مقام ولی امرالله بنحو اختصاص قرار گرفت و ذیل نامهای الف و امین هم ذکرى از ولی میباشد .

جمع و لیمه طعام مهمانی و دعوت جمعی
(وَلَايِم) در سرتها و خصوصا در عروسی .

در کتاب اقدس است :

" اِذَا دُعِيتُمْ اِلَى الْوَلَايِمِ وَالْعَزَائِمِ اجِيبُوا بِالْفَرَحِ وَالْاِنْبِسَاطِ " در لوح حکماء :

(وَلَج) " اِنَّا نَرِيْدَانِ نَذِكْرَكَ كُلَّ قِطْعَةٍ مِّنْ

قِطْعَاتِ الْاَرْضِ وَمَا وَلَجَ فِيْهَا وَظَهَرَتْ فِيْهَا "

یعنی آنچه در آن درآمد و آنچه از آن هویدا شد .

قریه ای بکنار دریای خزر بقرب چهار

فرسنگی ساری مازندران از مراکز اهل

بها بود از مشاهیرشان ملا آقا جان

معروف بمرب و حاجی اسمعیل نیز از متمولین که دخترش زوجه

آنا شیخ هادی از بهائیان محترم ساری بود و اخلاف حاجی

اسمعیل در آنجا بایمان بهائی باقی ماندند دیگر گل محمد

خان سرهنگ و ارباب دیگر علیجان سیاه و میرزا حسن بابا

و عباسعلی حسن و میرزا علی اکبر خان حافظ الصحه که خاندان

دستدار از او یادگارند .

مصدر عربی امارت و زمامداری و مالکیت
(وِلاَیة) که در قرآن است :

" هنالك الولاية لله الحقّ " وولّى
در عرف شیعیان علی امیرالمؤمنین که مرکز ولایت کبری و حاکم
باطن امور بود و در اصطلاح عرفا ولیّ مرکز طریقت و ارشاد
و نفس کامل است و در آثار و توقیعات نقطه اولی نبذه ای از
آنچه محضر حکمت برای رفع حملات معارضین نفی ولایت در حق
خود کردند ضمن نام حرف و مواضع دیگر ثبت میباشد و در آثار
ابهی در سنین اقامت در ممالک عثمانیه که مقتضی بود بکثرت
ذکر ولایت میباشد . در تفسیر و الشّمس است :

" قل يا قوم قد فصلت النقطة الا ولىّة وتمت الكلمة الجامعه و
ظهرت ولاية الله المهيمن القيوم " و در کتاب اقدس است :
" ايّاكم ان يمنعمكم ذكر النبي عن هذا النبي الاعظم او
الولاية عن ولاية الله المهيمنة على العالمين .

و کلمه اولیاء در آثار و الواج کثیرا در حق مقربین و ناصربین
از مؤمنین اطلاق شد که مشتق از ولایت بمعنی قرب و نصرت
و محبت میباشد قوله : " بنام دوست یکتا یا اولیائی " الخ
و ذکر امّ الا ولیاء ذیل نام ام و زیارت است .

و لقب ولیّ امرالله بمعنی کارفرمای در امرالله در وصایای

فولی الوری عبد البهاء بر مقام ولیّ امرالله بنحو اختصاص قرار
گرفت و ذیل نامه های الف و امین هم زکری از ولیّ میباشد .

جمع ولییه طعام مهمانی و دعوت جمعی
در سررتها و خصوصا در عروسی .
(وَلَايِم)

" اذا دُعيتم الى الولائم والمعزائم اجيبوا بالغرغ والانبساط "
در لوح حکماء :

(وَلَج) " انّا نريد ان نذكرك كلّ قطعة من
قطعات الارض وما ولج فيها وظهرنّها "
یعنی و آنچه در آن درآمد و آنچه از آن هویدا شد .

قریه ای بکنار دریای خزر بقرب چهار
فرسنگی ساری مازندران از مراکز اهل
بها بود از مشاهیرشان ملا آقا جان

معروف بحرب و حاجی اسمعیل نیز از متمولین که دخترش زوجه
آتشخ هادی از بهائیان محترم ساری بود و اخلاف حاجی
اسمعیل در آنجا بایمان بهائی باقی ماندند دیگر گل محمد
خان سرهنگ و ارباب دیگر علیجان سیاه و میرزا حسن بابا
و عباسعلی حسن و میرزا علی اکبرخان حافظ الصّحه که خاندان
دستدار از او یادگارند .

(وَلِيَجَة)

عربی خواص و اطرافیان شخص و متعارفا
خالص و محرم و صدیق و نیز آستر معروف
در توقیع حضرت نقطه به محمد شاه
بطانسه و ولیجه مذکور است .

(وَمِيض)

عربی فروز در مناجاتی از خطا بی
است قوله :

" ما اری الآ ومیض النار الحامیة

المسفرة من الهاویة "

(وِهَاد)

در صورت زیارت در خطابی است برای
آقاسید احمد افغان :

" الدافق السیل فی الوهاد والمهاد "

جمع وَهْدَة زمین پست و گودال .

(وُودَكَك)

مسترو مسیس وود کاک از بهائیان
کانادا در سال سفر غصن اعظم عبدالبهاء

Percy Woodcock

بممالک غرب در ناپولی منتظر مانده از

آنجا ملزم شده همراه رفتند .

(وِیکتوریا)

ملکه شهیر انگلستان که در اسرار الآثار
العمومیه تفصیل است خطابات ابهی
بنام ملکه لندن تماما با و متوجه است .

Victoria

(وِیَلَات)

جمع وِیَلَه بمعنی بلیه و شر و در لوح
به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی :

" وزادت ویلاتها الی ان اخذ

الدخان ارض السر "

(وِیْن)

پایتخت معروف اطریش در سفرنامه
اروپا احوال ایام اقامت غصن اعظم
عبدالبهاء در آنجا مذکور است .

Wien

حرف (ی)

ی و ارض الیاء در نوشته ها و آثار ایمن
امر رمز از یزد بود . در اثری است .

(ی)

قوله :

" از ظالم ارضیا طاهر شد آنچه که عیون ملاء اعلى خون
گریست " الخ که مراد جلال الدوله بن مسعود میرزا طلل
السلطان بن ناصرالدین شاه است که حکمران یزد از جانب
پدرش بود و سال ۱۳۰۸ هـ ق فتنه برانگیخت و هشت نفر از
بهائیان را با قسی و اشنع وجه بقتل رساند " و قوله :

" ان الذئب یعمی فی ارض الیاء " و قوله :

" ظالم ارضیا آتشی افروخته " و قوله :

" در ارضیا نباح مرتفع" و قوله :

" جسد های قطعه قطعه رامعینی نه وراحی نه نسیم سحری
بر آنها مرور مینماید و میفرماید وای وای بر شما ای اهل یاء" و
قوله :

" هو العظیم یاعباس ملیک امروز باکمال فرح و نشاط زکراهل
بساط مینماید ایشان هفت نفرند که در ارضیا بظلم ظالم
بیهمتا عروج نمودند" الخ چون هفت نفر که بنام شهداء سبعه
در اصطلاح معروف شدند در یکروز معاً و متدرجاً بنوعی که در
تاریخ مفصل است کشته شدند و حاجی ملا ابراهیم مسئله گو
را بعداً بنوع خفیه کشتند و راجع بقتل عام سال ۱۳۲۱ هـ
ق در آثار غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" اما اهالی یزد مختصر اینست جناب مشیرالممالک در مهالك
افتاد اورا تبعید نمودند یعنی خانه بتالان و تاراج رفت
و متعلقان در تحت سیاط قهر افتادند و خود او بنهایت افتاد
و از این گذشته وقوعات دیگر نیز واقع شد که جمیع ستمکاران گرفتار
جزای اعمال خویش گشتند" الخ

عبری کرده نام کلدانی بعضی شیران

(یا جوج مأجوج) مهاجم آن کشور است و تفصیل در اسرار

الآثار عمومی است و در آثار این امر بنوع

تشبیه بسا استعمال گردید از آنجمله در لوح بحاجی محمد
کریمخان است :

از یا جوج نفس وهوی محفوظ مانی " و در جایی دیگر :
" تا از یا جوج هوی و ماجوج عماء آسودگی حاصل شود" .
بمعنی طایفی مستعمل در فارسی شاید

(یاغی) اصل کلمه ترکی است . در لوح به

صدر دولت عثمانی است :

" در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحد یاغی شده اند"
سنگ معدنی شفاف با ارزش و معروف

(یا قوت) در کلمات مکتونه است :

" در سطر سیم از اسطر قدس که در لوح

یا قوتی از قلم خفی ثبت شده این است " الخ که به تشبیه و
محضر تجلیل میباشد و در نام کلمات مکتونه ذکر است .

در مناجاتی در خطابی است :

(یَتَرَّحُّ) " تجلّ علیه بآیات القبول حتی یترّح
من تلك الصّماء" (تا سرشار از این

باده شود)

نام نخستین مدینه که ذکرش در الواح

(یَثْرِب) و آثار بسیار شد .

(یحییٰ) کَلِمَ مَنْقُولٍ مِنْ فِعْلِ مَضَارِعٍ حَتَّى نَسَامَ
اشخاص بسیار بود منها :

یحیی بن زکریا که در کتاب رهبران
بزرگ بتفصیل ثبت است و در قرآن و آثار این امر کثرت ذکر یافت
از آن جمله در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :
" معرضین بمثابه اُمّت یحیی تکلم نمودند چه که آن نفوس هم
بر حضرت روح اعتراض کردند که شریعت یحیی تمام نشد تواز
برای چه آمدی ؟ حضرت یحیی بن زکریا فرموده آنچه
را که مبشر فرموده قائلاناً توبوا لانه قد اقترب ملکوت السموات انی
اعدکم بماء التوبة ولكن الذي يأتي بعدى هو اقوى " و در ضمن
نام صائبین تفصیلی است .

دیگر آقا سنید یحیی وحید اکبر شهید که شرح احوالش
بتفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت است و در تفسیر سوره کوثر
خطاب باو میباشد :

" یا یحیی فأت بآية مثل تلك الآيات بالفطرة " و نیز توقیعی
در جواب سؤالش از حدیث :

" لو كان الموت يشترى لاشتراه المؤمن والكافر " صدور
یافت و نیز در جواب سؤالش از حدیث :

" ان الله كان في عما فوقه هواً وتحتة هواً " قوله :

" اما بعد فقد طلع من انوار صبح من سقى باسم رسول
یحیی " وقوله :

" اللهم انك لتعلم ان الآن قد نزل على كتاب مستطر ممن
اراد ان يوزن قسطاس العدل باعجاز نخل منقمر " وقوله :
" لقد نزل في تلك الليلة كتاباً من يحيى جلّ عزه لقد
سأل من حكم العصى (بهان حدیث معروف ابی لبید مخزومی
است) ليس المراد يوم ظهور القائم بل هو يوم قيامه
بالامامة " الخ و در سورة الصبر از حضرت بهاء الله شرح
احوال و کیفیت شهادتش مسطور میباشد از آن جمله قوله :
" فهنيئاً لك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الذي خلقت
السموات والارض واخذت كتاب الله بقوة ايمانك وصرت ممن
نفحات آياته الى حرم الجمال مقلوباً " الخ .

دیگر از ستمیان کثیر الذکر باین نام میرزا یحیی برادر کبوتر
نامادری بهاء الله و مقتدای ازلیان بود که مفصلاً مستوفی در
تاریخ ظهور الحق و غیره مسطور گردید و تاریخ ولادتش را در
طهران تقریباً سال ۱۲۴۶ هـ ق گفتند و لذا در آغاز ظهور
دعوت نقطه ۱۴ ساله بود و بعقیده ازلیان در سن ۱۹ یعنی
در سال ۱۲۶۵ بسالی قبل از شهادت آنحضرت عریضه نگاری
کرد و در حقیقت توقیعاتی صدور یافت و بالاخره در سال ۱۳۳۰

هـ ق - ۱۹۱۲ م در شهر فاماگوستا که ماغوسا خوانند در جزیره قبرس بسن ۸۲ سالگی شمسی درگذشت و در مسافت یک میلی خارج آن شهر مد فون گشت و تمام مدت اقامتش در آن شهر ۴۵ سال شد و او بنامهای : وحید مرآت ثوره ازل نسر و پیروانش مشهور است و خود را در کتب و آثارش با اسم نور و وجه میخواند و در سنین بعد از شهادت حضرت نقطه چند سال محل توجه تقریباً عموم بابیان بود و سجع مهر خود را در نامه ها " عبد الذکر " قرار داد تا در سنین ادرنه فصل وتفکیک و ندای استقلال بیها الله بوقوع انجامید و شرحی ذیل نام قبرس نیز ثبت است .

بها الله آن برادر که تر را وفق همین امور کفالت و نگاهداری و مراقبت در خط و املا داشته و از ابتدا یعنی از سال ۱۲۶۵ که بسن ۱۹ بود و بدین روش خصوصاً در سنین عراق محافظت و حمایت کرد و در الواح و آثارش بوی دلالت و اشارت مینمود و امر بابی را متمرکز و گردنکشان و مدعیان بابیه را متحد ساخته از تشعب و جدال و زوال رهائی داد و در باطن بذور هدف و مقصود آقزای خود که امر بابی مقدمه و طریق آن گرفت در اراضی قلوب میافشاند و او نیز راه موافقت و تائید میپیمود .

و در یکی از آثار ابهی است :

" بهر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و کَلِّ در قبضه قدرت اسیرند مفری برای نفسی نیست و امر الله را باین سهلی ندانند که هر کس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا نموده اند زود است خواهید دید شجره استقلال بسططان جلال و ملیک جمال لم یزل ولا یزال باقی خواهد بود و کَلِّ اینها مفقود بل معدوم کان لم یکون شیئاً مذکوراً خواهند گردید انا لله وانا الیه راجعون . "

وقوله :

" بسم ربنا العلی الاعلی قد ارسلت الیک من قبل کتاباً علی لسان عربی مبین و دیگر معلوم بوده هست که در این کور که علم بیان مرتفع شده و شمع تبیان مشتعل آمده ربی جز طلعت اعلی موجود نه او است واحد در ذات کَلِّ در ظلش ساکنیم و از بحر فیض سائل نعل هر چه پرواز کند عرض و طول سما را طی نتواند نمود و لکن چون در مراتب عرفان جمیع ناس یکسان نیستند لهذا بعضی سخنها بعبان میآید باید بمهر و وفا و شوق و رضامردم رانصیحت نمود و از بعضی عیوب چشم پوشید که شاید اختلاف رفع شود و ای تلاف بعیان آید دیگر آنکه جواب سائل قبل ارسال شد معلوم است که آنچه سؤال شود جواب آن از بحر

فیوضات ازلی نازل میشود ولیکن بآن سوالات تکلیف عباد زیاد میشود آنچه در بیان فارسی مسطورگشته من عند الله همان کافی است چون این ایام زمان خفا است و شمس ازلی در افق جان مستور باید همه رابه حبّ جمع نمود الخ .

ولی با اینهمه گروهی از رؤساء و علماء بیان خصوصاً شهید اول برافراخته نصب و تأییدات ازل که خود را علمدار وی و پاسدار حسن جریان امور آن آئین میدانستند چون متدرّجاً آثار فضل و افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در نشریات و اعمال آن حضرت نگریسته بتعصّب کشی از آن امر تکذّر و انزجار و گفتگوهای پنهان و آشکار و شکوه و اعتراض و اصرار و انکار نرسد او و آنحضرت آوردند که در آن میان ملا محمد جعفر نراقی و ملا هادی قزوینی و میرزا علی محمد قمی و ملا رجبعلی اصفهانی و غیرهم بودند . و به ثبت اثری دیگر از آنحضرت اکتفا میشود که در حدود سال ۱۲۷۷ نظر بملا جعفر نراقی صدور یافت و لحن بیان با آثار مذکوره متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت میباشد قوله :

" بسم ربنا العلیّ الاعلیّ حمد محبوبی را لائق و سزا است که بقدرت کامله بخته خود خلق فرموده سموات بیان را و بلندی فرموده او را با ارتفاعیکه مقدّس گشت از آنکه سر کند او را نامحرمی

فیوضات ازلی نازل میشود و لکن بآن سوالات تکلیف عباد زیاد میشود آنچه در بیان فارسی مسطورگشته من عند الله همان کافی است چون این ایام زمان خفا است و شمس ازلی در افق جان مستور باید همه رابه حب جمع نمود * الخ .

ولی با اینهمه گروهی از رؤساء و علماء بیان خصوصاً شهداء برافراخته نصب و تأییدات ازل که خود را علمدار وی و پاسدار حسن جریان امور آن آئین میدانستند چون متدرجاً آثار فضل و افضال و زمامداری و نعایش ارتفاع و استقلال در شریات و اعمال آن حضرت نگریسته بتعصب کشی از آن امر تکدر و انزجار و گفتگوهای پنهان و آشکار و شکوه و اعتراض و اصرار و انکار نرسد او و آنحضرت آوردند که در آن میان ملامحمد جعفر نراقی و ملا هادی قزوینی و میرزا علی محمد قمی و ملا رجبعلی اصفهانی و غیرهم بودند . و به ثبت اثری دیگر از آنحضرت اکتفا میشود که در حدود سال ۱۲۷۷ نظر بملا جعفر نراقی صدور یافت و لحن بیان با آثار مذکور متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت میباشد قوله :

" بسم ربنا العلی الاعلی محمد محبوبی الایثار و سزا است که بقدرت کامله بحته خود خلق فرموده سموات بیان را و بلبلند فرموده او را بار تفاعیکه مقدس گشت از آنکه سر کند او را نامحرمی

و یا آنکه ادراک نماید او را محرم غیر طاهری و مزین فرمود او را به شمس عالیة در بیه مضمینه و اقمرا ثحہ منیره و انجم بازغه و منع نمود از صعود با و شیاطین نفوس غیر زاکیه و مغفلین اجساد غیر طیبیه را و طرد فرمود منافقین را از عروج بعلأ اعلی و از صعود بسدره منتهی و شجره قصوی و گماشت از قدرت خود ملائکه عذاب را با شهاب های سوزاننده تاهر مردوی داخل سادات و الجلال نشود و هر مطرودی از بارگاه قدس لایزال اطلاع نیابد چه مقدس است رتبه احبای او از عرفان موجودات و چه منزّه است قدر اصفیای او از ادراک ممکنات لم یزل بسلطان ازلیت خود غنی بوده و لایزال بملیک احدیت خود غنی خواهد بود نه از اقبال ممکنات خدام درگه او راشانی حاصل و نه از اعراض موجودات ذیل چاکرانش راغباری و اصل یک آیه از سماء احدیتش نساری است سوزنده برای قلوب مبغضان و نوری است منورکننده برای افئده محبان دشمنانش را بنار غل و بغضا و بغی و فحشاء معذب فرموده و دوستانش را بنور صدق و صفا و تسلیم و رضا مفتخر نموده چه ملیح است حکمت بالفه او و چه بدیع است رحمت و اوسع او که ابواب مدینه فردوس معنوی را گشوده و مصاریع رضوان قدس روحانی را مفتوح نموده و بلبلان بستان معانی را بگلزار عزّ ازلی هدایت فرموده و هدیه دان رضوان صمدی

را به سبای لایزالی دلالت نموده و چنان بر شحات فضل از
 سحاب مکرمت ابلاغ فیض فرموده که حبیبان آواره بمکن اصلی
 اقبال نمودند و بمحفل محبوب از سرشتافتند و عاشقان از پافتار
 بوطن معنوی پرواز نمودند و بانوار جمال معشوق فائز گشتند و
 قلوب عارفان و واصلان حرم قدس خود را مرآت اشیاء قرار فرمود
 تا هر نفسی اعمال و افعال خود را در آن مرآت ملاحظه کند و
 همچو گمان برد که افعال عباد او است تا شرح احوال خود را
 بالتّمام در دیوان اعمال بنگارد و غافل از اینکه حق از رموز
 قلوب آگاه است و بر احوال هر مفلّ مبیغضی باخبر کذلک
 یظهر الله ما فی صدور الذّین هم کفروا و اعرضوا من الغلّ و البغضاء
 لیعدّ بهم من نار انفسهم من حیثین الی یوم الذّی یحشر فیهم
 اعمال العالمین جمیعاً و السلام. و بعد در این روزها کتابسی
 از سجّین وارد شد از نفسی که تا حال اسم او در این ولا مذکور
 نبود مسمی با اسم عظیم سبحان الله چه مقدار افترا بر احبّای
 خدا بسته و چه مقدار آتش رغّل و بغضاء افروخته خدای واحد
 شاهد است که آتش بغضش راهیج بحری نشانند و غلّ صدرش
 راهیج طیبی علاج نتواند و چه در زینت داد شیطان اعمالش را
 که هر فخره از آنرا مکرر نمود قل کذلک زین الشیطان لکم
 اعمالکم و یهدیکم الی نار الّتی کانت بقهر الله فی انفسکم موقوداً

و هر عبارت کهنه بی معنی که در عالم بوده جمع نموده برای افتخار
 ذکر نمود بسیار تعجب نمودم که با اینکه بفضل الله رضوان معانی
 گشوده گشته و سحاب علم و حکمت الهی مرتفع گشته و کلمات بدیهه
 عالم را احاطه نموده این مغلّ چگونه دعوی حبّ مینماید و
 حال آنکه بر شحی از فیوضات قدس مشروب نشده و بشمیری از
 شجره منیع الهیه مرزوق نگشته باری مدتی متفکر بودم و بخو
 او جایز نبود جوابی ارسال شود لیس للظالمین الیناس سبیلاً
 و لکن چون بعد معلوم شد که این افتراها را باقسام مختلفه
 و بیانات متعدده در میان خلق افشاء نموده اند فی الله ما قرط
 هذا الشقی فی جنب الله لهذا لازم شد که تفصیلی بر احباب
 و اصحاب آن دیار نوشته شود تا اینکه تزویرات شیطانی بر
 انفس روحانی غالب نشود لیفصل بذلك من یسلک الی النار
 عن الذّی یمشی علی صراط الله المقتدر الجبار و میغض از محبّ
 و حق از باطل معلوم شود و هر نفسی پناه برد بخدا از شر انفس
 خبیثه و در کلّ حین متذکر شوند پروردگار خود را و منقطع
 شوند از ماسوی الله و متوکل شوند بحبل عنایت او و متوسّل شوند
 بعروه عطوفت او و متمسک شوند بذیل رحمت او و متشبّث شوند
 برداء جود و کرم او که شاید از نار نفوس مشرکه محفوظ مانند و آنه
 هو منجی عباد و محیی ارقائه و آنه هو علی کلّ شیء قدیر

در اول نامه ذکر نموده بود که دو رسول از اینجانب بآن ولایت
رفته اند و مردم را از عبادت معبود منع نموده اند و عبادت
جبت و طاغوت امر نموده اند و نعوذا بالله از قول این عبس
گفته اند که بیان نسخ شده و مرایای او باطل اند و احکام او عاقل
گشته اول اینکه این بنده هرگز رسول بدیاری نفرستاده ام و
بهیچوجه امری و حکمی نداشته ام که احتیاج بر رسول شود و یا
بقاصد اتمام پذیرد جز حق و احبای او را معصوم شمرده ام و اعداء
الله را مفقود دانسته ام نه سینه میگذرد که این عباد را بعد از
اخذ آنچه که مالک بودیم از وطن ترابی جسدی اخراج نمودند
و با محصل و مستحفظ باین دیار وارد شدیم و این ذلت را
بحمد الله عزت دانستیم و این فقر را جوهر غنا شمریم و با احدی
مطلبی نداشتیم و بنفسی حاجتی اظهار ننمودیم امر الهی را در
کمال استقامت ظاهر نمودیم حجابات سترو خفارا بنا بر محبت
ربانی سوختیم و علم امر در سما حکم بر افراختیم چنانچه در همه
اطراف معالک این فضل بدیع مشهور است و در اقطار عالم امر این
دیار و واضح چنانچه همه شنیده اند دیگر اگر انکار شود از اصحاب
محسوب شوند که میفرماید یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و از
احدی از احبباً بهیچوجه نصرتی نشد و این عباد هم بفضل الله
و عنایت از نصر من فی السموات و الارض مستغنی بودیم در کشف

نصر صمدانی معتکف و در حصن محکم فمن یتوکل علی الله فهو
حسبه متحصن قلب را از غبار خاکیان منزّه کردیم و آهنگ آشیان
جاودانی نمودیم اعداء از هر طرف چه داخلی و چه خارجی در
کمین این فزایان صحرای احدیه فتابند و چه دامپاکه برای
صید این بلبلان گزارهای هویه انداختند و بتمام همت کمر
بستند که شاید پروانه های عشق را از جمال معشوق منع نمایند
و با این عندلیبان بستان معانی را از شاخسارهای گل ازلی
محروم سازند و معذک ابداً توجه بجهتی ننمودیم و طلب معین
نکردیم حال همچو نفوسی را دیگر بار رسول چه کار است که نزد
کسی بفرستند و نمیدانم از کجا بر این شخص معلوم شد که آن دو
نفس رسول بنده هستند قل ان انتم تمکرون الله والله اشد
مکراً و اعظم تنکیلاً پنجسال جناب ملا احمد از جانب جناب
حرف جیم باین ولا آمد از او سؤال شود که این بنده چه قدر
اظهار محبت نسبت بایشان مینمودم خدا شاهد حال و ناظر
احوال بود که با اینکه از ایشان میشنیدم بعضی حرفها که
مخالف فطرت اصلیه و قلب زکیه بود معذک سترش را از نشر
و افشا رجحان داده و کتمان مینمودم و متحیر بودم که سبب
چیست و علت چه تا آنکه رفته رفته زیاد نمودند تا آنکه باین دیار
آمدند و در اینجا کمال محبت فوق قاعده و رسوم ابتغاء المرزات

الله درباره ایشان معمول شد که شاید سبب از یاد حَبَّ شود
 و قلب از غبار غیر مرضی پاک و مقدس گردد بعد از این طـك
 مراجعت نمودند و جناب ملا احمد کاشی را اراده نمودند
 همراه برگردانند قبول ننمود این بنده مطلع شده ملای مذکور
 احضار شد متعذر شد بعد از چندی و بعد زمانی منقضی نشد که
 درون فرآمدند میر عبد الرحیم و شیخ حسن ذکر نمودند که فلان
 گفته که چرا بغداد میروید دقیقه اینجا افضل است از پنج سنه
 در بغداد و بعضی سخنهای دیگر نکرشد بمجرد استماع این
 عبدایشانرا احضار نمود و نهی شدید و منع بلیغ در اظهار این
 سخنها نمود و لیکن همه اصحاب این سخنها را شنیده فوالله
 الذی لا اله الا هو که همه را جمع نموده منع نمود و بقسمی باز
 ستر نمودم که مبارک فتنه جدیدی برپا شود تا شخص دیگر آمد
 و پیغامی برای نفسی آورد و همچنین شخصی دیگر باری هر
 نفسی از آن دیار آمد زکری نمود و معلوم شد این فتنه ها همه
 از جهت خروج ناس است از وطن خاکی بوطن الهی لهذا
 جناب سید عبد الباقی که در این بلد توقف نموده بود او را
 راجع بآن ارض نمودیم که مردم را منع نماید از توجه این ارض که
 شاید قلوب ساکن شود و هوای مظلّم کدورت بصبح به جهت
 تبدیل گردد با آنکه نباید چنین حرفی از قلب و لسانشان جاری

شود زیرا که این ارض منحصر به بنده نبود والله روح القدس بترا
 این ارض افتخار مینماید نسیم این ارض اجساد مردم را جان باقی
 بخشد و حیات جاودانی ببذول فرماید ولیکن لا یزید الظالمین
 الا خسارا بل جعل را بمصر لقای ازلی چکار است و اهل سجیّین
 را بعلاء عالین چه مقدار جهل صرف کجا تواند بفر از قدس علم
 قدم گذارد و جوهر ظلم کجا بمیادین عدل در آید قسم بخدا که
 منزّه است تراب این دیار از ادراک اختیار تا چه رسد با شرار
 آخرت شرافت هر محل بذی المحل بوده و نه افتخار هر بیست
 بنسبتها الی الله بوده ایکاش بقدریکه عاشقان ظاهری مراعات
 حرمت معشوق ظاهری مینمودند این مردم احترام مدینه الله
 و توقیر حرم الله مینمودند اگر خاری از بوستان معشوقان مجازی
 در انجمن عشاق در آید جمیع چون گل ببینند و همچون بلبل
 براو نغمه سرایند تا چه رسد بارضی که متعلق بمعشوق باشد و یا
 محلّ نزول و جلوس و سکون محبوبشان واقع شود این است حال
 عاشقان مجازی قدری ملتفت احوال و اقوال مدعیان محبت
 حقیقی شوید که چقدر غافل شده اند و چه استهزاء و سخریّه
 باین ارض مبارکه طیبه نموده اند والله اگر قدری انصاف باشد
 باید از چشم خون ایثار شود و طبقات کبد تبدیل بدم گردد و از
 مؤگان جاری آید ولیکن لن یوفق بذلك الا الذین هم انقطعوا

الی الله وذاقوا حلاوة ذكره وكانوا بعروة حب الله معتصما
چند سینه بود که بعضی از عباد از آند یار اراده این بلسند
مینمودند و متصل منع میشد و سوال است که اذن داده شدند
که هر کس اراده نماید مأذون و مرخص است و این امری است که
سلطان احدیه بر قلب منیر محمدیه از قبل نازل فرمود و بنفسه
عباد خود را باین ارض خوانده لوانتم فی آیات الفرقان تتفکرون
و باسرار الامر تلتفتون قال وقوله الحق والله يدعو الی
دار السلام و ینهدی من یشاء الی صراط مستقیم اگر بتلویح این
بیان ملتفت شوید و الله از شغف حب الله و شوق این بشمارت
کبری بی سروپا متوجه جنب الله میگردد قل كذلك ضرب علی
قلوبکم حجبات الحدید و علی ابصارکم غشاوة النار فماللظالمین
من حسن یوم عظیم بگو ای مردم عمر چون برق میگردد و بساطها
آمال و مال عنقریب پیچیده میشود سراز نوم غفلت بردارید و
متوکلا علی الله بر صراط مستقیم امر الله ثابت شوید و بدار السلام
رحمت و عنایت او که محل امن جاودانی و مقام محمود ربانی است
وارد گردید در ظاهر دار السلام ارض جلوس آن نیر اعظم و در
باطن امر محکم اقوم باری اگر شرح این مقام گویم امکان را طاقت
استماع نه و نفوس و عقول را طاقت تحمل نه حال ملتفت شوید که
اراضی را که لسان غیب بذاته امر با و فرموده و همه موجودات

را با ودعوت نموده تکبر مینمایند و این امر باین صریحی که گویا
اصح از آن در کتاب نازل نشده در این عدت ادراک ننمودند
و دار السلام راه فتاد معنی است و کل دار مدینه الهیه جمع شده
کذلك ذکر الله فی الکتاب حکم تلك الارض رغبا لا نف الذین
هم کفروا و اعرضوا و كانوا من الذین هم بعروة الله لا یتمسکون و
فی سبل النفس بخیر رضی الله یتسکون بلی این مردم طرا براهها
مهالك موهوم رفته اند کجا میتوانند معنی ویا امری را بخیر و هم
وطن قبول نصایند و یا ادراک کنند قل اتؤمنون ببعض الکتاب
و تکفرون ببعض كذلك اخذ الله عنکم روح الایمان و حرّم علیکم
لقاء یوم الذی فیہ یقرم الناس لرب العالمین آن دو رسولی که
عظیم در کتاب ذکر نموده بود یکی سید عبد الباقی بود که تفصیل
او ذکر شد و از خود او استفسار نمائید اگر غیر آنچه در این لیسوح
مسطور شد ذکر نمود معلوم میشود که اعداء در قول صادقند
و دیگر ذکر میرزا مصطفی را نموده و این مرد چندی در این ارض ساکن
بود نظر باینکه منتسبین او در نراق ساکن بودند و مدت مسافرت
و مهاجرت او طول کشیده لهذا او را روانه نمودیم بوطن خود
و بهیچوجه رسالتی از این عبد نداشته مگر نامه بجناب حرف جیم
با و داده که بایشان بدهد و لکن چه مقدار افترا این شخص
باین در وفقر زده و گفته وجه حد تکبر و غرور نسبت باین دو مسکین

در نامه ذکر نموده بگو که والله جهل این دو مسکین از آنچه مرقوم داشتی محبوبتر است و زلّشان از آنچه بآن فخر نموده ای عزیزتر قلب را ذلیل کن تا بمعارج عزّت عروج نمائی افتخار نفسانی را بگذارتا بسرادق قدس و وفا قدم گذاری جزناز و نیاز امر دیگر آرد که این دو محدود و بساط قدس مقدّس از این حدود والسّلام علی من سمع القول وکان من المهتدین فی الواح النور من فلم العزّ مسطورا و دیگر آنکه مرقوم داشته بود که این رسولان گفته اند حکم بیان منسوخ شده و مریا و احکام او باطل گشته این فکری است که تازه شیاطین السننی نموده اند و بوحی شیاطین نفس این تدبیرات را ظاهر ساخته اند انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم تا القای خیالات خود را در قلوب عباد نمایند و مردم را از صراط الهی و منبع فیوضات قدس نامتناهی منع نمایند و همیشه اینگونه عباد در میان عباد الله بوده اند و باین مزخرفات مردم معتحن میشدند لیبلوکم ایکم احسن عملا و در جمیع اعصار اینگونه برخدا و اولیاء او گفته شده و خواهد شد ذلك من سنّة التي جرت بین العباد ولن تجد لسنة تبدیلا ولا تحویلا تا معلوم شود من یتبع امر الله ممّن ینقلب علی عقبیه و باین امور صبح درّی هدایت از شام کدره ضلالت تفصیل و تمیز داده شود کذلک نلقى علیکم من اسرار الامر

لیثبت بذلك افئدة اللذینهم اهتدوا بنور الله وکانوا فی محبة الله لمن الراسخین خدای واحد شاهد است و کفی به شهیدا که اگر تا امروز چنین ملحد کذّابی در امکان آمده و یا علم احدی احصاء نموده بگوای بیچاره سفیه برای خوشنودی نفس خود و انفس مشرکه امری را مرتکب شدی که در ملک شبه و مثل و نند نداشته و یشهد حینئذ لسانی و قلبی و فؤادی و روحی و جسمی و جسدی و مخی و عطی و جلدی بانه لا اله الا هو وان علیا قبل محمد مطهر زاته و مظهر آیاته و منزل کلماته و یشهد بذلك سگان ملاّ الاعلی و من ورائهم یشهد ذات الغیب بلسانه وانا کلّ لوجهه ساجدون وکلّ منزل من عنده حق لا ریب فیهِ وانا کلان شاء بامرہ عاملون قل خذ لسانک یا ایها المفتیری علی الله واحبائه ولا تغل ما اذن الله لك ولا تکن من الذین هم بمظاهرا لا مر یفترون و آیات الله لا یهتدون قل قد کبرت اقوالکم فیما افتریتم بلسانکم وکذلک زین الشیطان لکم اعمالکم واذ انتم لا تفقهون قل ان کنتم فی ریب من امر الله فاتوا ببرهان من عنده او بحجة من لدنه او بدلیل منه لا فورب السموات والارض لن یقدروا علی اتیان حرف ولا یستطیعون اولئک هم الذین از اتلّی علیهم آیات الله یدعوها من ورائهم ویستمزغون بها وهم فی هوا انفسهم یطیرون قل سیغنی العک ولا یبقی منکم

شيئاً واذ انتم في النار تحضرون اذ ان تجردوا لانفسكم
لا من حميم ولا من نصير ويسئلكم الله عما فعلتم في الحياة
الباطلة وانتم في هاوية القهر بدوام الله تعذبون قل ارايتم
هذا العبد ام اطلعتم على امره فكيف انتم تنسبون اليه ما لا
تعرفون فوالله بكت السماء من ظلمك يا خبيث و شقت ثياب
اهل الملكوت من فعلك يا ملعون وتزلزلت اركان الوجود من
عقلك يا شقي وانك تمشي على مناكب الارض كأنك ما فعلت امرا
وتضحك عما اكتسبت ايداك وارواح الفردوس قد نزلوا على التراب
واذا على الطين هم متكئون اقل لك يا ايها المرعز بالله
انت تفرح بفعلك وهياكل الارواح بقميص الدم مخلصون
فسبحانك اللهم يا الهى ومحبوبى ترى حالى وتسمع ضجيجى
وصريخى وتنظر فقرى وافتقارى وتشهد كيف احاطوا عبداك
هذ اطفاء عبادك بحيث ما يرفعون ايديهم عن رأسى اذ ايا
الهى فارجعنى اليك ثم اسكنى فى جوار رحمتك الكبرى
عند اسمك العلى الاعلى ليسكن بذلك قلوب عبادك الاشقياء
وانك انت المقتدر على ما تشاء وانك انت المهيم القيوم
اذا نادى المناد فى وسط الاجواء ان يا عبادنا سمعنا ضجيجك
واحصينا فقرك وافتقارك وذلك وابتلائك لا تخف ولا تحزن
سنقدسك عن الذينهم كفروا واشركوا وكذلك نزلنا عليك رمزا

من امرنا لئلا نطلع بذلك الذين هم لوجه الله لا يسجدون
وانت تعلم يا الهى بانى ما اذعيت شيئاً الا المبودية الصرفة
وما دعوت العباد الا الى ذاتك العلى فى مظهر نفسك العلى
الاعلى ونور جمالك الا بهى فبذلك بدت البغضاء فى انفس
الذين كفروا باياتك الكبرى بحيث قتلونى باسياف طنونهم
المؤتفة اذ اخذهم يا الهى باخذك الشديدة وسلطنتك
القاهرة ولا تذر منهم احداً على الارض ليظهر بلادك ويقدم
ديارك وانك انت الذى تفعل ما تشاء بامرک البديعة وانك
انت العزيز المحبوب ايين است عقايد ايين عبداك ذكر شد وتسا
حال جزر رهواى عبوديت صرفه پرواز وبغير بساط فقر وفتنا
وتسليم رضا بامرى مأمور نكشتم والبعد الامر بيده ومالنا من شئ
الا بعد انبه وانه لم والعزير المتعالى الجميل اذ امن شاه
فيا يقبل فمن شاه فليعرض ان ربي لخصى عنكم وعن انفسكم و
اعمالكم وافعالكم وانه لهو المقدس عن كل من فى العالمين
جهىما آخر اى عبادى كه دعوى محبت الهى مينما عيذ چراد
تبه فقلت مانده ايد ودر سبيل وهم وخطا ونفس وهوى سالك
گشته ايد قدر اين ايام را بدانيد تاروايح قدس ازلى از سبای
صبحگاهی ميوزد ونسيم خوش جانان از رضوان جان ميايد
قدرى بخود آيد وقلب منير را از غبار تيره طنونات مجتبه

پاك ومنزه نعايد لعل بتجلیات شمس احدیه و اشراقات جمال
 هویه فائز شوید همیشه بحر عنایت ربّانی در موج نیست و غمام
 رحمت نامتناهی در جریان نه و همیشه در مشکات قدس صمدانی
 سراج الهی مشتعل نه آید وقتی که طیرهویه بمکمن اصلیه
 راجع شود و جمال ازلیه بسرادق غیب صمدیه باز گردد و بلبلان
 گلزارهای معنوی باشیانه های عزّ حقیقی مقرر یابند دیگر
 ابواب گلزار مسدود شود هم از جمال گل محروم شوید و هم از نغمه
 بلبل بی بهره و نصیب مانید تا وقت باقی است بجان کوشش
 نعاید و قدر نعمت بشناسید آخر احباب الهی را آثار ربّانی
 باید و شمار قدمانی شاید ردای تقدیس بپوشید و از کلّ ماسوی
 چشم و دل و قلب بردارید تا عالم دیگر مشاهده کنید و در بساط
 خوشروح قدم گذارید واللّه اگر نغمه این طیر را بگوش جان
 بشنوید از دنیا و آنچه در او است بیزار شوید و دل بغير حقیق
 نبندید نصح از حدّ گذشت دیگر تا مشتاقان کوی الهی و
 مجد و بان نغمات قدس معنوی چه ادراک نمایند و چه نصیب
 یابند کلّ ذلك فضل من اللّه و رحمته علیکم یا ملاً البیان انتم
 تریدون فی مناهج الحقّ تسلكون و فی رضوان القرب تحبرون
 ای اهل بیان بصیر قلب را لطیف نعاید و صدر را منیر تا حقیق
 را از باطل تمیز دهید و بظنون اهل نفاق سالک نشوید که

جمعی از عباد غافل بر خود گمارده اند که مردم را بحیله های
 مختلفه از شاطیّ بحر احدیه منع نمایند و در ظاهر بلباس ایمان
 درآمده اند فوالذی نفسی بیده اگر قبری انسان فارغ شود
 از شوونات ظاهریه حق را از باطل چون نور از ظلمت تمیز دهد
 و روائح حق را از کلّ جهات استشمام کند یعنی در مشرق اگر
 رائحه طیب حق بوزد در مغرب طالب منقطع البتّه آن رائحه
 را ادراک کند كذلك نذکرکم من اسرار الحبّ ان انتم
 روائح القدس من هذا القميص تجدون والی مصر الا یظن بجانحین
 الانقطاع تتوجهون و دیگر آنکه در طومار عمل خود نکسر
 حزقیل را نموده بگو قد کبر قولک و صفر شأنک وحدّک و کان حزقیل
 یرکز فی سوق المصر و یصیح باعلی صوته اتقتلون رجلاً ان یقول
 ربّی اللّه فقد جائکم بالبینات الی آخر چه نسبت آن جوهر وجود
 را باحدی مقدّس است تراب نعل او از افتده غیر او و بالاخره
 بانفاق دل و جان موفق گشت و با روی خضاب شده از دم به
 ملکوت بقا و سرادق اعلی رجوع فرمود و مقصود از آیه که میفرماید
 وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتّم ایمانه مقصود از کتم ایمان
 اسرار حکمت الهی و لئالی علم صمدانی بود که لم یزل در کنائز
 قدرت محفوظ بوده و لا یزال در خزائن قوت مصون خواهد بود
 هرگز ظاهر نشده و نخواهد شد الا براهلش والا ایمان بموسی

زاهرگز انکار ننمود بلکه لسان و بیان و جان او جمیع شهادت
 میدادند بر محبت موسی و در محفل فرعون اقرار نمود در نهایت
 وضوح چنانچه مشهور و معروف است و لکن زده شد بر قلب
 فرعون حجاب قدرت الهی و مانع شد او را از ادراک بیان او کما
 ضرب الیوم علی قلوبکم حجبات النّار و علی آن انکم و قرآن
 الففلة و علی ابصارکم غشاوة من الغنی بحیث لن تدر و اما
 تقولون ولن تعرفوا ما تفعلون قل یا عبید اتق الله ولا تنسب
 یا حد ما لم تحط به خبراً فاستمع ما لقی الله علیک فی البیان
 فانه احسن حدیثاً و اصدق قبلاً کجاست نسبت حزقیل با اهل
 این زمان از زمان و اهلش بگذرد تا در فردوس بقا در آئی و شأن و
 مقدار هیاکل قدم را ادراک نمائی باری عدم بقدم نرسد و فنا
 از بقا احتراز جوید قسم بخدا اگر رشحی از محبت حزقیل آگاه
 میشدی ادراک مینمودی رتبه و مقام او را و بنابر محبت او در تسو
 ناری حادث میشد که از جهان و خلقش میگذشتی و از ظلمت
 ظنونات فارغ میشدی و بعین حیات ابدی و اصل میآمدی
 حال قدری تغرر نما در اول امرش و بدایت ایمانش که موسی
 چون از بریه سینای حب الهی بمصر عباده لایالی وارد شد
 جمیع مردم را بنابر شجره الهیه و ضیاء کشف صمدانیه دلالت
 فرمود و چون حزقیل زکری از انکار وطن اصلی و رائجهای از

نسیم قدم روحانی شنید فوراً از نار محبت الله ناری در صدر
 منیرش احداث شد که قوه ستر و سکون و صبر و اضطبار هیچ در
 او باقی نگذاشت و در نهایت سعی و اهتمام در اظهار اثبات
 نارهویه در شجره لا شرقیه ولا غربیه کوشید با آنکه بنی عم
 فرعون بود و نهایت اعتبار نزد آن ملعون داشت بقسمی که
 مفاتیح خزائن جمیع در قبضه او بود معذک دقیقه ای از حق
 احتراز ننمود و آئی اغفال نجست و حال ملاحظه فرما که ای
 مردم اگر خود نار را ملاقات کنند بر مقام حب بغضی اظهار
 نمایند و بکمال همت در اخمادش کوشند و آنقدر آب طنون و تلج
 وهم بر او بزنند که اثری از او نماند مگر دست قدرت غیبی حفظش
 نماید و از مغلیین نجاتش بخشد حال انصاف ده میتوان نسبت
 داد این مردم را با و یاز کر این اشخاص جائز است در ساحت
 قدس اولوالله لو انتم فی امر الله تنصفون و من ثمرات رضوان الخلد
 تزرقون آخر بگوای کاتب بی انصاف کاش بقدری که زحمت
 کشیدی و اوقات صرف نمودی بر نوشتن طومار بخود مشغول
 میشدی و در تزکیه و تصفیه نفس و روح خود توجه مینمودی و
 بمفتریات عمر صرف مینمودی و اینقدر مدرک نشدی که جمیع
 رموز نزد حق چون روز روشن واضح است باری بشنویند این
 عبد را و از این عوالم مرور نما و بعوالم قدم انقطاع وارد شو

و انصاف را سراج راه نما تا در ظلمت نمائی و توکل بحق را شعار
 خود ساز تا از عنایت او برهنه نباشی و ذکر محبوب را مونس کن
 تا از فضل او تنهانشوی و از نفس و هوئی بمیرتا از عشقش حیات باقی
 یابی و بجهروت جاوید قدم گذاری آخر حریف نباشد که نفسی
 مدعی محبت الله باشد و در روزی نفسی که مقدس از جهات
 باشد از دل نکشد و در کل زمان يك آن متوجه سلطان وجود
 و ملیک معبود نشود و الله ظلمی از این پیش نه و غفلتی از این
 اعظم نه دیگر مختاری اننا نتمننا القول لك و اكلنا
 النعمة عليك فاتخذ لنفسك ماتريد ان الله غنى عنى وعنك
 و عن كل من فى العالمين و دیگر ذکر ذوالکفل را نموده بسود
 قل يا رجل خف عن الله الذى خلقك و سواك و لا تلبس الحق
 بالباطل و لا النور بالظلمة و لا الهداية بالضلالة اتقوا الله يا
 ملائكة الارض و لا تتجاوزوا عن شأنكم و فى رسل الله لا تتكلمون الا
 فيما اذن لكم كما امركم بان لا تجعلوا لهم شبيهاً و لا ندأً و لا مثلاً
 و تلك من حدود الله و لا يتجاوز عن حدوده الا الذين فسى
 قلوبهم مرض و كانوا من الذينهم بانوار الجمال لا يستنورون اول
 آنکه حکایت ذوالکفل نه چنانست که در کتب قبل دیده اند
 و یا از آباء و اجداد شنیده اند و ثانی آنکه با بعضی مطالبهای
 محققه نزد شما و امثال شما که در مرآت الله تجاوز نموده اید و

از محل خود تحویل کرده اید و در محل دیگری اذن و اجازه
 سلطان امر قرار نموده اید چگونه اینمطلب ثابت میشود زیرا از
 قراریکه مذکور شد استدلال نموده اند بر وحدت مرآت و آنرا هم
 بنفس خود نسبت داده اند معذلك چگونه نوشته اند کسه
 ذوالکفل کفالت هفتاد نسی نموده مرآت که محل اشراق شمس
 نبوی است باید از واحد تجاوز ننماید و انبیا که شمس سما
 رحمتند چگونه میشود در یک عهد و یک زمان هفتاد نفر موجود
 باشند کذلک یکذ بکم ما یجرى عن مدادکم کل ما یناطق بسه
 السنکم و کذلک یظهر الله ما فى قلوبکم و یعلن ما فى الصدور انتم
 تعرفون بلى مگر تاسی بعلمای باطل کنید و به نبی جزئی و کلی
 قائل شوید چنانچه در کتب مسطور است و اهل جهل بآن معتقد
 و مقررند بگوای مردم علم ظاهر را هم از منبع علم جو یا شوید از عیون
 صافیة رقیقه لطیفه عذبه اخذ نمائید نه از عیون مردوده مکذره
 اجاجیه ملحیه که کنز غل و اوعیه حسد و سفینه بغضاء انس
 و دیگر در نامه رجز خوانی کرده بود بظاهر مخاطباً لمصطفى
 و فى الباطن الله یعلم مقصودهم قل انه یعلم جهركم و نجویکم
 و منقلبکم و مشویکم و کل فى لوح بین یدیه لموجود لن یعزب
 عن علمه من شئى ولن یفوت عن قبضته من امر یعلم کل ما انتم
 الیوم فى امر الله تمکرون بارى قسم بخدا که اولوالفئده

خجلت میکشند از ذکر عبارات رجز که در طومار مذکور نموده بود
مثلا پورزال ولحاف پیرزال و صقنقور و عصفور قافیه نموده بود
از این الفاظ رکیکه غیر ظاهره که همیشه نزد حق و اولوالالباب
مردود بوده و خواهد بود قل اما سمعت ما غرد الورقاء فی
قطب البقاء حول قلزم الحمراء فی اول تصحه احبباء و مبدء
تعلیمه اصفیاءه قال و قوله الحق السالك فی المنهج البیضاء
والرکن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الا بکف الصغر عماء
فی ایدی الناس با وجود اینکه امر فرموده آنجوهر وجود و ظلمت
مقصود بر اینکه قلب را مقدس نمائید از اشارات باطله و طنونات
مردوده و گوش را از استماع نغمات جعلیه خبیثه و چشم را از
ملاحظه کلمات فانیه معذک جمع نمودی همه کلمه غیر بدیع
غیر لائق که در دنیا بود و اظهار فضل نمودی بجعل بگزار الهی
فرستادی و ظلمت فانی را بفضای قدس باقی ارسال داشتی
بشنو از این عبد والله که اینهمه بغض و غل که از تو ظاهر شد
حرفی ندارم و لکن آخر تاکی بحجبات ظلمانی تمسک جسته اید
و متابعت نفس و هوی را فرض دانسته اید از تراب نفی بعشر
اثبات طیران کن و از انا بر اجمون سفر نما و راجع شو آخر
فی الحقیقه اگر نارغل مشتعل نبود و علم بغضاء در صدر مرتفع نه
و مقصود استفسار احوال مصطفی و غیره بود و خیالی دیگر و

فکری دیگر نبود و کلمه سؤال میشد که فلان همچو گفته و یا
میگوید صادق است و یا کاذب تا جواب داده شود و حق از باطل
ممتاز گردد نه آنکه چندین ورق فرط پس را برکنید از حرفهای
جعلیه والله که بر آن اوراق ظلم واقع شد زیرا که محل اثبات
قلم اعلی مظهر تجلی قلم بفضا نمودی و علمنا بان کل ذلک
لم یکن من عندک بل بما وسوس الشیطان فی نفسک و صدرك
از اقدس نفسک و نزه فؤادک عن کل ماسوی و توکل علی الله
ربک و قل الله بتما مک ثم ذر الذین تجد منهم رائحة الغل
لتکونوا فی بحر النار مغرورفا و قسم بخدا که اگر نفسی از اهل بیان
ذکر نسخ کتاب نماید خدا بشکند دهان گوینده و افتراکننده را
فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لاحب عندی عن
کل من فی السموات و الارض فویل لکم یاملاً البغضاء کیف انتم
باحبباء الله تفترون اما تشهدون کیف انفقنا روحنا و جسدنا فی
مقابلة الاعداء و فی کل حین ننتظر لقاء الله لعل نقدی بالذین
هم یفدون انفسهم و بین یدیه یستشهدون آیامی بینید که
چگونه میانه اعدا ایستاده ایم و جان و دل برکف مستعد و قتیتم
افمن کان ظاهراً فی مقابلة الاعداء و انفق فی کل حین روحه
و کل ما علیه وینطق بامر الله فی ملا الآفاق و ما یسترا مره کمن کان
قاعداً فی البیت افلاتبصرون ان یا ایها السالک فی سبل الوهم

والخطاء والماشى فى بىداء الجهل والعمى لوتنصف فى
امر الله اقل من ان تحصى عليك لتشقق ثيابك وتركض على العراء
وتلقى على وجهك الرماد وتأكل التراب ولا تستريح فى محل
ولا تأكل ولا تشرب ولا تستقر وتضج فى قلبك وتصح بلسانك و
تنوح فى سرّك وتبكي بعينك وتحرق فى كبك ولا ترضى عن
نفسك الا وقد يغفر الله عنك ماجرى من قلبك يا ايها المتكبر
على الله وآياته وبرهانه وحجته فوالله لو تكون فى ذلك الشأن
لتغرا السعير من لهيب نفسك يا حمير و تستعيز النار من
كينونتك يا ملعون اعاذنا الله وكل من فى البيان عن شرك وعن
كل ما اخفيت فى قلبك وسرك آخر بچه جرم وكدام سيئه اين
عداوت ظاهر شد و اين مفتریات از قلم جاری گشت بشنونصح
اين ناصح شفيق را و از برکه طح نفسانى بشاطى بحر صمدانى
باز گرد و از نار جهل فانى بنوعلم باقى راجع شو اگر چه نصح
اولوالالباب بر منكرين ثمرى نبخشد و معرضين را اثرى ندارد
چون راحه طيب مزكوم را و مرآت منير اعمى را و ما انابسمع
من فى القبور و ديگر مرقوم داشته كه تفصيراتى كه مصطفى و غيره
نسبت بحرف جيم ثابت نمودند چهار است اول آنكه چرامردم
را بنقطه اولى روح من فى الابداع فداء ميخواند حال انصاف
دهيد كه هيچ خنزيرى چنين حرفى ميگويد و يا از لسان احدى

چنين كفر و شركى ظاهر ميشود والله نيست اين سخنها مگر آنكه
اراده نموده فتنه كاملى احداث نمايد و بلباس ايمان اختلافى
برپا نمايد قل اتمكرون فى امر الله يد الله فوق ايديكم و الله
اشد مكرًا واعظم تنكيلًا و تفصير ديگر جناب حرف جيم گلشن
قدس در ساحت اقدس فرستاده باري اين قبيل سخنها كه
هيچ درميان نبوده مذكور نموده و حال آنكه مبالغى از اشعار
كه اخيار و ابرار فرستاده اند همه مقبول شد و حرفى نبود و خداى
واحد شاهد است كه جز وصف ايشان در اين ملك نبود با اينكه
رواى از قلب ايشان ميوزيد كه شايسه ايشان نبود معذلك
عند من لا يعزب عن علمه من شئى مكنون بوده و هرگز جز كلمات
حبيبه و اشارات و ديه نسبت با ايشان ظاهر نشد تا آنكه هر
نفسى از آن سمت آمد سخنهاى از ايشان ذكر نمود كه والله
هيچ محبى نمیتواند شنيد و خود اين كاتب طومار اگر انصاف
بدهد و بصراط مستقيم صدق و صفا و حب و وفا در آيد ميگويد
آنچه نزد خود او گفته و بگوش خود از ايشان شنیده و از شمال و هم
بيمين يقين راجع ميشود و انصاف ميدهد كه چه گفته شده و حق
با كيست والله محب از مبغض مثل شمس از ظل و نور از ظلمت
واضح و معلوم است و بر نفسى امرى مشتبه نميشود مگر آنكه بخوا^{هد}
بر نفس خود مشتبه نمايد و بيانات ايشان در اين ارض شهرت

نمود والبتة بعد از شهرت این قولها وظهر و فعلها بعضی
 اصحاب بی اجازه و رضای اینجانبان بعضی سخنها مذکور نمودند
 وکان الله يشهد بذلك كفى بنفسه شهيدا و بعد همه اصحاب
 ممنوع شده ساکن و ساکت شدند الله اکبر نفسی مهاجرت
 باین دیار ننمود مگر آنکه از ایشان قول و رسالتی آورد که کبدهای
 ملأ اعلی و احباب را محترق نمود بقیة بلا روح و قلب و مهجبة
 و ابقاء نفسی کان من اعظم حیرتی قل یا ایها الفافل عن
 ذکر الله و محرق اکبار احبائه رضینا بحکمک فی ذلک فاسئل
 عن الذین هاجروا من هناک الی تلك الارض لتعرف لکن اکذب
 فی القول و تعرف باننا تمسکنا بعروة الصدق و تشهد بما شهدا^{لله}
 فی عرش البقاء لعل تکون من المحسنین من قلم الروح علی
 الواح القدس مکتوبا بگو خود سؤال نما از نفوس مهاجرین چه
 آنهایکه اسامیشان در اول الواح مذکور شد وجه از عباد دیگر
 تا بر تو معلوم گردد چه گفته وجه نسبتها بارض الله و خدام او
 داده بگو آخر اینهمه اعدا کفایت نه و اینهمه صیاد ایمن
 غزالان صحرای و فارا کافی نه که شما قد علم نموده اید که ایمن
 حمامات قدم راضری وارد آرید ای رب افرغ علی صبرا فانصرنی
 علی القوم الظالمین تعجیل نکنید که قضایای الهی در حرکت و
 نزول است و عنقریب آسوده شوید قسم بخدا که امری از حقیق

جز تغییر نخواسته ام که قسمی شود که این ارض منقلب شود تا
 این عبد مقدس از سؤال و جواب و ملاقات گردد و آنه هو یقضی
 ما یسأل و آنه لقریب مجیب . و دیگر از اسباط موسی و قبطی
 فرعون زکری نموده بود ولیکن اهداً نه موسی حی را از فرعون
 قبطی تمیز داده و نه بنی اسرائیل بلاد عدل را از قبطی دیار
 ظلم فرق گذارده قل فافتح عینک و رقی قلبک وحدّ بصر فوادک
 لتعرف الذینهم آمنوا و هاجروا بانفسهم فی سبیل الله عن
 الذینهم اعرضوا و استکبروا و کانوا عن حرم القدس محروما
 ثم اعلم بان الاسباط حیث قد جلسوا علی البساط و اتکأوا
 علی الوسائد الحمراء و یحرکون علی هوا الا مرفی فضاء الّذی
 جعله الله عن ادراک العالمین منزوها و یستبشرون ببشارة
 الروح و یفرحون بفرح الله و یرزقن عن من الّذی کان عن سماء
 القدس منزولا و مروا عن بحر النار بحول الله و دخلوا فی فاران
 القدس و حوریب العظمة و انجاهم الله عن الذینهم کانوا فی
 بحر الکبر و البغی مفروقا و یطیرون فی حول الفردوس و یفرّدون
 بالحن الّتی ینصعق عنها کل من فی ملأ الاعلی و کذلک نلقى
 علیک من اسرار الّتی کانت فی الواح القدس من قلم الامر مسطورا
 قسم بخدا که اگر رانشه ای از رضوان الهی بشنوی و الله در
 هیچ محلی و ارضی و مدینه ای مستقر نمیشوی ولیکن الله حرم

ذلك على المعرضين جميعاً بلى مزكوم مهجور است ومفلّ محروم
 قل فوالله لو تعرف ما فعلت لتفرق نفسك في الماء اوتلقى
 جسدك على النار اوتطرح جسمك عن الجبال وتبكي بدوام الله
 فيما جعلت نفسك من الذينهم ارتكبوا في الارض حوباً كبيراً
 ايكاش در آنی خالص میشد این مفلّ بعید از هوای نفس تا
 اشارات ودلائل و امارات قبضی را ادراك مینمود قل كذلك
 نذكر لكم عن كل امر ذكرنا لعل تجدون الى الله ربكم سبيلاً
 و دیگر نوشته بود که رسول را اراده قتل داشتند بگو باو والله
 اگر محبت الهی در قلب عبد الباقی ومصطفی باشد البته باید
 دست قاتل را ببوسند و از مال خود قاتل را ارث دهند تا
 بشریت شهادت مرزوق شوند و بملأ قدس و رفیق اعلی بشتابند
 قل اما سمعت ما غررت الوراق على افنان سدر البقاء وغنت
 الروح بالحن الطرى في فردوس الاعلى يابن الانسان اتحب
 ان تموت على الفراش اوتستشهد في سبيل على التراب وتكون
 مشرق حبي في على الفردوس فانصف يا عبد فانی شود هیگلی
 که نخواهد در سبیل محبوب بخون غلظد و مباد جسدی که از
 شهادت در حبش احتراز جوید قل اما قرأت الا ان اولياء الله
 لا خوف عليهم ولا هم يحزنون آنچه مذکور شد بشنوان بهمه
 مردم و بر کل القانما و این امر را سهل مشعر و بتمام قدرت و قوت

نصرت کن بیان و اهلش را آنی غفلت منعاکسه شیاطین بکمال
 همت و قدرت در تدبیر و تزویر مشغول گشته اند و همچو مذکور شد
 که سؤال و جوابی هم نوشته اند تا آنکه القای شبهه در قلوب
 نمایند اگر چه معلوم نیست که سائل و مجیب کیست و لکن
 احصى الله السائل والمجيب نفساً واحداً و يعلم ما فی الصدور
 ان انتم تعرفون كذلك قصصنا عليك من قصص الامر لتكون من
 الذينهم بتلويح الكلمات ينبهون قل يا ايها القائل كانك
 كنت راكبا على مطية نفسك واخذت زمامها عن كفك بحيث
 لا تدري في اي ارض تمشي وتركض وكذلك ينبغي للظالمين
 من عذاب يوم عقيم فوالله انك انت العقيم لانك جعلت نفسك
 محروماً عن رحمة الله وعن فضل الذي كان عن مشرق الروح في
 فجر النور مشهوراً وكذلك الذين يمشون على قدمك ويتبعون
 ما يوسوس الشيطان في صدورهم واخذوا السامري لا نفسهم
 ولياً من دون الله وكانوا في ارض الغل والبغضاء محشوراً
 قل يا ايها المجادل المعارض والذين اتبعوك باي دليل
 اعرضتم عن الذي ما دعاكم الا الى الله وقمتم عليه بالمحاربة
 باسياف السننكم وسهام ظنونكم بعد الذي انهاكم الله عن
 ذلك في كتاب الذي لا يأتيه الباطل وكان في كنانة العظيمة
 بخاتم الله مهوراً فوالله لو هبت في قلوبكم سمات الحسب

لتقطعوا رؤوسكم بايد يكم جزاء بما فعلتم في دين الله وكنتم في
الواح القدس باسم المعرضين مكتوباً قل يا ايها المأيوس
المجاهد والمحرور المعاند باي زنب اخرجت سيف ظنونك
عن غمد هواك بعد الذي مارأيتني وماعشرتني وماوصل اليك
كتابي ولا التي كتابك ولا اناسمعت اسمك ولا انت احصيت ماكنت
عليه فوالله لم يكن كل ذلك الا من فطرتك الخبيثة يا ايها المشرك
بالله والمعرض عن جماله والملحد في آياته فورب السموات و
الارض فعلت امرًا ما فعل احد قبلك وارتكبت زنبًا ما سبقه ايدى
احد ولا يخطر بهال نفس ونسأل الله بان يجزيك بما فعلت و
اردت وكنت بذلك من الذين هم ما وجد وارواح الانقطاع عن
مصر الا حديّة وما دخلوا في مدينة التي كانت بقدرة الله خليف
سراق العزّ مبسوطا آخر بر فرض تسليم كه نعوذ بالله مصطفى
چنين حرفي از لسان جهلش جاري شده اين از كجا ثابت شد
كه از اين بنده باشد والله المهيمن القيوم كه اگر از لفظ احدي
چنين مزخرفي ظاهر شود واستفسار اين فقره هم اينقدر تطويل
واظناب ضرورنداشت بد و كلمه معلوم ميشد حمد ميكنم خدا را
كه جميع پر بيتهاي خود بهوای نفس وحفظ مال وجاه مشغول
بودند و اين بندگان در ولايت غربت با شدت اعداء جميع
آنچه نازل شده بود از نزد خدا جمع نموديم وهمه بخط مبارك

نوشته شد و جلد شد و بعضی را بهمه اطراف فرستاديم و بزحمتي
حفظش نموديم كه جز خدا احدي اطلاع ندارد واحاطه ننموده
ويك شرافت اين ارض همين كه محلّ اين شرافت كبرى ومنزلت
عظمي شد ومعذلك اين نسبتها در عوض اينكه نصرت كنيد و يا
اعانتی نماييد داده وميدهد فوالله ما اشكونكم لان ينهني
لكم بان تفعلوا ما فعلتم وتنهبوا ما نسبتم كما فعلوا الذين كانوا
قبلكم و حاربوا الله في امره و جادلوا اصفياءه و نازعوا احبائه
و حاججوا ارتفاعه و جاحدوا فضل الذين هم آمنوا بالله
و جاهدوا في سبيله كما انتم فعلتم بتمام قدرتكم وبكل ما
استطعتم عليه وانكرتم فضل الذي كان عن سحاب الرحمة
بقدرة الله مهطولا فوالله حينئذ يذوب قلبي فيما فعلتموه
يبكي السراج قدامي ويصيح القلم في اناملي ويضج اللوح في يدي
فيما افتريت على العبد وما استحيت عن الله الذي خلقك بامره
واظهرك من ماء الذي كان في ظهرا بيك مستورا و در آخر رساله
ذكر نموده بود كه عقیده ما اينست كه شما و جناب حرف جيم در
يك رتبه هستيد و باين معتقديم و بعد ذكر موسى و خضر نموده
بود و مقصودي در آن مستور نموده بود اول آنكه دروغ گفته و
افتراء بر نفس خود زده و تكذيب نمود اورا قلم ومداد او قل كذلك
يشهد ايديكم واقلامكم على انفسكم ان انتم تشعرون جميع

مطالب و عقاید و حب و بغض او از کتاب او مشهور گشت و اگر بر آن حضرت
 حب خدا و اولیای او موفق شده بود هرگز اینگونه افترا بر عبد او
 جائر نمیدانست در این طوماریك كلمه صدق و یا حرفی که مدل
 بر رفق باشد مذکور ننمود کَلَّ اطهار حبَّ بجناب حرف جیم
 و بغض بخدا و اولیای او بود كذلك احصینا کَلَّ ما كان علیه
 و یشهد بذلك ایداه و مداره و قلم الذی عذبه الله باصبعه
 فیما كتب منه ما لا ینبغی لاحد فی الملک و كذلك یشهد هذا
 القلم فی هذا اللوح لتكون علی العالمین نذیراً و ثانی آنکه
 این عبد و الله الذی لا اله الا هو جز عبودیت حامل امری نبود
 و البعد الا مرید الله المهیمن القیوم مشکل در این مقام احدی
 با عبد مرافقت نماید معذک فیا لله که در هر نامه که باین ملک
 از اصحاب غل و بغض میآید ذکر برهان شده که فلان چنین
 گفته و برهان طلبیدم عاجز شد از اتیان برهان آخر برهان از که
 میخواهند و برای چه امری حجت و دلیل میطلبند اگر برهان
 عبودیت میطلبند قل ملأ الآفاق و اگر دون آنرا میجویند
 لم یکن عندی قل یا ایها المعرضون لو انتم تطیرن بجنایحین
 الطنن من حینئذ الی یوم الذی لا آخر له لن تصلوا الی هواء
 هذا الفضاء اذاً یا ایها العفلین موتوا بغیظکم و نار انفسکم
 ان الله علیم بما انتم الیوم فی قلوبکم تکتبون قل انسیتم ما و صاکم

الله فی الكتاب و فی کلّ الا لواح بان لو تجردوا ناراً فی سدره
 لا تخمدوها بما غلکم و لا تمسوها بطنون انفسکم اتقوا الله یا
 ملا الیمان ثم عن عبادته لا تستنکفون و انتم نبذتم نصح الله من
 وراء ظهورکم و ما اجبتم داعی الله و کنتم من الذین هم آمنوا و اعرضوا
 ثم ازدادوا فی شقوتهم و یحسبون انهم فازوا بوجه الهدی کلاً
 بل هم عن جمال الله معرضون قل مثل ما انتم تکتبون و ترسلون
 الی الاطراف کمثل الذین هم کتبوا الورقات و علقوها علی البیت
 لیدحضوا الحق باقوالهم فویل لهم و لکم فیما صنعوا و فیما انتم
 الیوم تصنعون قل الله یرفع الحق بکلماته و یرزق الباطل بامر
 و یبطل اعمال الذینهم ارتكبوا بهتاناً و اثماً و یقطع دابر الذین
 هم قاموا علی عبده من دون حجة و برهان و كذلك كانت سنته
 من قبل ان انتم فی آفاق الامر تنظرون قل یا ایها المعرض
 اسمع قولی و لا تجاوز عن حدک فانزل من سلم النفس و الهوی
 ثم ارتق الی سلم الانصاف و الرضا لعل الله یغفر عنک و یدخلک
 فی شاطئ حبه و یرزقک من ثمرات الانقطاع و یجعلک من الذین
 هم بیشارة القدر یستبشرون و نشهد فی آخر الکتاب بان من
 ینظره الله حق لا ریب فیہ و ینظره الله فی المستغاث و اذا
 انتم عنه معرضون فوالله لو تكونن فی هذا القمیر لن تؤمنوا به
 و لا بالذین هم من عنده یرسلون لا نکم تعترضون علیه و تجادلوه

فیماعندکم وتستدلون بما القی الشیطان فی قلوبکم وانه مقدس
 عن کل ذلك وینادیکم بلسان الغیب انه لا اله الا انا ان یا
 اهل البیان ایای فارجمعون فوالله اذا بکیت فی هذا القول علی
 شأن لن یحصیه احد الا الله المهیمن القیوم کانی اطلعت
 بحزنه ویکل ما یرجى علیه من سوء ظنونکم الالعهة الله علی
 الذین ظلموا ویکلمون من دون بینة من الله ولا کتاب عز محبوب
 قسم بخدا که این عبد افتخارمینماید بتراب قدوم مبارک آن نیر
 اعظم وکل ارض محبوب است نزد این عبد زیرا که محلّ مشی آن
 رجل مبارک واقع میشود و هو مقصود این عبد واقع شده لا جل
 آنکه از او استنشاق میفرماید و كذلك جمیع مباح ارض لا جل آنکه
 از او میآشامد و تمام وجود را طالب و آلمم که محل نظر و بصر آن
 سلطان غیب و شهود خواهد شد فنعیم ما قیل :

وغایتی القصوی مواقع رجلها - وعرش البها - ارض علیها تمشت
 باوجود این نعیدانم اینگونه سخنهای بیمعنی چرا در السن و
 افواه این همج رعاع جاری شده قل الله انکم ام علی الله
 تفترون باری کل امور را با و تفویض نمودم انا لله وانا الیه
 راجعون * انتهى .

وآثاری که از ازل شروع از همان سال ۱۲۶۵ و بقول قهیر
 در اثباتیه ازل و ردیه بهاء - حضرت ازل در سنه او از بیان

ظاهر شد و از لسان غیب متکم و ناطق بآیاتی عالیات ظاهرا^{ست}
 تا آخر حیاتش صادر گردید و عدّه آن بسیار و نزد پیروانش انتشار
 دارد و نثر یا نظم و فارسی یا عربی است و بعضی از آنها بطبع
 نیز رسید و همه با سلوب آثار حضرت نقطه و متولد و متفرع از آنها
 میباشد و شماره ای بخط شکسته نستعلیق شبیه بخط حضرت
 نقطه از او در دست است که تمیز و تفکیک از خط آنحضرت توان
 نمود و امضا مکاتیب را ۳۸ بتطبیق عدد ابجدی حروف ازل و
 یحیی باعتبار کردن ی ح ی ی مینمود و گاهی " المذنب
 یحیی النوری " امضا میکرد و بجز کتاب نور کتاب مستیقط و
 کتاب اخلاق روحانیین و کتاب علیین و تتمه بیان حضرت نقطه
 و غیرها و نیز مناجات ها و نامه های کثیر با افراد بابیان ایرانی
 و غیرهم نزد آنان متداول گردید و در آنها غالباً خویش را شای
 رمز از شمره و نیز نور و وجه و نظائر این القاب ستود .

و چون میرزا یحیی ازل در ادرنه با آثار و اعمال و گفتارهای برادر
 بزرگوار مخالفت ورزید و بابیان را به همین طریق مذکور باقی داشته
 امر ونهی میکرد بنوعی که در تاریخ ظم و الحق مفصلاً ثبت گردید
 و با مقاومت شدیده که بروز داد و تحریکی که پیوسته همروشان
 مینمودند رفتار و گفتار و مراسلات خارج از اسلوب و آداب و احترام
 بعرضه آوردند و از درجه خود ورتبه

اتفاق واتحاد سقوط یافتند و متدرجاً در الواح و آثار
 و مراسلات صادره بر موز و اشارات والقبلی از قبیل مشرک باللہ
 وعجل و جعل و طاغوت و شیطان و ابلیس و برکه منقذ خبیثه و
 طنین زباب و امثالها نامبرده شدند چنانچه شمه ای در ذیل
 نام ابلیس و درخش و حرف و مواضع اخری ثبت میباشد و پیروانش
 بعنوانین ازلی و یحیائی و یموتی و غیرها خوانده گردیدند
 از آنجمله خطاب به شیخ سلمان از آثار ادرنه بهاء الله است
 قوله :

" ای سلمان این ایام مظہر کلمہ محکمہ ثابتہ لا اله الا هو است
 چه که حرف نفی با اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظہر آن مقدم
 شده و سبقت گرفته (مراد میرزایحیی ازل است) واحدی از
 اهل ابداع تا حال باین لطیفہ ربانیہ ملتفت نشده و آنچه
 مشاهده نموده که لم یزل حروفات نفی علی الظاہر بر احرف
 اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه بود که منزل آن نظر
 بحکمتہای مستوره در این کلمہ جامعہ نفی را مقدم داشته
 ای سلمان قلم رحمن میفرماید در این ظہور حرف نفی را از
 اول اثبات برداشتم نفسی را که در شہور و سنین بید
 رحمت تربیت فرمودم بر قلم قیام نمود" ایضا :

" فوالذی نفسی بیدہ کہ در ابداع شبہ این نفس در جیب

زیاست و جاہ دیدہ نشدہ فوالذی انطق کلشئی بشناء نفسہ
 کہ اگر جمیع اهل ابداع ارادہ نمایند کہ حسد و بغضای نفسش
 را احاطہ کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند" و در لوح
 به شیخ نجفی اصفہانی است قوله :

" سبحان اللہ الی حین معرضین و منکرین نمیدانند آنچه نزد
 مبشر یعنی نقطہ رفت از کہ بود العلم عند اللہ رب العالمین"
 مراد آنکہ عریضہ میرزایحیی نزد نقطہ بسجن ما کوکہ موجب صد و
 توقیع مسطور گردید با ملاء آنحضرت بود و در لوحی به اشرف
 است قوله :

" یا عبد تالہ کما سمعت و عرفت قد ظہر من لدنا و ما دونی
 قد خلق بامری ان انت من العارفین و کما اشرنا به الی دونی
 هذا لحکمة من لدنا و ما اطلع بذک احد الا الذین عرفنا
 ہم مواقع الامر و ایدنا بروح الامین" و قوله :

" یا علی بلایای لا تحصی قبول نمودیم یا علی الیوم یوم
 تحمل است قل انا سافرنا الی ان بلغنا وراہ جبل
 المسک فی بقعة السناء شہدنا قوماً من المقدسین الظاہر
 فی البقعة علی اسم من الاسماء موقوفاً وکانوا ان یقدسوا اللہ
 عما ظہر فی عوالم الاسماء والصفات و عن کل ما یعرفہ اعلی
 حقایق المعنات مجموعاً از اقمنا فی مقابله عیونہم و مکثنا فیہم

وتجلينا عليهم بطراز الله وكذلك كان الامر في وادي العز
 بالحق مفضيا وكثافي تلك الحالة في المدة التي لن يحد
 بالقلم بما سبقت رحمتنا بالفضل على العالمين جميعا لعلهم
 يلتفتون بالذي كانوا ان يقدسوه في ايامهم ويعرفوا بارئهم
 وموجودهم بعد الذي كانوا ان يدعوهم في كل زمن قديما فلما
 وجدناهم متمسكا بحبل الاسماء وغافلا عن سلطان المسمى
 سترنا الوجه عنهم وخرجنا زمتا بينهم وامضينا عنهم الى ان وردنا
 في فاران القدس وراء جبل الياقوت في بقعة مقدس محجوبا
 الخ وقوله :

" هو الباقي ان يامة الله اتصيرين على مقعدك بعد الذي
 كان قميص الغلام محمرا بدم البغضاء بين الارض قل انا
 خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطين ثم البسناه قميص
 الاسماء بحيث اشتهرنا اسمه بين عبادنا المقربين وارفعننا
 ذكره الى مقام كان ان يذكره الناس في اكثر البلاد واحاطت به
 امطار الغزل من سحاب امرنا المبرم العزيز القدير فلما قضت
 ايام بعثنا بعده الكليم بايات بينات وارسلناه الى بلده اذا
 انكره وغرته الرياسة الى ان حارب بالذي بحرف منه خلق
 خلق السموات ومادونها والارضين ومن عليها وجعلناه مظهر
 نفسنا المعلم الحكيم الخ ودر مناجاتي قوله :

" ارتفع ضجيج المشركين وصريخ المنكرين وقاموا على قتلى و
 تضییع امرك وانك بسعك المكنون احصيت وعلمت ما عملوا
 ويعملون وقد قضى يا الهى ما قضيته بمشيتك وظهر ما اردت
 بارادتك وقدرتك وازا تراهم يا الهى اتخذوا العجل لانفسهم
 رباً سواك ويعبدونه في العشى والاشراق من دون بينه و
 لا كتاب وبلغوا في الغفلة الى مقام تسكوا بالموهوم واعرضوا
 عن سلطان المعلوم الخ وقوله :

" ولو اتى اشاهدهم يا الهى احجب من ملل القبل بحيث ما
 احصيت اشقى منهم وابعد عنهم يقرؤون البيان ويكفرون
 بمنزله سبحانك سبحانك يا الهى تسمع ضجيجي و
 صريخي وما يرد علي في كل الاحيان من مظاهر الشيطان ومطالع
 الطغيان ومعادن الحسد والحسبان الخ . ودر لوح به
 نصير است قوله :

" تالله الحق قد اخذنا تراباً وعجنناه بمياه الامر وصورنا منه
 بشراً وزيناه بقميص الاسماء بين العالمين فلما رفعنا ذكره
 واشهرنا اسمه بين ملائكة الاسماء اذاً قام على الاعراض وحارب
 مع نفسي المهيم العزيز العليم وافتى على قتل الذي بذكر من
 عنده خلق وخلق السموات والارض وانا لما وجدناه في تلك
 الحالة سترنا في نفسنا وخرجنا عن بين هؤلاء وجلسنا في

البيت الوحيدة متكلا على الله " الخ ودرلوحی دیگر قوله :
 " ای مهدی معذک بعضی از محتجبین اهل بیان طنین ذباً
 را از نغمات بدیعه مالک اسما و صفات بهتر شمرده اند و مقدم
 داشته اند این است لوتکون من المتفرسين کوشراطهر معطر
 را گذاشته اند و ببرکة منتنه خبیثه توجه نموده اند " وقوله :

" نفسی که والله الذی لا اله الا هو مثل آنکه اهل هند طیور
 خود را که بطوطی مینامند تعلیم میدهند همان قسم تعلیم
 نمودم و حفظ فرمودم از خلف ستر بیرون بر قلم قیام
 نمود " وقوله :

" ان اعرض عن الفدیر مقبلاً الی بحراسمی القدیر الذی کلل
 قطرة منه ینادی الملک لله الملک الملیم الخبیر ان اعرض عن
 الشجرة المفرسة فی الباب بغير الحق " وقوله :

" چنانکه حال مشاهده میشود مشرک بالله واتباعش بذکر
 خلافت مجعوله ناسرا از مالک بریه منع نموده اند ان هم الا
 فی ضلال " وقوله :

" هو الا منع الاعلی قد اشرفت شمس البهاء عن افق البقاء
 بطراز ربی المقتدر العلی الابهی قل موتوا یاملاً الاشقیاء
 کما زاد المشرکون فی الاعراض انها قد طهرت بضیاء اخرى
 اعظم من الا ولی فسبحان قدرة ربی الابهی از موتوا

یاملاً البیضاء ان یاجعل قد فتحت ابواب الرضوان من اصبع
 الرحمن وهبت روائح الریحان من شطراسمی السبحان فر مع
 جنودک الصماء تالله یا خفاش قد جاء یوم موتک لا ن شمس الجمال
 قد اشرفت من قطب الزوال بسلطان العظمة والا جلال فویل
 لك ولمن کفرتولتی یا بعوضة الشکر قد جاعک الفناء ان
 استکبروا یا اصفیاء الله بما اختصکم الله لنفسه و عرفکم ما اضطررت
 عنه افئدة کل اهل العلم والعرفان قل موتوا یا اهل الکفر
 والبیضاء " وقوله :

" بسم الله الامنع الا قدس الاعز الابهی ان الذی یفر من
 التعلب وستر وجهه خلف الدنان خوفاً من نفسه فلما شهد
 باناً ارفعنا الا مر بسلطان القوة والقدرة واشتهر اسم الله بیین
 المشرق والمغرب اذاً ندم عن ستره وخرج عن خلف القناع
 ببیضاء عظیما و شاور مع خدامی علی قتلی واراد ان یسفک
 هذا الدم ان یاقلم الاعلی زگر لمن تجد ما نادى به
 احد من حزب الشیطان فی شطر العراق بان یاملاً البهاء لم
 یتلفون امر الله ربکم وتدعون الناس الی الذی خلق کل شیء بامر
 من عنده لان تنتهن رتبة العباد الی مقام الازل قلنا فویل
 لك یا ایها المشرک تالله ما فوهت فی اسم الازل انا خلقناه کما
 خلقنا کل الاسماء لیدلن علی موجد هم و صانعهم بیین

اَيُّهَا الشَّقِيُّ كَيْفَ صَارَ الدِّيَانُ دُنْيَا وَلَنْ يَتَغَيَّرَ دُونَهُ اِنْ يَسَا
 وَاَحَدَ الْعَيْنِ فَكَّرَ فِي نَفْسِكَ اَتَشْهَدُ عِيُوبَ غَيْرِكَ وَتَكُونُ غَافِلًا عَمَّا
 فِي نَفْسِكَ فَوَيْلَ لَكَ بِمَا عَلَّمَكَ الشَّيْطَانُ الَّذِي كَفَرَ بِاللَّهِ وَجَعَلْنَا
 ظَاهِرَهُ عِبْرَةً لِلْخَلَائِقِ اَجْمَعِينَ قُلْ يَا اَيُّهَا الْحَمِيرُ اَنْتَا
 حَفِظْنَا وَرَبَّنَا وَوَصَفْنَا وَ اَزْكَرْنَا وَ اَنْتَ عَرَفْتَ وَ كُنْتَ عَلَيَّ ذَلِكَ
 شَهِيدًا وَ اِنَّ حَارِبَ بِنَفْسِي " وَقَوْلُهُ :

" ثُمَّ اَزْكَرِي لَهُمْ بَاثًا اَصْطَفَيْنَا مِنْ اِخْوَانِنَا اِحْدًا وَرَشَّحْنَا عَلَيْهِ
 مِنْ طَعْمَامِ بَحْرِ الْعِلْمِ رَشْحًا قُلْ قَدْ ظَهَرَ الشَّيْطَانُ بِشَأْنِ
 مَا ظَهَرَ شَبِيهَهُ فِي الْاِمْكَانِ وَكَذَلِكَ ظَهَرَ جَمَالَ الرَّحْمَنِ بِطَرَازِ الَّذِي
 مَا اَدْرَكَ مِثْلَهُ عِيُونُ الْاَوْلِيَيْنِ نَفْسِي كَهَيْكَلِ لَطْمِهِ دَرْدِيَانِ خُورِدِهِ وَ
 هَمِيْشَهْ پَنَجِ نَفْسِ اَزْ اِمَامِ الرَّحْمَنِ نَزْدِشْ بُوْدَه حَسْبُ
 اِنْصَافِ دَهْ بَرَايِنِ مَظْلُوْمَهَا چَهْ وَ اَرْدِشْ دَهْ (اِشَارَهْ بَدِيِيَانِ
 وَ اَقَاسِيْدِ اِبْرَاهِيْمِ خَلِيْلِ تَبْرِيْزِي اسْت) مَعَ اَنْكَهْ يَكِي دَرْخِدمَتَشْ
 مَشْغُوْلٌ وَ دِيْگَرِي بَرَاوْ وَ اَرْدِ بَارِي لَعْمَرَاللَّهِ بِاعْمَالِي عَامِلٌ بُوْدَه كَهْ
 قَلَمٌ حَيَا مِيْكَنْدُ اَزْ دَكْرَشْ قَدْرِي دَرْ عَصْمَتِ نَقْطَهْ اَوْلِي تَغْيَرْ كُنْ
 مَلَا حِظَهْ نَمَا چَهْ ظَاهِرْ گِشْتَهْ وَ قَتِيْكَهْ اَيْنِ مَظْلُوْمٌ اَزْ هَجْرَتِ دُو سَالَهْ
 كَهْ دَرْ صَحَارِي وَ جِبَالِ سَالِكِ بُوْدِ وَ بِسَبَبِ بَعْضِي اَزْ نَفُوْسِ كَهْ
 بِيَا بَانَهَا دُو يَدِنْدُ رَجُوْعِ بَدَارِ السَّلَامِ نَمُوْدُ مِيْرَزَا مُحَمَّدِ عَلِي نَائِي
 رَشْتِي بِحَضُوْرِ اَمْدِ وَ اِمَامِ جَمْعِي بِكَلْمَهْ اِي نَطَقَ نَمُوْدُ دَرِ سِنَارَهْ

عصمت آنحضرت که فی الحقیقه حزن جمیع اقطار را اخذ نمود
 سبحان الله چگونه راضی شدند که باین خیانت اعظم تمسک
 جستند " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :
 " جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته
 و جناب ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر بفتوای میرزایحیی کسل
 راشهید نمودند " و قوله :

" يَا شَيْخَ اَنْ قَلَمِي يَنْوَحُ لِنَفْسِي وَ اللُّوْحُ يَبْكِي بِمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ
 الَّذِي حَفِظْنَا فِي سَنِيْنِ مَتَوَالِيَاتِ وَ كَانِ اِنْ يَخْدُمُ وَجْهِي فِي
 اللَّيَالِي وَ الْاَيَّامِ اِلَى اِنْ اَغْوَاهُ اِحْدُ خَدَّامِي يَشْهَدُ بِذَلِكَ عِبَادُ
 مُوقِنُوْنَ الَّذِيْنَ هَا جَرُوْا مَعِيَ مِنَ الزُّوْرَاءِ اِلَى اِنْ وَرَدْنَا فِي هَذَا
 السَّجْنِ الْعَظِيْمِ جَمِيْعِ اِيْنِ حَزْبِ مِيْدَانِنْدَهْ كَهْ سِيْدِ مُحَمَّدِ
 يَكِي اَزْ خَدَّامِ بُوْدَه دَر اَيَّامِي كَهْ حَسْبِ الْخَوَاصِرِ دَوْلَتِ عَلِيِيَهْ
 عَشْمَانِي بَا نْ شَطْرِ تَوْجِهْ نَمُوْدِيْمْ هَمْرَاهْ بُوْدَه وَ بَعْدَ اَزْ اَوْظَا هِرْشِدِ
 اَنْچَهْ كَهْ لَعْمَرَاللَّهِ قَلَمِ اَعْلَى گَرِيْسْتِ وَ لَوْحِ نُوْحَهْ نَمُوْدُ لَسَا
 طَرْدِشْ نَمُوْدِيْمْ وَ مِيْرَزَا يَحْيَى پِيُوْسْتِ وَعْمَلِ نَمُوْدُ اَنْچَهْ رَا كَهْ هِيْجِ
 ظَالِمِي نَمُوْدُ تَرْكَنَاهْ وَ قَلْنَا اَخْرَجْ يَا غَافِلُ بَعْدَ اَزْ ظَهْرِ اِيْنِ كَلْمَهْ
 بِعَمَلُوِي خَانَهْ رَفْتَهْ بَا اَنْهَا بُوْدَه اِلَى اِنْ جَاءَ اَمْرُ الْخُرُوْجِ " الخ
 دَرْ كِتَابِ اَقْدَسِ خَطَابِ بَا وَ اسْتِ قَوْلُهُ :

" يَا مَطْلِعَ الْاَعْرَاضِ دَعِ الْاَغْمَاضِ هَبْنِي اَشْتَبِهْ عَلَيَّ النَّاسِ

امرک هل یشتبه علی نفسک قد اخذ الله من اغسواک
(مراد سید محمد اصفهانی مذکور است) . و قوله :

" ومن رؤسائهم الذین سمی بعلی محمد انه تمسک بامرهم
فی العراق بالذین ظلموا وازاجاء الافتتان اخذ وقال انسی
کفرت بالله مالک یوم الذین فانظر فی الذین یتبعونه بعد
الذی یعلمون ما ظهروا له الالعنة الله علی القوم الطالمین و
کذلك رئیسہ تمسک بالتمرود وازاجاء القضاء اخذ اول مرة
ولم یجد لنفسه من محیی " الخ ودرشان میرزا علی محمد سراج
برادر منقطعہ حضرت نقطه در کربلا وسید محمد در اسلامبول
میباشد که بدولت عثمانی متوسل شده انکار ایمان کردند و
معدک گرفتار شدند . ونیز قوله :

" هوالمجیب نامه آنجناب بین یدی العرش حاضر ای
علی " الخ و قوله :

" بسم الذی کل عنه لغافلون وبعد سؤال از شمس حقیقت
الخ هر دو در جواب سؤالات از لیانه میرزا علی محمد سراج
اصفهانی است و قوله :

" وان رأیت الهاء قل اقلک بما اکتسبت فی ایام الله تالله
هذه لایام وعدتم بهافی الالواح ثم فی صحف النبیین و
المرسلین لولاه ما بعث محمد رسول الله ان اتق الله

یا ایها المشرک بالله والمعرض عن جنابه والکافر بآياته و
اتخذت البعل لنفسک رباً من دون الله " الخ (راجع بملاً
هادی قزوینی است) و قوله :

" اگر اهل بیان بیانات یحیی وسید محمد و هادی واعرج
(مراد از اعرج ملاً جعفر نراقی مذکور است) و امثال این نفوس
ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکر نمایند
فوالله لیجدن الحق ویضعن الباطل " و در لوحی است قوله :
" سوف تسمع من اکثر البلدان نداء العجل ایاکم ان تعقبوا
کل کذاب کان فی اللوح اثیما " و قوله :

" و اذا تراهم یا الهی اتخذ والعجل لا نفسهم رباً سواک "
و قوله :

" معدک به جعل از مالک علل ممنوع گشته اند " الخ و در ضمن
لغات شعبان وسجن و بدیع بعضی از الواح شدیقه در تأکید
اجتناب واحتراز از معاشرت از لیان ثبت است و در لوحی ثبت
در ضمن لغت آسیه ونصر شرحی از وضع عائله میرزا یحیی ازل
و ضمن نام میرزا محمد علی اشاره ای باعمالش و ضمن نام
جعفر زکرملاً جعفر نراقی از صف اول پیروان وی و ضمن شریع
احوال و عرفان اشیاع وی مسطور میباشد و در یکی از آثار خادم اله
است قوله :

" این وجودات رذلیه دنییه که فضلہ جمیع مفقودین و مردودین خلق هر طمهورند بمنتهای غلّ و بغضاء قیام نموده " الخ و از حضرت عبدالبهائم است قوله :

" شخص غیر حضور (مراد میرزایحیی ازل و تلویح بتفاوت حال او با یحیی بن زکریّا حضور بمعنی محترز از آمیختگی با زنان مذکور در قرآن است) چهل سال در جزیره مزبور (قبریس) در نهایت خمول و خمود بوده نه نامی و نشانی و نه نصرتی و نه اخلاقی سبحان الله در مدت چهل سال نفسی را دالت نکرد حتی از تربیت خانه خویش عاجز ماند " انتهى و در مقاله ای از آنحضرت منطبعه در مجله چهره نما در قاهره مصر است قوله :

" اما آقا میرزایحیی قبریس بعد از شهادت حضرت باب کرامتی که از این سید حضور صد دریافت این بود که در ایّام ماتم با ضجیع آنمظلوم دست در آغوش شد و باین کفایت نغمود بلکه طلاق داد بسید محمد اصفهانی تزویج کرد و هیئ نفسی این قضیه را انکار نتواند زیرا همشیره ملا رجبعلی در میان بابیان مشهور و معروف بود و در مدت اقامت ایران و عراق و قبریس جز تمتع بکواعب اتراب کرامتی ظاهر نگشت و قدرتی باهر نشد " الخ و نیز از آنحضرت است قوله :

" بواسطه میرزا عبدالحسین تفتی کشته هو الله الهی الهی

..... لا اله الا انت الملك الحق المقدر العزيز الرؤف ای یاران عبدالبهائم در هر روز صد هزار شکرانه بملکوت قدم نمائید که بدرقه عنایت رسید و صبح هدایت بمید و نسیم موهبت وزید و آهنگ ملاّ اعلی بمسامع روحانیان رسید و آذان نغمه یابهايم الا بهي شنید سبحان الله با وجود آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء در جمیع زبرو الواح زکری جزستایش من یظهره الله نفرمودند و جمیع احکام و مسائل و حقایق و معانی بیان را مشروط و موکول بتصدیق اسم اعظم نمودند و بصریح عبارت بیان فرمودند که اگر الیوم خود را ظاهر فرماید انا اول المؤمنین بعد در خطاب بشخص بزرگواری میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانی لا تمم خلق عنده یعنی در ظهور مجلّی طور مبارک محتجب بواحد بیانی گردی و واحد بیانی عبارت از هجد حرف حی و نفس مبارک است که عدد واحد تمام شود با وجود این غافلان محتجب بآن گشتند که چرا فلان موقّو نشد و حال آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء چنین فرمودند ایکاش آن شخص رامیدیدند و اطوار و احوال و کردار او را بمیزان الهی میسنجیدند تا واضح و معلوم شود که بسبب انحراف حتی عقل و شعور مسلوب شده تا چه رسد با سرار و عرفان ربّ غفور اهل فرقان اعتراض بحضرت اعلی روحی له الفداء مینمودند و میگفتند این

القیامة الكبرى واین الطامة العظمی این النار واین امتداد
 الصراط واین السوال والجواب واین الحساب والكتاب واین
 الحشر والنشور واین قیام اصحاب القبور این طلوع الشمس من
 مغربها واین انتشار النجوم من مطالعها واین زلزلة الارض فی
 مشارقها ومغاربها این النّفخ فی الصور واین النقر فی الناقور
 واین تسعیر النار واین تزئین الجنة بفاكهة الائمة این الكوثور
 السلسبیل..... باری اعتراض مینمودند که این وقایع عظمی
 صریح کتاب الله وشروط قیامت کبری است اما حضرت میفرماید
 که جمیع این وقوعات خمسين الف سنة در دقیقه وطرفة العين
 واقع ومنقضى شد باوجود این اهل بیان گویند این ملوك البیان
 واین مقابر اهل البیان این اجراء الاحکام واین مکتب من یطهره
 الله فتباً لكل جاهل وسحقاً لكل متجاهل قدری باید در حجاب
 اهل فرقان نظر کرد اشکالات وشبهات آنان صد هزار مرتبه
 اعظم از این است گذشته از این جمال مبارک در ایام عراق
 دو سال غیبت فرمودند شخص معهود در پس پرده خُوف
 چنان محجوب که نابود اثر بکلی مفقود کاربرد درجه ای رسید که
 زکری از امر الله نماند نفوسی بودند معدود ومخمود ودر زاویه
 خمول مخفی ومستور تا آنکه جمال قدم روحی لا حباه الفداء
 مراجعت فرمودند بمحضر ورود بعراق چنان پرتو انوار باآفاق

زد که عقول واله وحیران شد صیت امر الله بلند گشت وآوازه
 اشراق شمس حقیقت بشرق وغرب رسید فریاداً وحیداً
 بنفس مقدس مقابل من علی الارض قیام فرمودند و واضح آشکار
 بدون سترو حجاب به اعلاء امر الله در آفاق پدید اختند خضعت
 له الاعناق وذلّت له الرقاب وخشعت له الاصوات وشخص
 معهود در زاویه خمول خزیده و از ترس وخوف در صفحات بصره
 وسوق الشیوخ نام خویش را حاجی علی گذاشته وکفش وگسچ
 فروشی مینمود واین قضیه راحتی بیانیان شاهد و گواهند نفسی
 انکار نتواند وچون بقوت اسم اعظم امر الله را عظمتی حاصل
 وخوف وخشیت از میان رفت شخص معهود اظهار وجود فرمود
 وحال در جزیره قبریس چون تحت حمایت انگلیس است بمکاتبه
 پدید آخته زیرا ابداً خوفی نیست حریت ادیان وآزادی هر ملت
 موجود یا الله این شخص محترم قریب چهل سال است که در جزیره
 قبریس است چه قدرتی بنمود باوجود حریت وکمال آزادی ادیان
 وملل که انسان واضحاً صریحاً در میادین ومعابر ومعاهد
 اقامه حجت وبرهان میتواند که بنماید آیا این شخص محترم
 توانست که يك نفس هدایت نماید ویا آنکه در مجمع ومحفلی
 لسان نطق بگشاید یا آنکه شخصی رامذعن باندک داناشی
 خویش نماید ویا آنکه حرکتی نماید که ذکرش در محلی ویا

روزنامه مذکور شود آیاعجزی اعظم از این تصور توان نمود
 لا والله اما جمال مبارك در سجن اعظم در کمال اقتدار در
 مقابل من على الارض قیام فرمود و بملوك و سلاطین الواح مرقوم
 و ارسال فرمود حتی بمرحوم ناصرالدین شاه لوح مخصوص
 فرستاد و در جمیع اروپا آن الواح نشر گردید مختصر اینست که
 امر مبارکش را در سجن اعظم فی الحقیقه سلاسل و اغلال بلند
 فرمود (مراد سلاسل و اغلال تضییق و ستم و جفاست) چه
 قدرتی اعظم از این والله الذی لا اله الا هو اگر اندک انصافی
 باشد همین برهان کفایت است و ببران دیگر احتیاج نیست
 از اول ابداع تا بحال هیچ مظهر مقدس از مظاهر الهیه در یوم
 خود امر خویش را در سجن اعظم در تحت سلاسل و اغلال بلند
 نکرد و این قضیه در ایام خود ما واقع گشت حکایت و روایت
 نیست که ادنی شبهه ای حاصل شود صیت الهی از سجن
 اعظم بلند شد و آوازه امر حق در سجن اعظم جهانگیر گشت و
 ندای الهی از تحت سلاسل و اغلال آفاق را بحرکت آورد فانصفوا
 یا اولی الانصاف و از این گذشته البته میدانید که شخص معهود
 در چه حالت است بظاهر ظاهر نیز در خسران مبین است جمیع
 اولاد هر یک در حالتی عجیب یکی ترسنا شده و دیگری در کلیسا
 پارسا یکی وقف شرابخانه است و دیگری خادم بتخانسه

البتة این تفصیل بگوش کل رسیده غافلان اگر انکار کنند شخص
 معتمد بفرستید تا تماشا کند مقصد این است حال مقتصد
 چنین فی اسفا علی الاتباع والبنات والبنین ولی بحرا اعظم را
 اینگونه کفها مقاومت ننماید يك موج زند و خاشاک و خس را
 بکنار اندازد دریا در نهایت صفا جلوه نماید کلاً پریشان و
 پشیمان گردند و نادم و بی نشان شوند فسوف ترون الفافلین
 فی خسران مبین و علیکم البهاه الا بهی " انتهى و از پسرانش
 محمد نام معروف نزد ترکی زبانان و ولیمحمد و دیگر رضوانعلی
 در ایام حیات حضرت عبدالبهاه تنها تنها بعکا آمدند و
 متنعم شدند رضوانعلی بر پدر خود در نوشت و ولی محمد چون
 نقودی از این و آن مییافت صرف می و فجو میگرد لذامنع
 فرمودند که چیزی باوند دهند تا موجب ضرر امرالله در آنجا نشود
 و بالاخره و براهمراه آقاسید اسدالله قمی بایران فرستادند تا
 نزد پیروان پدرش آسایش کند . دیگر از پسرانش آقانور شهرت
 و سیادت کسوت و تظاهر پیشه طبابت سالها در رشت سکونت
 داشت و میرزا احمد پسر دختر میرزا یحیی زوجه حاجی حسین
 پسر حاجی عبدالسلام زنجانی که برادر حاجی حسین مذکور نیز
 یحیی نام بود و میرزا احمد در اواخر سنین حضرت عبدالبهاه
 با پسر برادر و دختر برادر بحیفا آمده در جوار بزرگواری و

عظایش بماند تا همانجا درگذشت و در گستان جاوید مقبره
بهائیان آنجا مدفون گشت .

وازیحیی نامان کثیر الذکر در آثار حاجی میرزایحیی بن حاجی
میرزاهادی دولت آبادی مذکور بود از حضرت عبدالبهاء
خطاب به بشیر السلطان در شیراز در حق وی است قوله :
" محرک فساد شیخ الملک است و این شخص از پیش مرقوم شد
بشما که یحیائی ازلی بایی است جمیع معاشرت او با اختیار
یعنی حاجی میرزایحیای داماد ازل بود نه یار میرزا
یحیی پسر میرزاهادی دولت آبادی پدر متوفایش بکرات و مرآت
در اصفهان بر سر منبر تبرّی از حضرت اعلی نمود و سب و لعن
کرد " و قوله :

" و همچنین سلیل آن شخص در این ایام در روزنامه چهره نما
بکلی انکار و استکبار نمود " الخ و صورت مقاله ای که آنحضرت
برای چهره نما فرستادند این بود :

" جناب مدیر چهره نما ملاحظه فرمایند هو الله سؤال : حاجی
میرزایحیای دولت آبادی بموجب کاغذی که در چهره نما مندرج
است کلیاً خود را عاری وبری دانسته جواب : حاجی میرزا
یحیای دولت آبادی در مسلک و روش اقتدا بپدر مرحوم خویش
و آقا میرزایحیای قبریس است آقا میرزایحیای دولت آبادی

نیز ادعای وصایت و خلافت نماید و خویش را نفسی نفیس شمرد
و با وجود این تبرّی میفرماید و در جریده شمس بیزاری از سرور
مظلومان اعلان مینماید " الخ و در کتاب سفرنامه اروپانیان
ذکری از او است و از سید محمد اصفهانی سابق الذکر نیز اشاره
میشود . و ذکر یحیی خان حاکم ارومیه ضمن وصف ارومیه است
و یحیی ازلی قزوینی که بعداً در محضر ابهی رفته بایمان بهائشی
پیوست در لوحی است قوله :

" و نذکر من سمی بیحیی الذی حضر وفاز و آیده الله علی الانصاف
فی هذا النبأ العظیم یا یحیی حضرت و سمعت و رأیت ان نطق
القلم الاعلی از کان مستویاً علی عرشه الرفیع " و میرزایحیی بن
حاجی ملا حسن ساکن جدّه مذکور ضمن نام جدّه نیز اعمال
مخالفت اشتغالش در آثار آنحضرت ذکر میباشد .

عربی دست و برگل و بر بعضهائی از آن
(ید) مانند کف و ذراع اطلاق میشود .

ایدی جمع . ایادی جمع الجمع .
در لوح صلوة یومیّه است :
" للعصلی ان یفسل یدیه " که بدلالیت عمل و سیره مراد از ید
از اصابع تا زندین میباشد . و در لوح به رئیس است :
" عرجوا الی مقام العکاشفة والحضور بین یدی الله " که مراد

حضور در جلو و محضر الهی است . و ایادی در آثار این امر
بمعنی رجال فعال مجریان اراده امریه است چنانچه در
مناجات ایام صیام است :

" الَّذِينَ اقْبَلُوا إِلَىٰ وَجْهِكَ وَآمَنُوا بِآيَاتِكَ الْكُبْرَىٰ وَانْقَطَعُوا عَمَّا
خَلَقَ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ شَوْقًا لِّجَمَالِكَ وَطَلِبًا لِّرِضَاكَ وَاقْبَالًا
لِّحَضْرَتِكَ وَاطْهَارًا لِّنِعْمَتِكَ وَأَنَّكَ جَعَلْتَهُمْ أَيَادِيَ أَمْرِكَ بَيْنَ
بِرِّيَّتِكَ وَبِهِمْ أَظْهَرْتَ مَا أَظْهَرْتَ مِنْ شَوْوَنَاتِ أَحْدِيَّتِكَ وَظَهْوَرَاتِ
فِرْدَانِيَّتِكَ طَوْبِي لِمَنْ أَقْبَلَ إِلَيْهِمْ خَالصًا لِحُبِّكَ وَسَمِعَ مِنْهُمْ
آيَاتِكَ وَبَيِّنَاتِكَ الَّتِي عَجَزَتْ عَنِ الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ
الْأَرْضِينَ " و در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است :

" ايرب اسالك بايادی امرک ومطالع ذکرك ومشارق حکمک "
و ایادی در آثار و خط ایات مرکز عهد ابهیی عبدالبهاء بر چهار
تن از پیشوایان این امر در آن زمان لقب فرار گرفت یعنی حاجی
ملا علی اکبر شه میرزادی و میرزا علی محمد ابن اصدق و حاجی
میرزا محمد تقی ابهری معروف بابین ابهر و میرزا حسن ادریب
طالقانی و خانواده ابن ابهر نام ایادی بخود دادند .

در لوح خطاب به نصیر :

(يَزِيلُ) " ان استقم على حبّ مولاك على شأن لن
يزلک من شئى عن صراطه " باب افعال

از زلل بمعنی لغزش . در دوستی مولا بیت چنان ثابت باش که
هرگز چیزی ترا از راهش نلغزاند .

در ضمن سنان ذکر است .

(لَيْسَتَن)

در ایران شب اول زمستان در خطابی
است :

(يَلْدَا)

" ویرتوی روشن در این شب یلدا
برافروخت " .

در لوح معروف به ناصرالدین شاه :

(يُمَارُونَ) " ایمارون القوم وهم يشهدون اینکرون
وهم يعلمون " کلمه القوم فاعل یمارون

است چنانکه در مواضع کثیره از آثار این امر فعل مسند با اسم
ظاهر جمع یا اسم جمع و غیرهما که شامل افراد مافوق اثنین اند
با واو جمع استعمال شد یعنی آیا قوم با اینکه بچشم می بینند
مجادله میکنند و با اینکه میدانند انکار مینمایند ؟ .

در لوح به حاجی محمد کریم خان است :

(يِمَامَةٌ) " كما يضرب بزرقاء اليمامة في حدّة البصر "

دختری کیودرنگ تیزچشم و یمامة هم

قسمتی از جزیره العرب .

در مناجاتی از خطابی است :
(یمرق) " وشهب الرجوم علی الذین یمرقون

من دینک المبین " آنانکه از دین مبیین
تو چون تیر از کمان بدر شوند . در حق ناقضین و تلویح بمارقین
عصر علی امیر المؤمنین و کلامش در حق آنان میباشد .
و در خطاب و صایای عهد است :

" واحرس حماك الحصین من عصبة المارقین " .

نظر بقصه شیوای بلقیس محبوبه سلیمان
(یممن) و طکه یممن در قرآن نام یممن را بتشبیه و

استعاره بمعنی شهر استعمال کنند
و در آثار امریه است قوله :
" ونسائم علمیه از یممن عز احدیه مقطوع شده " و در ذیل نسائم
بلقیس و سبا زکری است .

که در آثار غصن اعظم عبد البهاء بکثرت
(یموتی - یموتیها) مذکور است چنانچه شمه ای ذیل نام

ادوارد برون ثبت میباشد عبارت از
میرزا یحیی ازل و پیروانش است که بتقابل و تعدیل نام یحیی
اطلاق گردید .

ینبوع عربی چشمه وجدول بر آب .
(ینبوع) ینابیع جمع منبع منشاء و در آمد نگاه

آب . در لوح حکماست :

" فلما انفجرت ینابیع الحکمة والبیان من منبع بیانہ " .

در مناجات آغاز خطاب به عمه :
(ینعش) " وینعش به روحی " سرزنده کرده

شود بآن جانم .

در سوره ص است :

(یہرعون) " یہرعون الی الطاغوت " و در لوح الامر
است :

" قد غلبت علیهم شقوتهم وهم الیوم فی هیما الضلال یہرعون " .
یہرعون مضارع معلوم هرع باضطراب و سرعت میشتابند .
یہرعون مضارع مجهول اهرع پرشتاب و تعجیل کرده میشوند .
در سوره الصاد :

(یہطعون) " یہطعون الی النار (گردن کشیده

روی یا تشر آورده خیره مینگردند) و

یحسبون آنها نور .

قصه یوسف بن یعقوب بن ابراهیم
(یوسف) باید در ویزاداران و اخوانش در مصر اصلا

در روایات مسطور و در قرآن با فصاحت تمام مذکور که بنام سوره
احسن القصص مشهور میباشد و تفسیر باب اعظم بر آن که در
آغاز امر خود نگاشتند و کتاب اصلی و حجت ماجا به بود و تعامت
منویات نوین خود را طی تفسیر بر سوره مذکور جلوه دادند و آن
تفسیر تأویل اندر تأویل اثنی عشریه باروش بدیعی میباشد و
از فقرات اول است قوله :

" الله قد قدر ان ذلك الكتاب من عند محمد بن الحسن بن
علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن
الحسين بن علي بن ابي طالب ليكون حجة الله من عند الذكر
علي العالمين بليغا "

و در سوره پنجم در تفسیر آیه " قد قال يوسف لا يبسه " الخ :
" وقد قصد الرحمن في ذكر يوسف نفس الرسول وثمره العقول
حسين بن علي بن ابي طالب مشهورا " الخ و در بیان حکمت
و مصلحت آن زمان و مراد خطابه ای " يا قرة العين " و آنکه نام
آن کتاب را کتاب العدل فرمودند شمه ای در ضمن نامه ای
تقی و عدل و قرة ثبت است و در آثار توضیح در شأن آن است
قوله :

" هذا ما نزل من سماء المشية لمن سأل عن الآية المنزلة
في احسن القصص يا قرة العين فاضرب على اهل المدينة

ضرباً بسم الله الا قدم الا عظم الا قدس الا بهي هذا
کتاب من لدنا لمن آمن بالله و سلطانه الذي كان على العالمين
محيطا و بعد اجوبه سوالات آنجناب بعضی بشأن آیات
منزله در قیوم الاسماء نازل و ارسال شد " الخ و در اثری
دیگر :

" معلوم آنجناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عند القوم
نازل شد و این نظر بفضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و
جهل ب جبروت علم صعود نمایند چنانچه اکثری از مطالب
مذکوره در آن از مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و
اگر از اول بما اراد الله نازل میشد احدی عمل نمینمود و باقی
نمیانند کلّ ذلك من فضله على خلقه وجوده على عباده ملاحظه
نمائید که اول امر آنحضرت به بابیت خود را ظاهر فرمودند
این نظر بآن بوده که طیور افتده انام در آن ایام قادر بر طیران
فوق این مقام نبودند قد ناحت الاشياء بما نسب نفسه بهذا
المقام لان هذا المقام لو يكون اصلياً و ما فوقه و فوقه يخلق
بكلمة من عنده و اشارة من اصبعه لم يزل در بحر او همام
مستغرق و از ما اراد الله محتجب بوده و خواهند بود الا من
انقذه الله بفضله و عرفه ما اظهره بامرہ ملاحظه نمائید
مقام امنع اقدسی را که آیه لم يلد و لم يولد و ليس كمثلہ شئى

ونقطه بیان آیه میفرماید یاسیدنا الا کبر قد فدیت بکلی لک
وماتمیت الآ القتل فی سبیلک چه نسبتها دارند و چه مقدار
ضرر وارد نمودند مع آنکه لوینصفون یشهدون بان ظهرفسی
هذا الظهور مالا ظهرفی ظهور من قبل " الخ .

و در آثار این امر یوسف وقصه اش بنوع مثل در زیبایی و غیره
برمعانی و حقائق جمیله متنوعه اطلاق و استعمال گردید و در
لوحی ابتدا به " یاساکن السجن " قوله :

" ودخلت مصر الا یقان و ما عرفت یوسف الرحمن "

و نیز یوسف نامان بسیار در آثار مذکورند که غالباً در ظهور الحق
تفصیل داده شد در لوحی است :

" لسان الله بکلمات پارسی تکلم میفرماید ای یوسف حجتتم
برکل من فی السموات والارض " الخ .

و در کرایمان میرزا یوسف خان مستوفی الممالک آشتیانی نسبت
بحضرت نقطه در نوشته ها و السن تکرار یافت .

و در حین اشتغال باین کتاب در بیرجند قاضی قضیه حاجسی
ملا یوسف نخعی رخ داد و او مردی از طبقه اهل علم و فضل
و ادب از اهل سرچاه و ساکن بیرجند بود و در جمعیت اهل
بها رسائل بتأیید این آئین همی نوشت و بکفاف غیر کافی قناعت
داشت و خصوصاً نونهالان بهائی را تعلیم و تربیت میکرد تا

بسال ۱۳۶۳ هـ ق در بیرجند درگذشت و مردم بلد برای
مانعت از دفن در قبرستان عمومی مسلمانان هیجان کردند
و ناچار بجائی در خارج بلد مدفون و دخزون گردید .

در لوح به رئیس :

(یونانی)

" نسال الله ان یوفقک (ترافائز و نواج
گرداند) علی حبه و رضائه "

(یوم)

در آثار این امر اصطلاح در اصصا
ظهورات دینی که باین معنی بنهایت
کثرت استعمال گردید از آن جمله :

" امروز روزی است پیروز چه که عرف ظهور مکتب طور در آن
متضوع طوبی از برای نفسی که بعرفش فائز شد و بنورش منسور
گشت این یوم مبارک عند الله مذکور بوده و بیوم الله
موسوم گشته هر نفسی بآن فائز شد بحیات ابدی و نعمت
سرمدی فائز است ایام اولین و آخرین باین یوم معادله
ننماید چه که سلطان ظهور امام وجوه بر کرسی خود مستوی الخ
و دیگر :

" من سلسبیل الحیوان فی ایام الله العزیز الکریم "

(یونان)

مملکت تاریخی معروف جهان در اروپای
شرقی در حقیقت در آثار است :

فانظروا اليونان انا جعلناها كرسى الحكمة فى برهة طويلة
فلما جاء اجلها ثلّ عرشها وكلّ لسانها وخبّت مصابيحها
ونكت اعلامها كذلك نأخذ ونعطى ان ربك له والاخذ
المعطى المقدر القدير "

پایان کتاب

~~~~~

~~~~~

~~~~~